

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ساکنان کرات دیگر

دانشمندان ستاره‌شناس گفته‌اند: تعادل دو قوه‌ی جاذبه و دافعه یعنی جاذبه‌ی مرکزی و نیروی گریز از مرکز سبب شده است که کرات آسمان هر یک در مدار مخصوص به خود بمانند و در واقع این دو نیرو به صورت یک ستون نامریی اجرام سماوی را برافراشته نگه داشته است.

از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام حدیثی وارد شده که راوی به نام حسین بن خالد از امام علیه السلام سؤال کرد:

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾؛ یعنی چه؟

امام فرمود: یعنی قسم به آسمانی که راه‌های ارتباطی [بازمین] دارد. آن مرد گفت: قرآن که فرموده است آسمان‌ها ستون ندارند پس چگونه با زمین در ارتباطند؟

امام علیه السلام فرمود: سبحان الله، مگر خدا نفرموده است:

﴿يَغْيِرْ عَمْدٌ ثَرَوَهَا﴾؛

«ستونی که شما ببینید؛ ندارند»؟

گفت: بله، چنین است.

امام علیه السلام فرمود مقصود این است که:

«آسمان ستون دارد ولی شما آن را نمی بینید».^۱

امام امیر المؤمنین علیه السلام نیز که فرموده است:

(هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ
مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ)؛^۲

«این ستاره ها که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در

زمینند. هر شهری [یعنی هر ستاره ای] به ستونی از نور بستگی دارد».

روشن است که بهترین تعبیر برای فهماندن ستون نامیری به مردم آن روز
همین تعبیر عمودی از نور است. حال فرضاً که به کره ی ماه و مریخ و زحل رفته و
آنها را خالی از ساکن دیده باشند و در این گفتار هم صادق باشند؛ دلیل بر این
نمی شود که تمام کرات بالا ویرانه و خالی از اهل و سکنه است و تنها کره ی زمین
که در جنب این عالم کبیر همچون دانه ی ارزن افتاده ی در بیابانی است؛ آباد است و

۱- تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ی ۲۷۸.

۲- سفينة البحار، جلد ۲، صفحه ی ۵۷۴.



مسکن ما عزیز دُرْدانه‌های خداست. خیر، عالم بسیار بزرگ و قدرت خدا فوق‌العاده عظیم و رحمت خدا هم بی‌منتها وسیع است.

اثبات وجود خدا

نقل شده مردی دهری مسلک* منکر خدا نزد یکی از خلفای عباسی آمد و گفت: می‌خواهم برای من وجود خدا را اثبات کنید. خلیفه که خود اهل بحث نبود از یکی از عالمان زمان خواست در مجلس حاضر شود و با آن مرد دهری بحث کند. آن مرد عالم که از جریان آگاه شد عمداً یکی دو ساعت دیرتر از وقت مقرر وارد مجلس شد. خلیفه از علت تأخیر سؤال کرد.

عالم گفت: من از منزل خیلی زود بیرون آمدم ولی کنار شطّ که رسیدم قایقی نبود که در آن بنشینم و از آب عبور کنم! ناچار منتظر نشستم تا درختی از درختان کنار شطّ از ریشه کنده شد، شاخ و برگش ریخت و ساقه‌اش تراشیده شد و به صورت کشتی درآمد!! در آن نشستم و آمدم. از این جهت دیر شد.

آن مرد منکر خدا از شنیدن این حرف خنده‌اش گرفت و گفت: تو که عالم نیستی، اصلاً عاقل هم نیستی! آخر مرد حسابی! مگر می‌شود درختی خود به خود از ریشه کنده و کشتی بشود. مرد عالم که منتظر همین حرف بود گفت: آقای عاقل! تو که باورت نمی‌شود یک قایق کوچک بدون کشتی‌ساز پیدا شود؛ چگونه باورت شده که این عالم

*دهری مسلک: منکر خدا.



سراسر نظم و حساب بدون صانعی علیم و حکیم به نام الله - عزوجل - به وجود آمده

باشد؟! او از همین جواب به خود آمد و راه حق یافت.

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست

کوته نظر بین که سخن مختصر گرفت

زمان وصال

رسول خدا ﷺ در ساعات آخر شب از جامه‌ی خواب بر می‌خاست و زیر آسمان می‌آمد؛ به اطراف آسمان و ستارگان می‌نگریست و آیات قرآن را می‌خواند و می‌گریست.^۱ راستی، چه حال خوشی دارند آن بیدار دلانی که به پیروی از پیامبر محبوبشان در ساعات آخر شب بر می‌خیزند و زیر آسمان می‌آیند و به ستارگان می‌نگرند که چگونه به آدمیان چشمک می‌زنند و می‌گویند: **ای خفته‌دلان برخیزید که زمان وصال به محبوب نزدیک شد.**

خروس صبح زد سبوح و قدّوس ----- برآور دیده از این خواب منحوس
به غیر از خوردن و خفتن ندانی ---- نصیب اینت شد از معقول و محسوس
ز بالا سوی پستی چون کنی روی --- به مقصد کی رسی زین سیر معکوس

سبب فراموشی آخرت

سبب فراموش شدن قیامت از دل‌های مردم به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ و

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۲.



امیر مؤمنان علیه السلام پیروی از خواهش دل است.

حال بخوانیم سخن مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام را که به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده‌اند:

«ای مردم! حقیقت اینکه ترسناک‌ترین چیزی که من از مبتلا شدن شما به آن می‌ترسم دو چیز است: یکی پیروی از هوای نفس و دیگر داشتن آرزوی طولانی. اما پیروی از هوای نفس آدمی را از راه حق باز می‌دارد و آرزوی دراز، آخرت را از یاد می‌برد. آگاه باشید! دنیا پشت کرده و شتابان می‌رود! باقی نمانده از آن مگر ته مانده‌ای مانند باقی مانده‌ی آب ظرفی که کسی آن را سراشیب گرفته و ریخته باشد و در آن ظرف جز اندکی از آب باقی نمانده باشد و آگاه باشید! آخرت رو کرده و نزدیک شده است و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندی است، اینک شما بکشید تا از فرزندان آخرت بوده و از فرزندان دنیا نباشید! زیرا که روز قیامت هر فرزندی به مادرش ملحق خواهد شد! فرزند آخرت در بهشت و فرزند دنیا در جهنم خواهد بود! و بدانید امروز روز کار است و حسابی در بین نیست و فردا روز حساب است و کاری در بین نیست! پس این ایام زودگذر را مغتنم بشمارید و با عمل به دستورات خدا جلب رضای او بنمایید تا در روز جزا و موقع حساب آسوده خاطر گردید.»^۱

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۴۲.



امان از هوای دل!

رسول خدا ﷺ فرمود:

«من و علی دو پدر این امت هستیم».

حال، ای امت محمد و شیعه‌ی علی! گوش به فریادهای دلسوزانه‌ی این دو پدر مهربان خود فرادهید که می‌گویند: پیروی از خواهش دل، ترسناک‌ترین و خطرناک‌ترین بیماری است که ما از مبتلا شدن شما به آن بیمناکیم و یاللاسف که ما هم اکنون مبتلا به آن بیماری شده‌ایم و در تمام شئون زندگی هوای رابر خدا مقدم داشته‌ایم!! به هوای دل می‌اندیشیم، به هوای دل تصمیم می‌گیریم، به هوای دل سخن می‌گوییم، به هوای دل ازدواج می‌کنیم، به هوای دل کسب و کار و معاشرت داریم و... آن چنان که گویی اصلاً اعتقادی به خدا و روز جزا نداریم و در نتیجه مبتلا به یک چنین زندگی سیاه و نکبت‌باری شده‌ایم. همانگونه که خدا فرموده است:

«کسی که از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و دشواری خواهد

داشت».^۱

اندکی فکر کنیم این همه مفاسد اخلاقی و اجتماعی و خانوادگی که در جامعه‌ی به قول خود اسلامی ما پیش آمده و می‌بینیم افرادی بی‌خانمان می‌گردند خانواده‌هایی بی‌سرپرست می‌شوند، جوان‌های مستعد و قوی‌الاراده‌ای بالای

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.



چوبه‌ی دار می‌روند؛ مردان پخته و تجربه‌دیده‌ای در سیاه‌چال‌های زندان به سر می‌برند؛ زنان و دخترانی پاک از جاده‌ی عفاف بیرون رفته در منجلاب بدبختی سقوط می‌کنند و آبرو و حیثیت خانواده‌ها را بر باد می‌دهند! ریشه‌ی اصلی تمام این مفاسد و انحرافات، همین است که پیروی از هوای نفس کرده و نتوانسته‌اند خود را نگه دارند و به دنبال یک لحظه متابعت از خواهش دل، یک عمر بدبختی و بلکه عذاب ابدی به جان خود خریده‌اند.

پس چه سعادت‌مند و خوش‌بخت‌اند آن کسانی که در نتیجه‌ی مراقبت و مواظبت و تمرین و تربیت، به درجه‌ای از قوّت و قدرت روحی رسیده‌اند که نفس امّاره‌ی خود یعنی این دل پر خواهش خود را مهار و این شتر مست را مهار کرده‌اند آن‌گونه که دل به هوای آنها می‌جنبد نه آنها به هوای دل! البته این بسیار دشوار است و به فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ جهاد اکبر است و از مقاتله‌ی با کفار دشوارتر است! اما در عین این دشواری، ناشدنی نیست و راه رسیدن به فوز و سعادت نیز همین است که خدای انسان پس از یازده قسم فرموده است:

«به طور حتم آن کس مُفلح و رستگار شد که به پاک‌سازی نفس خود پرداخت و به طور حتم آن کس که روح خود را با گناه آلوده ساخت، از سعادت محروم

شد»^۱، **مدهوش عظمت خدا**

۱- سوره‌ی شمس، آیات ۹ و ۱۰.



چنین نقل شده که امام صادق علیه السلام در اثناء قرائت نماز، دگرگونی در حالش پیدا شد و بیهوش روی زمین افتاد! پس از آن که اصحاب از علت انقلاب حال آن حضرت سؤال کردند؛ فرمود:

«آن قدر آیه را بر قلبم و گوشم مکرّر گذراندم تا آن را از خود گوینده‌اش شنیدم؛ بدنم تاب تحمل جلوه‌ی قدرت نیاورد و به آن حال افتادم».^۱

شاید در اینگونه موارد تعبیر به کلمه‌ی «مدهوش» مناسب‌تر از کلمه‌ی «بیهوش» باشد زیرا شخص بیهوش به آنچه که در اطرافش می‌گذرد توجهی ندارد اما انسان مدهوش یعنی واله و شیدا، سرگشته و حیران که روحش مقهور جذبه‌ی جمال گشته و فانی در محبوب به سمت بالا کشیده شده است؛ بدنش که از عالم طبع است و توانایی همراهی با روح مجذوب ندارد طبعاً از کار خود باز می‌ماند و بی حرکت روی زمین می‌افتد اما نه اینکه مانند آدم بیهوش، مشاعر خود را از دست داده و نسبت به آنچه در اطرافش می‌گذرد آگاه نباشد.

روح هر چه مجذوب شدنش به عالم بالا بیشتر باشد، احاطه و آگاهی‌اش نسبت به عالم پایین بیشتر می‌شود. اگر گفته شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام نزول وحی حالش دگرگون می‌شد و حالتی شبیه حالت بیهوشی یا خواب رفتگی عارض آن حضرت می‌گردید، اشاره به همان حالت مدهوشی است که جسم شریفش به دنبال مجذوبیت روح کریمش از کار عادی خود باز می‌ماند و از نظر

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۴۸.



دیگران مانند خواب یا بیهوشی به حساب می‌آمد و به همین گونه است حالت غشی که نقل شده بر وجود اقدس امام امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام نماز عارض می‌شد و لذا حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: در قرائت نماز آن قدر آیه را مکرراً بر قلبم گذراندم که آن را از خود گوینده‌اش شنیدم! از این رو تاب تحمل جلوه‌ی قدرت نیاوردم و بیهوش بر زمین افتادم.

اعجاز قرآن در هر زمان

دریا مال همه است اما هر کسی به قدر ظرفیت ظرف خویش از آن آب بر می‌دارد. استکان و لیوان و حوض و استخر در ظرفیت تفاوت دارند. از یک طرف آن مرد وزن کوه‌نشین بی‌سواد هم مخاطب قرآنند و از طرف دیگر مغزهای متفکر دانشمند از قبیل بوعلی سینا و خواجه نصیر طوسی هم مخاطب قرآنند تا برسیم به سلمان و ابوذر و از آن بالاتر امام امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم همگی مخاطب به خطابات قرآنند؛ اما تفاوت در این مراتب از زمین تا آسمان است. این قرآن است که هزار و چهارصد سال پیش به اعراب شترسوار بیابان‌نشین می‌گفت:

«آیا به شتر نگاه نمی‌کنند که چگونه آفریده شده است و به آسمان نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده است و کوه‌ها را نمی‌بینند که چگونه در جای



خویش استوار گردیده است و زمین چگونه مسطح گشته است؟!^۱

امروز نیز عین همین آیات را خطاب به دنیای علم و دانش عصر تسخیر فضا و جت سواران موشک ساز القامی کند و میلیون ها سال بعد هم خطاب به بشر متکامل در علم و پیشرفته‌ی در صنعت خواهد گفت: آیا به شتر نگاه نمی‌کنند که چگونه آفریده شده است؟!^۲

چون قرآن، سند قطعی نبوت حضرت خاتم النبیین ﷺ و تاریخ قیامت و معجزه‌ی جاودانه‌ی آن نبی مکرّم است و باید در تمام زمان‌ها، رمز اعجاز خود را به دانشمندان بشری از هر قبیل که هستند ارائه کند و صدق ادّعی نبوت آورنده‌اش را به اثبات رساند و لذا با همین آیات کریمه نشان دهد که بشر به هر درجه‌ی از کمال در علم و صنعت برسد، باز در حیوان‌شناسی و زمین و آسمان‌شناسی مجهولات فراوان خواهد داشت و در هر زمان به برخی از شاهکارهای خلقت در ساختمان بدن بشر و دیگر حیوانات و زمین و کوه و آسمان پی خواهد برد و در همه حال خود را در زمین و قرآن را در آسمان خواهد دید.

آری، قرآن با بیان حقایق ناشناخته در جهان علم، افکار دانشمندان هر عصر را اشباع می‌نماید و با تبیین حکم و اسرار احکام اجتماعی و حقوقی و جزایی دین، دل‌ها را در برابر خود خاضع می‌گرداند.



خداشناسی اصل مطلب

قرآن در عین اینکه سخن از کلّ کائنات از زمین و آسمان، کوه و دریا و بیابان، گیاهان و جانوران، رفت و آمد شب و روز و... به میان می آورد، در عین حال از همه‌ی آنها تعبیر به «آیت» یعنی نشانه‌ای از یک حقیقت دیگر می نماید و با این تعبیر می فهماند که خود این کائنات مستقلاً منظور اصلی قرآن نیستند بلکه همه‌ی اینها از آن نظر که آینه‌ی نشان دهنده‌ی خالق حکیم خود هستند، مورد توجه قرآن قرار گرفته اند! و گر نه اینها هم خودشان فناپذیرند و هم دانشمندانی که عمر گر آنقدر خود را در راه شناختن این موجودات فناپذیر سپری کرده اند هم خودشان و هم انباشته‌های علمیشان با مرگشان نابود می شوند و با جانی فقیر و تهی دست وارد عالم برزخ می گردند و کم‌ترین بهره‌ای از تلاش‌های فکری و علمی خود نمی برند و بلکه به کیفر تباه ساختن سرمایه‌ی عمرشان محکوم به عذاب می شوند! بنابراین گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی، ستاره‌شناسی و مانند آن به طول مستقل کمالی برای انسان محسوب نمی شوند! انسان اجل و اشرف از این است که وقت خود را در راه شناختن مورچه و موریانه و زنبور و عنکبوت و... تباه سازد. انسان را برای شناختن خالق یکتای جهان آفریده اند و چه زیبا سخن گفته قرآن:

«... این همه نشانه‌ها به شما ارائه می کنیم به این منظور که [شمارا با

آفریدگار تان آشنا سازیم و [شمارا به لقاء و دیدار او برسانیم].^۱

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲.



وامانده از پرواز

قرآن انسان را از زندگی همدوش با جماد و نبات و حیوان نجات داده در اوج آسمان قرب خدا به گردش در می آورد و با فرشتگان مقرب، دمساز و هم رازش می گرداند! ولی یاللاسف که ما بر اثر پیروی از خواهش های دل پا در گل شده ایم و از پرواز به سوی خدا وامانده ایم!!

رسول اکرم ﷺ فرموده است:

«اگر نه این بود که شیاطین اغواگر در حول و حوش دل های آدمیان می چرخند، آنها می توانستند [از خلال آیات قرآن] ملکوت آسمان ها را ببینند».^۱

و می فرمود:

«آنگونه که آهن زنگ می زند دل ها نیز زنگ می زنند [تیره و تار می گردند].»

پرسیدند:

«ای رسول خدا! راه زدودن زنگ از دل کدام است؟»

فرمود:

«تلاوت قرآن و یاد مرگ است [که تیرگی را از دل می زداید]».^۲

و همچنین می فرمود:

«هوشمندترین مردم آن کسی است که بیش از دیگران به یاد مرگ باشد و

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۵.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۱.



جدّی‌تر از دیگران آماده‌ی مرگ گردد»^۱!

یکی از آقایان و عاظم محترم تهران - خدا رحمتش کند - می‌فرمود: در زمان طاغوت به مجلس ترجیمی برای منبر دعوت شدم. در یکی از خانه‌های بالای شهر. خانه‌ی وسیع و مجلّی بود و مردان و زنانی با وضع آن چنانی آن زمان! وارد خانه شدم، صاحب‌خانه آمد و آهسته به من گفت: آقا!! از شما خواهش می‌کنم در منبرتان از مرگ حرفی نزنید. این مهمان‌های ما از شنیدن حرف مردن ناراحت می‌شوند!! از این حرف تعجّب کردم و با خود گفتم یعنی چه؟! مناسب‌ترین مطلبی که در مجالس ترجیم باید گفته شود تذکّر مرگ است آن هم در میان یک چنین مردم بی‌خبر از مرگ. من هم چشمتان روز بد نبیند تا نشستم روی صندلی بسم الله الرحمن الرحیم:

﴿قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ...﴾^۲

از بیماری شروع کردم و حالت احتضار و اشراف به مرگ و جناب عزرائیل و قبر و برزخ و جهنّم و... آنچه به خاطرم بود گفتم. آنها هم بدشان آمد و پول هم به من ندادند!! از ابوذر (رض) پرسیدند: چرا ما از مرگ خوشمان نمی‌آید؟ دوست نداریم که بمیریم؟ فرمود:

«برای این است که شما دنیایتان را آباد و آخرتتان را ویران کرده‌اید! پس

۱- همان، جلد ۸، صفحه ۲۴۱.

۲- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۸.



[طبیعی است] دوست ندارید از [خانه‌ی] آباد به [خانه‌ی] ویران منتقل گردید.^۱

رسول اکرم ﷺ فرموده است:

«به یاد مرگ باشید هان! قسم به خدایی که جانم به دست اوست اگر آنچه را که من [درباره‌ی مرگ و پس از آن] می‌دانم شما می‌دانستید، به طور مسلم کم می‌خندیدید و زیاد می‌گریستید. اگر آنچه را که شما از مرگ می‌دانید چهارپایان می‌دانستند، هیچگاه گاو و گوسفند فربه‌ی [نمی‌یافتید] و نمی‌خوردید».^۲

شگفتی پیغمبر اکرم ﷺ

اگر احتمال بدهیم ما را فردا به زندان خواهند برد و شکنجه خواهند داد، امشب نه حال خواب خواهیم داشت و نه میل به خوراک. آیا مایقین نداریم که خواهیم مُرد و ممکن است آن مرگ امشب و فردا و یک هفته و یک ماه دیگر به سراغمان آید و آنگاه ما را به شکنجه‌گاهی ببرند که داغ است و سوزان. آن چنان که خالق ما گفته است:

«ای پیامبر به این مردم بگو: این فرمان حقّ از جانب خدایتان رسیده است؛ حال هر که می‌خواهد آن را باور کند و هر که می‌خواهد باور نکند؛ ما برای تجاوزگران از مرز بندگی، آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌اش آنها را فرا

۱- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۵۸.

۲- همان، صفحات ۲۴۰ و ۲۴۱.



خواهد گرفت...»^۱.

ولی مابی اعتنا به این تهدیدهای خدا، با اشتهای کامل می خوریم و با آسودگی خاطر می خواهیم! آن چنان که گویی اصلاً مرگی نخواهیم داشت. از این رو رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: شگفتا! مردمی که پیش رفتگانشان را در بازداشتگاه نگه داشته اند و میان بازماندگان نیز ندای آماده باش سر داده اند، ولی اینان همچنان به بازی مشغولند! و لذا آن منادی دلسوز الهی برای سر عقل آوردن این بازیگران ندا داده است:

«ای مردم! شما اکنون در خانه ای هستید که طبیعت آن دل دادن و دل کندن است و علی الذّوام در حال زوال و رو به فنا رفتن است. شما سوار بر مرکب سریع السیر [زمان] هستید که شما را شتابان می برد. سپری گشتن شب و روز و طلوع و غروب خورشید و ماه را می بینید که چگونه هر نو را کهنه و هر دور را نزدیک می کنند اینک به خود آید و خود را برای پیمودن این راه دور و دراز و عبور از این گذرگاه دشوار آماده سازید».

جنبه‌ی عقلی اعتقاد به معاد

این صریح قرآن کریم است که می فرماید: جای پاداش و کیفر مطیعان و متخلفان نسبت به دین خدا، عالم پس از مرگ است نه عالم دنیا و جریان امر در دنیا

۱- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۲۹.



نیز روشنگر همین حقیقت است که نه اطاعت کاران فرمان خدا در دنیا به پاداش خود می‌رسند و نه گردنکشان از فرمان خدا کیفر داده می‌شوند.

آری، نه فرعون متمرّد گردنکش، در دنیا به عذاب مبتلا شد و نه موسای مطیع فرمانبر به پاداش خود نائل گردید. نه معاویه بن ابی سفیان ضدّ خدا در دنیا کیفر دید و نه علی بن ابیطالب بنده‌ی فانی در حبّ خدا به پاداش بندگی خود نائل گردید. معاویه بیست سال به حکومت جائزانه خویش آزادانه ادامه داد و بدون هرگونه کیفری از دنیا رفت و امام علی بن ابیطالب علیه السلام نیز پس از عمری سراسر رنج و تعب بدون هرگونه پاداشی چشم از این جهان فرو بست!! از این رو است که می‌گوییم: مقتضای حکم عقل این است که باید خالق حکیم در ماورای این دنیا عالم دیگری داشته باشد که مطیعان و متخلّفان از قانون حکیمانه‌ی خود را آنجا به کیفر و پاداش برساند و گرنه جعل قانون از قبل او لغو خواهد بود و حکمت خودش زیر سؤال خواهد رفت!

اینجاست که می‌گوییم: مسئله‌ی معاد و اعتقاد به عالم جزا و ثواب و عقاب پس از اعتقاد به وجود مدبّرِ علیم و حکیم از مسائل مسلّم عقلی است.

حیات مجدّد

«آیا انسان ندیده و نیندیشیده که ما او را از نطفه‌ای [فاقد ارزش] آفریده‌ایم



و اکنون او [پرخاشگری آشکار گشته و] با ما به مخاصمه برخاسته است؟!^۱

در تفاسیر آمده: مردی از مشرکان مکه به نام اَبی بن خَلَف یا عاص بن وائل در حال عبور از قبرستان، قطعه‌ای استخوانی پوسیده از جسد مرده‌ای را پیدا کرد و آن را نزد پیامبر اکرم ﷺ آورد و در حضور آن حضرت آن را در کف دست خود مالید و به صورت ذرات ریز درآورد و با دهان خود در آن دمید و آن را در هوا پراکنده ساخت و آنگاه با غروری تمام رو به پیامبر اکرم ﷺ کرد و گفت: چه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده‌ی پراکنده در هوا را زنده کند؟

این جریان را خداوند حکیم در سوره‌ی (یس) نقل می‌کند و می‌فرماید:

« این انسان از نطفه آفریده شده را بین چگونه با ما به مخاصمه برخاسته. برای ما مثلی زده و در حالی که آفرینش آغازین خود را به دست فراموشی سپرده است؛ می‌گوید چه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟ » در جواب با یک جمله‌ی کوتاه دندان‌شکن می‌فرماید:

« بگو: این [استخوان‌های پوسیده] را آن کس زنده می‌کند که اولین بار آنها را ایجاد کرده است... ».^۲

آن کس که نخستین بار، حیات در استخوان ایجاد کرده و انسان آفریده است؛ همان کس در استخوان مرده و پوسیده‌ی انسان از نو ایجاد حیات می‌نماید!

^۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۷۷.

^۲- سوره‌ی یس، آیات ۷۸ و ۷۹.

«...ای انسان! من تو را در حالی که اصلاً چیزی نبودی خلقت کرده‌ام».^۱
 اکنون که حداقل استخوان پوسیده‌ای شده‌ای؛ آیا نمی‌توانم مجدداً زنده‌ات
 سازم. پیش از آفرینش عالم و آدم؛ خدا بود و چیزی با او نبود.^۲
 آنگاه آب و خاکی آفرید و آن دو را با هم مخلوط کرد و از آن گل، آدم را
 آفرید:

«...آفرینش انسان را از گل آغاز کرد و سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب
 بی‌ارزش قرارداد».^۳

مراحل آفرینش انسان

شخص محترمی چند آیه از قرآن را یادداشت کرده و آورده بود که به نظرش
 با هم سازگار نبودند. آیه‌ای می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...﴾^۴

«از نشانه‌های [قدرت] خدا این که شما را از خاک آفریده است...».

آیه‌ی دیگر:

﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾

«...خدا آفرینش انسان را از گل آغاز کرد».

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹.

۲- توحید صدوق (رض)، صفحه‌ی ۶۷.

۳- سوره‌ی سجده، آیات ۷ و ۸.

۴- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۰.



آیه ی سوم:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾؛^۱

«خدا، انسان را از گل خشکیده مانند سفال آفرید!»

آیه ی چهارم:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ...﴾؛^۲

«خدا، انسان را از نطفه آفرید...».

آیه ی پنجم:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾؛^۳

«خدا انسان را از خون بسته آفرید.».

آیا این آیات که آغاز آفرینش انسان را از مواد مختلف (از خاک و گل و آب و خون) نشان می دهند، چگونه با هم سازگارند؟

در جواب عرض می شود: از این آیات شریفه استفاده می شود که خداوند حکیم، آفرینش انسان را بر اساس تطورات (شکل های گوناگون پی در پی) قرار داده که با طی مراحل مختلف به کمال خلقتش نائل گردد. از خاک آغاز شده با آب مخلوط گشته، گل خشکیده و پس از مراحل به صورت نطفه و علقه (که همان

۱-سوره ی رحمن، آیه ی ۱۴.

۲-سوره ی نحل، آیه ی ۴.

۳-سوره ی علق، آیه ی ۲.

خون بسته است) درآمده و اینک انسانی شده است. بنابراین در هر آیه از آیات قرآن اشاره به طوری از تطورات و مرحله‌ای از مراحل خلقت انسان شده است.

انسان آزاد

انسان آزاد کسی است که بتواند درباره‌ی خودش تصمیم بگیرد و برای خودش کار کند. آدم دست بسته‌ی اسیر در زندان، نه می‌تواند درباره‌ی خود تصمیمی بگیرد و نه راجع به تأمین زندگی خودش کاری انجام بدهد. حال با توجه به اینکه حقیقت انسان روح و جان اوست نه بدن جسمانی او، و پس از مرگ آن روح و جان است که باقی می‌ماند و به حیات ابدی خویش ادامه می‌دهد، بنابراین انسان در دنیا وقتی برای خودش کار می‌کند که موجبات سعادت اخرویش را تأمین نماید و اگر تنها به تأمین وسائل کامیابی از زندگی مادی بپردازد در این صورت برای خودش هیچ کاری نمی‌کند بلکه با چاق و فربه کردن بدن، طعمه‌ی خوبی برای کرم‌ها و مار و مورهای خانه‌ی قبرش فراهم می‌سازد و یا برای سیر نگه داشتن و رونق دادن به زندگی مادی فرزند و زن و دیگران از زورمندان و زراندوزان تلاش می‌کند، در واقع اسیر در غل و زنجیر جهل و غفلت و اشباع اهوای نفسانی خود و دیگران می‌باشد و اصلاً آزادی از اسارت در خود نمی‌بیند تا فکری برای خود (یعنی برای حیات پس از مرگ خود) بنماید. بنابراین، تنها انسان آزاد انسانی است که خود را از زندان شهوات بیرون کشیده و در دامن لطف خدا



افتاده و طبق فرمان او برای تأمین سعادت جاودانه‌ی اُخروی‌ش کار می‌کند.

اشتباه انسان!

انسان، فطرتاً خلود طلب و ابدیت خواه است و از مرگ به معنای نابودی گریزان است. طالب این است که همیشه زنده و سالم باشد؛ مرگ و بیماری و پیری، فقر و عجز و ناتوانی هرگز به سراغش نیاید! و این همان است که می‌گوییم: انسان فطرتاً خدا جو و خدا خواه است؛ چون خدا، ذات اقدس‌ی است که کمال مطلق است و از هیچ جهت نقص و پایان‌پذیری به ساحت اقدس‌ش راه نمی‌یابد. انسان نیز که مخلوق آن کمال است؛ از سرشت او لیه‌اش طالب تقرب به حضرت او می‌باشد و می‌خواهد از هر جهت دارای خلود و جاودانگی باشد اما در راهیابی به سوی خلود اشتباه رفته و دنیا و متاع فناپذیر دنیا را وسیله‌ی خلود و جاودانه شدن پنداشته و برای به دست آوردن آن، حریصانه به سعی و تلاش افتاده است و از این رو جنگ و دعوا میان خلود طلبان به وجود آمده است.

از باب مثل ده نفر تشنه که هر کدام یک ظرف هزار لیتری به دست گرفته و دنبال آب می‌گردند! آب هم یک لیتر بیشتر نیست. طبیعی است که جنگ و غوغا میان تشنگان پیدا می‌شود.

این اشتباه بزرگ انسان تربیت نیافته‌ی در مکتب پیامبران است که دنیا را به جای خدا گذاشته و روح خدا طلب را در مسیر دنیا طلبی به راه انداخته است و



هیچگاه هم سیر نخواهد شد و ناکام خواهد مُرد. تمام پادشاهان عالم ناکام مرده‌اند!! و به آنچه که دنبالش بوده‌اند نرسیده‌اند. تنها خداست که جان گرسنه و تشنه‌ی انسان را سیر و سیراب می‌سازد.

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱

انسان محروم از لطف و عنایت خدا و افتاده‌ی در دامن دنیا برای همیشه حیران و سرگردان است و پیوسته در طمع عیش جاودان است! و چه زیبا در این باب گفته‌اند:

به مصر رفتم و آثار باستان دیدم

به چشم آنچه شنیدم ز داستان، دیدم

شدم به موزه‌ی مصر و ز عهد عاد و ثمود

هزار وصله ز فرعون باستان دیدم

تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک

تو نقش قدرت و من نعش ناتوان دیدم

تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت

تو تاج دیدی و من ملک رفته بر تاراج

تو چشم دیدی و من دیده‌ی حریصان باز

هنوز در طمع عیش جاودان دیدم



«چه بسیار باغ و بوستان‌ها و چشمه‌سارها و کشتزارها، قصرها و کاخهای جالب و زیبا از خود بجا گذاشته و رفتند و...»^۱

ما همه [ی این انباشته‌های آنان] را در اختیار دیگران قرار دادیم^۲ باشد که اینان عبرت بگیرند. ولی یاللاسف که اینان نیز راه همانان را پیش گرفتند و عبرتی نگرفتند.

توجیه بی‌پروایی!

در سالروز ولادت حضرت عقیله‌ی بنی‌هاشم زینب کبری علیها السلام سخنوران از مردان و زنان! به ذکر مناقب آن حضرت می‌پرداختند!! متأسفانه کمتر شنیده می‌شد که از فضیلت بسیار ممتاز و شاخص آن اسوه‌ی بانوان مسلمان، سخنی به میان آورند! و آن فضیلت ممتاز آن حضرت، فاصله گرفتن از مردان و پرهیز از اختلاط با نامحرمان است! که یکی از عوامل بسیار اثرگذار در فساد اجتماعی ما همین نزدیک گشتن زنان به مردان است! و با کمال تأسف مشاهده می‌شود افرادی که در لباس روحانی هم هستند تعمّد دارند!! پرده از میان مرد و زن بردارند و پسران و دختران جوان را در مراکز اجتماعی از آموزشگاه‌ها و کارگاه‌ها در کنار هم بنشانند و این رانوعی "طرز تفکر نو" آن‌هم "اسلامی" به زنان و جوانان ارائه بنمایند!! در صورتی که خودشان، هم خوانده‌اند و هم برای مردم گفته‌اند که وقتی زینب

۱- سوره‌ی دخان، آیات ۲۵ تا ۲۷.

۲- همان، آیه‌ی ۲۸.

کبری^{علیها السلام} را با لباس اسارت وارد مجلس شوم یزید کردند و ناچار شد در آن شرایط عجیب برای حفظ اساس دین که آن روز شدیداً مورد هجمه‌ی دشمن جبار قرار گرفته بود، سخنی بگوید، در ضمن جملات کوبنده‌اش این کار را به عنوان یک جنایت ظالمانه از سوی یزید نسبت به خاندان رسالت نشان داد که:

«... تو دختران پیامبر را از پرده بیرون کشیدی و چهره‌های آنها را آشکار

ساختی و در معرض دید مردان از دور و نزدیک قرار دادی»^۱!

آیا همین جمله کافی نیست که نشان دهد: در منطق پیشوایان اسلام، پرده‌داری کردن و چهره‌های زنان و دختران را در معرض نگاه‌های حریصانه‌ی جوانان که در بحران شدید غریزه‌ی جنسی و در حال التهاب نسبت به زن به سر می‌برند قرار دادن، جنایتی بزرگ و خیانتی فسادانگیز است و باید از سوی امت اسلامی که پیروان خاندان رسالتند با الهام‌گیری از خطابه‌ی زینب کبری^{علیها السلام} مورد اعتراض شدید قرار گیرد که آیا شما تنها سخن گفتن زینب^{علیها السلام} در مجلس این زیاد و یزید و سخن گفتن مادر بزرگوارش در مسجد مدینه را مستمسک قرار داده و آن را مجوز آمدن زنان در مجلس مردان و سخنرانی آنان با بی‌پروایی تمام در حضور نامحرمان دانسته‌اید؟! و دیگر فراموش کرده‌اید آن حضرت را اسیر کردند و به مجلس نامحرمان بردند و مادر بزرگوارش نیز در شرایطی قرار گرفت که اگر در مسجد مدینه به سخن گفتن نمی‌پرداخت؛ اساس ولایت و دیانت منهدم گشته

بود! وگرنه زینب کبری^{علیها السلام} کسی است که مرد بزرگواری گفته: من ده سال همسایه دیوار به دیوار آن اسوهی حیا و عفاف بودم. در تمام این مدت نشد یک بار قامت او را ببینم یا صدایش را بشنوم.^۱ مگر از مادر بزرگوارش نشنیده‌اید که وقتی پدرش رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} از او پرسید: برترین فضیلت زن چیست؟ در جواب پدر گفت:

«بهترین فضیلت زن آن است که نه او مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند».^۲

روزی نزد پدر نشستہ بود. مردی نابینا وارد شد. فاطمه^{علیها السلام} فوراً از جا برخاست و پشت پرده رفت. پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: دخترم! این مرد نابیناست. عرض کرد: پدر! من که بینا هستم و او را می‌بینم؛ بوی من نیز به شامه‌اش می‌رسد!^۳

این سؤال و جواب برای این بود که این سخنان از زبان خود فاطمه^{علیها السلام} و دخترش زینب^{علیها السلام} به گوش زنان مسلمان که خود را دختران زینب و فاطمه^{علیها السلام} می‌پندارند برسد و وضع کنونی خود را با وضع آن اسوه‌های شرم و حیا و عفاف به مقایسه آورند و این بی‌پروایی‌های ضد دین را به حساب دینداری و شش‌فکرانه نگذارند.

قرآن خطاب به همسران پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌فرماید:

۱- زینب الکبری، تألیف نقدی، صفحه‌ی ۶۲.

۲- مناقب این شهر آشوب، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۴۱.

۳- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۹۱.

«...در گفتار خودتان [با نامحرمان] نرمش نشان ندهید و به گونه‌ای

هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان [شبهت آلود] در شما طمع کنند...»^۱

آیا از نظر قرآن، شنیدن صدای لطیف زن، دل مرد را دگرگون می‌کند، اما نگاه کردن به صورت زیبای زن، دل مرد را دگرگون نمی‌سازد؟! در صورتی که خاصیت جذبه در زن و خاصیت انجذاب در مرد یک جریان طبیعی است که خداوند حکیم آن را برای تداوم نسل بشر قرار داده و این جذبه و انجذاب باید تنها در محدوده‌ی زندگی زناشویی قرار گیرد تا فساد هلاکت بار اجتماعی به بار نیآورد!!

شرط مباحثه

این نکته برای آقایان جوان‌های محترم شایان توجه است که به هنگام بحث اعتقادی دینی با کسی، باید ابتدا احراراز کنید که طرف بحث شما، اعتقاد به وجود خداوند علیم قدیر مطلق دارد یا نه؟ آن‌هم نه اینکه تنها بگوید: من خدا را قبول دارم؛ بلکه خدا را با صفات کمالش، از علم و قدرت نامحدود قبول داشته باشد یعنی عالم به همه چیز و قادر بر ایجاد همه چیز بداند. در این صورت است که تمام مسائل اعتقادی از معاد و زنده شدن انسان پس از مرگ و عالم برزخ و محشر، بهشت و جهنم، وحی و نبوت، طول عمر و غیبت امام غائب و معراج پیامبر و... همه‌ی اینها با استناد به قدرت مطلقه‌ی پروردگار اثبات می‌شود. وگرنه هیچ کدام

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۲.



از اینها با قطع نظر از توحید، قابل اثبات نخواهد بود و بحث در مورد آنها بی‌ثمر خواهد شد.

از نظر انسان غیر معتقد به خدای صاحب صفات کمال، نه تنها معاد و احیاء پس از مرگ، امری نامعقول است، بلکه مسئله‌ی وحی و نبوت و امامت و دیگر امور خارق العاده‌ی خارج از محدوده‌ی ماده و طبیعت از هر قبیل که هست در ردیف اوهام و خرافات است. در نتیجه، آدم‌های بریده از خدا، آزادی فکر و حریت عقلی را از دست داده و در زندان عالم ماده زیر غل و زنجیرهای فراوان از اهواء نفسانی و اشباع غرایز حیوانی از درون و سرگرم شدن به شناخت و کاوشگری در اجزاء جماد و نبات و حیوان از برون، به سر می‌برند و عمری با همین زنجیرهای پیچیده‌ی بردست و پای عقلشان زندگی می‌کنند و سرانجام در میان همین زنجیرها می‌میرند و پس از مرگ گرفتار زنجیرهای آتشین جهنم می‌شوند!

سزای مرد معترض

در روایات آمده است: پس از اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم امیرالمؤمنین

علی علیه السلام را به خلافت خویش و امامت امت نصب کرد و فرمود:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ)؛

و این جریان در همه جا منتشر شد، مردی به نام نعمان بن حارث قهری (که از

منافقان بود) از شنیدن این مطلب به سختی برآشفته و شتر خود را سوار شد و به مدینه



خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و با خشم تمام گفت: تو به ما گفتی اقرار به توحید خدا و رسالت خودت بنماییم، پذیرفتیم. دستور نماز و روزه و زکات و حج و جهاد دادی، پذیرفتیم. اینک اکتفا به اینها نکردی و این پسر (منظورش علی بن ابیطالب علیهما السلام) را جانشین خود قرار دادی و بر گردن ما سوارش نمودی و گفتی:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ)؛

حال، آیا این دستوری از جانب خداست یا از پیش خودت این کار را کردی؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، طبق دستور خدا عمل کردم. آن مرد در حالی که با غیظ و غضب به سمت شترش حرکت می کرد این آیه را می خواند:

﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنْ السَّمَاءِ...﴾؛

«خدا یا! اگر این دستور از جانب تو است و حق است، از آسمان سنگی بر سر ما فرود آور...».

او هنوز کنار شترش نرسیده بود که سنگی بر سرش فرود آمد و کشته شد!!^۱

عقل و حیا و دین

«جبرئیل بر حضرت آدم فرود آمد و گفت: ای آدم! من از جانب خدا



مأمورم تو را در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم. آدم گفت: آن سه چیز کدام است؟ جبرئیل گفت: آن سه چیز عقل است و حیا و دین. آدم گفت: من عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت شما بروید و عقل را وا گذارید. آن دو گفتند: ما مأموریت داریم از عقل جدا نشویم و هر جا که عقل هست؛ ما هم آنجا باشیم. جبرئیل آن سه را به حال خودشان گذاشت و رفت.^۱

این روایت که به صورت تمثیل آمده، نشان دهنده‌ی این حقیقت است که عقل سالم سرچشمه‌ی تمام کمالات عالیه‌ی انسانی است! با نیروی خداداد عقل است که پی به وجود خالق و آفریدگار خود می‌بریم و از ارتکاب گناه و معصیت خالق شرم می‌کنیم.

پس در میان هر ملّتی که عقل حاکم باشد، آن ملّت، هم مردمی با حیا خواهند بود و هم مردمی دیندار! و از بی‌حیایی و بی‌دینی مردم پی می‌بریم که عقل در میانشان حاکم نیست و زمام حکومت در میان آن مردم به دست شهوت است و هوی و هوس! و یاللاسف که بالعیان می‌بینیم، بی‌حیایی در میان ملّت ماسریعاً و به‌گسترش است!! و قسمت عمده‌ی این گسترش، از ناحیه‌ی نزدیک کردن زنان به مردان و اختلاط فسادانگیز پسران و دختران جوان به وجود آمده است! و اسف‌بارتر این که در میان طرّاحان این نقشه‌ی شیطانی و تأییدکنندگان آن، افرادی مشاهده می‌شوند که در لباس روحانیت نیز هستند و گویی تعمّد دارند که پرده را

از میان مرد و زن بردارند و پسران و دختران جوان را مخصوصاً در دانشگاه‌ها به هم نزدیک‌تر سازند و این را نوعی نوآوری در تمدن و فرهنگ اسلامی به دنیا ارائه نمایند!! از این رومی ترسیم روز قیامت همین پسران و دختران جوان، گریبان ما روحانی نمایان را بگیرند و بگویند این شما بودید که با گفتار و رفتار اغواگرانه‌ی خود، ما را از پرده‌ی شرم و حیا بیرون کشیدید و راه بی‌بندوباری را در لفافه‌ی آزادی دینی!! پیش پای ما گشودید تا خود را روحانی و شنفکر دنیا پسند ارائه نمایید و خشنودی زنان و جوانان را به بهای خشم خدا به دست آورید!

وصیت‌نامه‌ی حضرت زهرا (علیها السلام)

آن اول مظلوم عالم که در بیرون خانه از برخورد با مردم نادان دلی پر خون داشت؛ به خانه که می‌آمد، آن یگانه مایه‌ی آرامش و وحیش زهرا (علیها السلام) را یاد در حال اغما می‌دید و یا ناله‌های جانسوزش را می‌شنید و غم بر غمش می‌افزود. در یکی از روزها وارد خانه شد و کنار بستر بیماراش که در حال اغما بود

نشست؛ چشمش به رقعه‌ای زیر بالش بیمار افتاد آن را برداشت و دید نوشته است:

(بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله)؛

«این وصیت فاطمه دختر رسول خداست».

(اَوْصَتْ وَ هِيَ تَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ اَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ اَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا وَ اَنَّ اللهَ



يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَزَوَّجَنِي اللَّهُ مِنْكَ
لَأَكُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي حُطِّنِي وَغَسَّلَنِي وَ
كَفَّنِي بِاللَّيْلِ وَصَلَّنِي عَلَيَّ وَادْفَنَنِي بِاللَّيْلِ وَلَا تُعْلِمَ أَحَدًا وَأَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَ
أَقْرَأُ عَلَيَّ وَلَدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛

«فاطمه وصیت می کند و شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و حقّ بودن بهشت و جهنّم می دهد. ای علی! من فاطمه دختر محمّد؛ مرا خدا به تو تزویج کرد تا در دنیا و آخرت از آن تو باشم. تو در انجام کارهای من سزاوارتر از دیگران هستی! آنچه مربوط به تجهیز من از غسل و کفن است در شب انجام بده؛ بر من نماز بخوان و شبانه دفنم کن و احدی را [از محلّ دفنم] آگاه مکن! اینک با تو وداع می کنم و تو را به خدا می سپارم و به فرزندانم تا روز قیامت سلام می رسانم». خدا داند که به علی علیه السلام با دیدن این وصیت نامه چه گذشت و چهار کودک خردسالش کنار بستر مادر رنج دیده چه حالی داشتند!!

پناه بی پناهان

انسان یاد در حال حاضر گرفتار انواع بلیّات است و یاد ر آینده‌ی زمان در معرض برخورد با آفات و حوادث گوناگون قرار می گیرد و لذا تنها راه رفع بلای موجود و دفع بلای آینده، استغاثه به درگاه خدای "رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ" و "مَدبِّرِ الْخَلْقِ وَالْأَمْرِ" است که بی خواست او هیچ سببی سببیت ندارد و بی اذن او هیچ

عامل مؤثری اثرگذار نمی باشد! تنها مشیت او است که روی مصلحی، انواع بلیات را ایجاد می کند و همچنین تنها مشیت و خواست او است که روی مصلحی انواع بلیات را دفع و رفع می نماید! و لذا هم نزول بلا به امر خداست و هم حفظ از آن بلا به امر خداست! بنابراین امری جز امر خدا در عالم تحقق نمی یابد و لذا با الهام گرفتن از قرآن کریم می گوئیم:

﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ...﴾^۱

«[از بلاى خدا] به سوى [حفظ] خدا بگریزید...».

﴿...لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ...﴾^۲

«...هیچ پناهگاهی از [بلاى] خدا جز [به سوى] خدا وجود ندارد...».

و راستی هر کس حداقل به طور گذرا در گذشته ی عمرش بیندیشد. از کودکی و نوجوانی و جوانیش از زندگی در محیط خانواده و هم بازی ها و هم کلاسی هایش در معاشرات و معاملاتش می بیند: در طول این مدت چه حوادث خطرناکی و چه دره ها و پرتگاه های هولناکی از جوانب گوناگون سر راهش آمده که اگر او به حال خودش رها بود تا به حال از بین رفته و یا شرافت و آبرو و حیثیتش لکه دار گشته بود ولی یاللعجب که از میان آن همه ناملايمات تن بیرون کشیده و اینک سالم از حیث جسم و روان باقی مانده است. آیا این به سلامت

۱- سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۰.

۲- سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۸.



گذشتن‌ها بر حسب تصادف بوده است!!

دیده می‌شود شخصیت بزرگی از یک روستای دور افتاده‌ای از یک خانواده‌ی عاری از سواد و فرهنگی بر می‌خیزد. از لابه‌لای انواع عوامل جهل و فقر و بیماری عبور می‌کند و سرانجام مردی عظیم‌الشأن می‌شود! امتی را از نابسامانی نجات داده و حوزه‌های علمیه تأسیس می‌کند! آیا این از روی اتفاق و تصادف بوده است یا خیر؟!

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛

او از پیش‌رو و از پشت سر محافظان غیبی داشته که از تنگناهای حوادث هلاکت‌بار ننگ‌آور نجاتش می‌داده است.

حضرت امام باقر علیه السلام ذیل آیه‌ی بالا فرموده‌اند:

آدمی به امر خدا حفظ می‌شود از اینکه در چاهی بیفتد یا زیر دیواری بماند یا آفت دیگری به او برسد [همچنان محفوظ می‌ماند] تا زمانی که حادثه‌ی مقدّر حتمی فرا رسد. در این موقع است که آن محافظان غیبی کنار می‌روند و او را تسلیم آن حادثه‌ی مقدّر حتمی می‌نمایند [در واقع مأموران حفظ کنار می‌روند و آدمی را در اختیار مأموران بلا می‌گذارند و هر دو گروه مأموران خدا می‌باشند] آنها دو فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند و دو فرشته‌اند که در روز به طور تعاقب و تناوب، اقدام به انجام وظیفه‌ی حفظ می‌نمایند.^۱

۱- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۸۳.



مأموران شب، جدا از مأموران روزند. از بعض بزرگان نقل شده که ملائکه‌ی شب به هنگام رفتن از من خدا حافظی می‌کنند و ملائکه‌ی روز که وارد می‌شوند، سلام می‌کنند. البته ما خیلی از حرف‌ها را نمی‌فهمیم و بنا نیست که ما همه چیز را بفهمیم! هر چه را که نفهمیدیم می‌گوییم ما نمی‌فهمیم اما هستند فهمندگان که آن را می‌فهمند. یکی از آنها می‌گفت: گاهی که بیدار شدم برای نماز شب دیر می‌شود، در گوشم می‌شنوم که کسی می‌گوید: نماز نخواندی و بیدار می‌شوم و گاهی احساس می‌کنم مانند پر مرغی لطیف به کف پایم کشیده می‌شود و بیدار می‌شوم.

فرشتگان نگهبان

اعتقاد به وجود ملائکه از اصول مسلم اعتقادی ماست در ردیف اعتقاد به خدا و رسولان خدا ﷺ و روز جزا چنان که در قرآن می‌خوانیم:

«...مؤمنان همگی ایمان آورده‌اند به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و فرستادگان او... و می‌گویند: خدایا! باز گشت به سوی تو است».^۱

حفظ و مراقبت، از جانب خداست که از طریق فرشتگان انجام می‌شود. در بحار الانوار آمده است:

رسول خدا ﷺ فرمود: من یادم هست که کودک هفت ساله‌ای بودم. مردی از



۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۵.

اشراف مگه به نام ابن جذعان خانه‌ای می‌ساخت؛ بچه‌ها که هم می‌خواستند بازی کنند و هم کمکی به کار ساختمان کرده باشند؛ می‌رفتند دامن‌های خود را پر از سنگ می‌کردند و پای کار می‌بردند. بچه‌ها عادتاً پیراهن بلندی بدون شلوار می‌پوشیدند لذا دامنشان را که بالا می‌زدند؛ عورتشان مکشوف می‌شد من هم رفتم چند سنگ در دامنم گذاشتم و خواستم بلند کنم. صدایی از بالای سرم شنیدم: ای محمد! دامن‌ت را پایین بینداز. من سرم را بلند کردم کسی را ندیدم! در آن حال دستی روی دستم خورد! دامنم از دستم افتاد و سنگ‌ها به روی زمین ریخت. فهمیدم این کار را نباید بکنم.^۱

سپر محکم خدا

اصحاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را از کشته شدن ناگهانی یعنی غافلگیرانه ترساندند. چون امام علیه السلام در کوچه و بازار و خیابان و بیابان تنها حرکت می‌کرد و حتی شب‌های تاریک برای عبادت تنها به نخلستان‌های خارج شهر می‌رفت.

اصحاب عرض کردند: آقا! شما دشمن فراوان دارید؛ نهروانیان در صدد قتل شما هستند اینگونه که تنها و بدون محافظ به همه جا رفت و آمد می‌کنید، در معرض خطر قرار می‌گیرید! در جواب آنها این جمله را فرمود:

«من از جانب خدا سپر محکمی دارم» [آن نگهدار من تا روز مرگ من است] روز مرگ من که رسید، آن سپر حفظ از من جدا می‌شود و مرا واگذار [به حادثه‌ی

۱- بحار الانوار، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۳۶۲.

مرگ می‌کند؛ در آن موقع است که تیر [مرگ] به خطا نمی‌رود و زخم [نیزه‌ی تقدیر] التیام نمی‌پذیرد».^۱

تا روز مرگ من نرسیده است، احدی نمی‌تواند به من صدمه‌ای بزند. وقتی هم آن روز مقدر رسید، احدی نمی‌تواند از من دفع بلایی بنماید! بنابراین در نظر گرفتن فردی به عنوان محافظ چه نفعی به حال من خواهد داشت؟!

فرشتگان نگهبان

کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: علت اینکه خدا فرشتگانی را مأمور ثبت اعمال آدمیان نموده است چیست؟ و حال آنکه خودش عالم به آشکار و نهان است و ظاهر و باطن همه کس برای او مشهود است.

امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال فرمود:

«خداوند، این فرشتگان را از این طریق به عبادت خود واداشته است و آنها را شاهدان بر بندگانش قرار داد تا بندگان به خاطر حضور فرشتگان در کنارشان، مراقبت بیشتری نسبت به اعمال خود داشته باشند و از ارتکاب گناه پرهیزند و چه بسا بنده‌ای که تصمیم به ارتکاب گناه می‌گیرد و ناگهان متذکر حضور فرشتگان می‌شود و از تصمیم خود بر می‌گردد و می‌گوید: خدایم مرا می‌بیند و فرشتگان حافظ اعمالم مشاهده می‌کنند و شهادت می‌دهند و علاوه بر این خداوند از روی

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۶۱.

لطف و رافتش فرشتگان را مأموریت داده که شیاطین سرکش را از بند گانش دور کنند و همچنین آنها را از گزند جانوران زمین و آفات فراوانی که آنها نمی بینند در مصوئیت نگه دارند تا موقعی که فرمان خدا [راجع به مرگشان] فرا رسد.^۱

از این حدیث استفاده می شود که فرشتگان ثبت اعمال، علاوه بر این کار موظف به حفظ انسان از حوادث ناگوار و وسوسه های گمراه کننده ی شیاطین نیز می باشند.

فساد مردم، خشم خداوند

اشتباه بزرگی که دامنگیر بشر مادی امروز شده این است که خیال کرده حوادث مرگبار از هر قبیل که هست از زلزله ها و طوفان ها، خشکسالی ها و قحطی ها، بیماری ها و جنگ ها و... همه از لوازم طبیعی این زمین و آسمان است و باید باشد و لذا بشر هم که در آغوش این حوادث قرار گرفته، وظیفه اش این است که به مبارزه ی با این حوادث برخیزد؛ و تنها راه مبارزه اش هم مجهز شدن به جهاز علم است و صنعت! تا با وسایل اکتشافی و جهازات صنعتی، به جنگ با حوادث طبیعی برخیزد؛ میکروب بیماری ها را بشناسد و واکسن ضد آنها را کشف کند و امراض را ریشه کن سازد، چاه های عمیق حفر کرده با قحطی و خشکسالی مبارزه نماید، با اسباب و وسایل دیگری جلوزلزله و سیل و صاعقه و طوفان را بگیرد! و

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۲۲.

خلاصه می‌کوشد تا در سایه‌ی پیشرفت علم و صنعت، آن چنان مجهّز شود که این طبیعت طاغی سرکش را به زانو درآورده و دنیایی سراسر امن و امان و سلامت به وجود آورد! از این رو بادی از عجب و غرور به دماغ افکنده که من نه آن بشر عصر حجرم که در مقابل طبیعت گردن کج کنم! من بشر دانشمند عصر تسخیر فضا و قرن موشکم! با اسلحه‌ی علم و صنعت، هل من مبارز گویان به جنگ عوامل طبیعت می‌روم و آنها را رام خود می‌سازم.

به فرموده‌ی قرآن:

«...دلخوش [و مغرور] به علم و دانش خود گشته [و عالم را بی‌صاحب

پنداشته‌اند...].»^۱

تنها طبیعت را به حساب آورده و خالق طبیعت را نادیده گرفته‌اند و ندانسته‌اند که طرف حسابشان طبیعت مرده‌ی کور و کر نیست، بلکه طرف حسابشان خداوندی است که مدیر و مدبّر عالم است و آفریدگار آسمان‌ها و زمین و به وجود آورنده‌ی حوادث مرگبار عالم نیز هموست که می‌گوید: این سنت و قانون همیشگی من است که:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛

مردم وقتی راه فساد اخلاق و بدعملی پیش گرفتند، من نیز رحم را تبدیل به خشم و نعمت را تبدیل به نعمت می‌کنم! هر چه هم مجهّز به جهاز علم و صنعت

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۸۳.



پیشرفته گردند توانای بر جلوگیری از حوادث مرگبار که خالق حکیم آنها را مقدر فرموده است نخواهند بود!

سبب نزول بلاهای بی سابقه

این جمله‌ی اعجاز‌آمیز از حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام منقول است:
(كُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَحْدَثَ اللَّهُ لَهُمْ
مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ)؛^۱

«هر زمان، مردم مرتکب گناهان بی سابقه‌ای شوند، خدا نیز آنها را مبتلا به بلاهای بی سابقه می‌نماید».

می‌گویند: مردی برای انجام کار مهمی احتیاج به این داشت که دو سه ساعتی در یک مکان آرامی به تفکر بپردازد تا راه حلی پیدا کند. از این رو به خارج شهر رفت. در میان بیابان زیر درختی به تفکر نشست. در اثنا دسته‌ای از گنجشک‌ها آمدند روی درخت نشستند و سر و صدا راه انداختند! مرد متفکر رشته‌ی فکرش گسیخته شد! برخاست و با حرکت دادن سر و دست و صدای کیش کیش آنها را متفرق ساخت و آمد دوباره نشست و رشته‌ی فکر را از سر گرفت. چند لحظه‌ی بعد باز گنجشک‌ها آمدند و مزاحم شدند! مرد از جا برخاست و آنها را از سر درخت دور کرد، آمد و نشست. باز گنجشک‌ها آمدند. این عمل چند بار تکرار شد.

۱- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۷۵.

عاقبت مرد پخته و کاملی که از دور ناظر جریان بود؛ جلو آمد و گفت: آقای عزیز! شما این یک ساعت وقت که برای تفکر درباره‌ی کارت تعیین کرده بودی، هم‌ه‌اش به گنجشک‌پرانی گذشت. پس کی به کار خود خواهی رسید؟ ده ساعت هم که به همین منوال بگذرانی؛ جز گنجشک‌پرانی کاری نخواهی کرد و از فکر و مطالعه‌ی خود نتیجه‌ای نخواهی گرفت. تنها راه علاج این است که تا وقت منقضی نشده است دست به کار شده و این درخت را از ریشه برکنی؛ درخت که ریشه‌کن شد و از بین رفت، دیگر گنجشکی نخواهد آمد. اما تا این درخت سرپاست، گنجشک‌ها مخلص این درختند و تو هم جز صدای کیش‌کیش سر دادن و جست‌وخیز کردن و گنجشک‌پرانی‌دن کاری نخواهی کرد و به هدف نخواهی رسید.

حال، بشر امروز هم به یک چنین بلایی مبتلا گشته است. درخت طغیان بر خدا را در سرزمین جان خود کاشته است؛ این درخت هم جز جانوران موزی از قبیل سیل و زلزله و طوفان، خشکسالی، گرانی، سرطان، جنگ‌های ویرانگر از ناحیه‌ی جباران زمان و هزاران نوع از ناگواری‌ها و خلاصه زندگی پیچیده و دشوار و نکبت‌بار، محصولی نخواهد داد. این بشر بیچاره هم زیر این درخت پر بلا نشسته و می‌خواهد با جهاز علم و دانش و صنعت، شرّ این جانوران موزی را از سر خود دور کند و بعد آسوده بنشیند و زندگی خوش و خرم پیش بگیرد! ولی هر دم که وسیله‌ای به دست می‌آورد و یکی از این بلاها را از خود دفع می‌کند، بلایی کوبنده‌تر از آن پیدا می‌شود و بیچاره‌اش می‌کند. هنوز میکروب یک بیماری و



درمانش را نشناخته است بیماری دیگری خطرناک تر از آن هجوم می آورد. هنوز خرابی زلزله ای را اصلاح نکرده طوفانی عظیم بر سرش می تازد! با بیماری سرطان دست به گریبان است ناگهان بیماری ایدز سر از گریبان در می آورد! این بیچاره ی بینوا هم جز رجز خوانی و گنجشک پرانی کاری از پیش نمی برد.

اما انبیاء علیهم السلام که مردان پخته ی عالمند و عارف به رموز دستگاه خلقت، داد می زنند: ای بیچاره! بشر جاهل مغرور، تو چاره ای جز ریشه کن ساختن این درخت طغیان بر خدانداری! این درخت که ریشه کن شد، تمام این جانوران خطرناک از سرت دست بر می دارند و نتیجتاً تو به یک زندگی آرام و خوش و خرم نائل می شوی. این گفتار خالق تو است که می فرماید:

«اگر این مردم، مؤمن و متقی شوند؛ ما از زمین و آسمان درهای رحمت و برکت به رویشان می گشاییم. اینان از در تکذیب حقایق در آمدند و فرامین ما را زیر پا نهادند! ما هم بر اساس سنت جاریه ای که داریم؛ آنها را مبتلا به انواع بلاها گردانیدیم.

آثار معرفت

انسان وقتی کسی را به صفت کمال شناخت و او را دارای کمالی دانست اعمّ از زیبایی صورت یا کمال علم، ثروت، قدرت، شجاعت، عدالت، سخاوت و... به اقتضای فطرت کمال دوستی اش، نسبت به آن

شخص دارای کمال احساس محبت در دل می‌کند و دوستدار او می‌شود و به اقتضای محبت، در مقام تقرب به او بر می‌آید و می‌کوشد که خود را به او نزدیک کند و از راهی توجّه او را به خودش جلب بنماید تا آنجا که حاضر می‌شود همه چیز خود را در راه به دست آوردن خشنودی او از دست بدهد و فانی در رضای او گردد.

دیندار واقعی

انسان‌های دل‌باخته‌ی به مظاهر زندگی مادی، سخن از عالم خدا و حبّ خدا و قرب خدا را سخنی نامعقول و غیر قابل فهم می‌دانند! حال ما کاری با کفار و منکران آسمان و آسمانیان نداریم؛ ما که به زعم خود دارای ایمان به خدا و وحی خدا و کیفر و پاداش خدا می‌باشیم و شناخت خدا و حبّ و تقرب به او را وظیفه‌ی اصلی خود در زندگی دنیوی می‌شناسیم، آیا مادر مرحله‌ی عمل چقدر از زندگی دنیاگرایان نسبت به خدا فاصله گرفته‌ایم؟! البته در مرحله‌ی گفتار و شعار و ارائه‌ی ظواهر، رتبه‌ی اعلای را حائز هستیم اما هنگام تحقّق بخشیدن به احکام آسمانی خدا در ابعاد زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی خود می‌بینیم فاصله‌ی چندانی از زندگی ماده‌پرستان نداریم بلکه در دنیادوستی و دنیاگرایی اگر از آنان جلوتر نرفته باشیم، عقب‌تر نمی‌باشیم!! اگر عقب هم مانده باشیم از ضعف و ناتوانی بوده



نه از قوّت دینداری! و نستجیر باللّٰه اگر عملاً در زمره‌ی مکذّبین روز حساب و جزا قرار گرفته باشیم! آیات قرآن را با تدبّر بخوانیم و در عاقبت کار خود بیندیشیم. این قرآن است که با قاطعیّت می‌فرماید:

«به طور مسلّم زیان کردند آنان که دیدار خدا را دروغ انگاشتند...»^۱

گوینده‌ی سخن، خداست! تکان در بیدار دلان می‌افکند و می‌فرماید: مردمی دیدار ما را باور نمی‌کنند و اصلاً ما را به حساب نمی‌آورند و راهی جز راه به سوی ما پیش گرفته‌اند و می‌روند!! اینان راه یافتگان نیستند و به هدف مقصود از خلقت خود نمی‌رسند. دینداری را خلاصه در یک سلسله الفاظ و اعمال خشک بی‌روح کرده‌اند و عملاً کاری با خدا ندارند!

خواب غفلت

بگو: به یقین زیانکاران واقعی کسانی هستند که در روز قیامت [به خود بیایند و ببینند] سرمایه‌ی عمر و جان خود و بستگانشان را از دست داده‌اند.^۲

انسان ممکن است در دنیا از جهت مال و مقام و دیگر شؤن زندگی اش زیان کند اما به هر حال عمر و جان خود و بستگانش محفوظ است. ولی زیانکار واقعی کسی است که سرمایه‌ی عمر خود و افراد خانواده اش را تلف کرده و هیچ گونه بهره‌ای عائدش نشده است. تمام قوای

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

جسمی و روحی اش را صرف آب و رنگ دادن به جمادات از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب کرده و از گردآورده‌های حلال و حرام، افراد خانواده اش را از خود راضی و خشنود نگه داشته و خیال کرده که به آنها خدمت می‌کند در حالی که با سرگرم کردن آنها به زندگی دنیوی و غافل نگه داشتیشان از زندگی اخروی، هم به آنها خیانت کرده و هم خود را از برکات معنوی آنها محروم ساخته است زیرا خدا به انسان، اهل و عیال و مال و مقام می‌دهد تا به وسیله‌ی آنها راه تقرّب به خدا و نیل به سعادت‌های اخروی را بی‌پیماید اما این بدبخت بینوا نه از سرمایه‌ی عمر خود و امکانات وجودی اش بهره‌ای برده و نه از اهل و عیال و بستگانش! همه چیزش را از دست داده و زیان همه‌جانبه‌ای کرده است و لذا خداوند رحیم با مهربانی خاصی هشدار می‌دهد:

«...هان به هوش آیید! این زیان و خسروانی آشکار و غیر قابل جبران

است.»^۱

اکنون مادر حال تخدیر از عوامل شهوتیم و احساس درد زیان و خسروانی که وارد بر روح و قلبمان می‌شود نمی‌کنیم! آدمی که تخدیرش کرده‌اند و روی بدنش عمل جراحی می‌کنند، اعضای بدنش را قطعه‌قطعه هم کنند، احساس درد نمی‌کند اما همین که حالت تخدیر برطرف شد، آه و



نالۀ اش بلند می شود. ما هم فعلاً در آغوش شهوات فریبندۀ دنیا در حال
تخدیر هستیم! موقع مرگ که فرا رسید، تمام عوامل تخدیر از ما جدا
می شوند و ما را تحویل عوامل درد و عذاب انگیز می دهند! آنجاست که
فریادها خواهیم کشید و ناله ها سر خواهیم داد!

تسبیح پرندگان

تردید نیست که هر موجودی به زبان حال هستی و وجودش،
شهادت به وجود و هستی خالقش می دهد و از طریق صفات کمال خویش از
حیات و علم و قدرت و... اثبات صفات کمال خالقش را می نماید آن گونه که
یک تابلوی نقاشی بسیار زیبا، نشان از ذوق و مهارت نقاش می دهد. علاوه بر
این، از نظر برخی از صاحبان حکمت و معرفت، تمام کائنات در حدّ خود
دارای نوعی درک و شعور هستند و گذشته از تسبیح به زبان حال، تسبیح به
زبان قال نیز دارند و سرتاسر عالم هستی یک پارچه زمزمه و غغله و
غوغاست و شاید از جمله ی آخر آیه، این حقیقت را بشود استنباط کرد که
می فرماید:

﴿...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾

...تمامی موجودات در حال تسبیح و تحمید خدا می باشند ولیکن شما تسبیح
آنها را نمی فهمید! در صورتی که اگر مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی



و زبان حالی باشد، آن را که ما اجمالاً می فهمیم و می دانیم که همه ی موجودات از طریق هستی خود نشان از هستی خالق خود می دهند. پس معلوم می شود آنها زبان و صوت و زمزمه ی دیگری دارند که ما از درک آن ناتوانیم. درباره ی حضرت داوود پیامبر علیه السلام می فرماید:

«ما به داوود از جانب خود فضل و نعمتی بزرگ عطا کردیم [به کوه ها و پرندگان گفتیم] ای کوه ها و ای پرندگان! با داوود هم آواز شوید [و همراه او تسبیح خدا گوید]...»^۱

در آیه ی دیگر آمده است:

...کوه ها و پرندگان را مسخر داوود ساختیم که با او تسبیح [خدا] می گفتند...^۲
و لذا وقتی جناب داوود علیه السلام در مواقع خاصی میان بیابان به تسبیح خدا می پرداخت، صدای تسبیح از همه جا و از همه چیز بر می خاست و غلغله و غوغایی در فضا می پیچید.

این مهر، خدایی است

همه از من بیگانه اند. حتّی پدر و مادر که در دنیا تنها پناهگاه من هستند، از من بیگانه اند! محبّت آنها هم محبّت عَرَضی است، از خودشان نیست! از خالق من گرفته اند! خالق من چون خواسته است مرا در این عالم طبع حفظ

۱- سوره ی سبأ، آیه ی ۱۰.

۲- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۹.



کند و تنها راه حفظ کردن در این عالم نیز این است که موجودی را نسبت به من مهربان کند تا او از من نگهداری بنماید، لذا رَشحه‌ای از رَشحات محبّت خود را که به من داشت، در قلب مادرم افکند و یک لامپ هزار شمعی از مهر و محبّت خود در دل مادرم روشن کرد و مرا با یک دنیا لطف و عنایت در پر تو آن نور قویّ قرار داد. آن گونه که به پیامبر محبوب خود حضرت موسی علیه السلام فرمود:

...این من بودم ای موسی که پرتوی از محبّت خودم بر چهره‌ی تو افکندم...^۱
و تو را محبوب دل‌ها گردانیدم! حتی فرعون که دشمن سرسخت تو بود و برای جلوگیری از انعقاد نطفه‌ات سرها می‌برید و شکم‌ها می‌درید، تا چشمش به چهره‌ی تو که کودک نوزادی بودی افتاد، در دامنش گرفت و پرورش داد.

آری، من هم که متولد شدم، مادرم تا چشمش به صورتم افتاد، چنان به سینه‌اش فشارم داد که گویی می‌خواست سینه و قلبش را بشکافد و مراد رسته‌ی مرکزی‌جانش بنشانند؛ در حالی که من در آن موقع جز یک موجود ضعیف ناتوان پژمرده‌ای بیش نبودم؛ ولی خالق من خواسته بود که دوستم بدارند و:

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۳۹.

«...مقابل چشم خودش ساخته شوم».^۱

آن محبت نه محبت خود مادر بود؛ آخر مادر به چه مناسبت دوستم
بدارد؟ من یک موجود مستقل جدا از مادر، مادر هم موجود مستقل جدا از
من! پیدایش محبت میان دو موجود مستقل جدا از هم مناسبتی ندارد؛ آن هم
موجودی که نه جمال دارد و نه کمال، غیر از کثافت و اذیت و آزار؛ چرا
دیگران دوستم نداشتند؟ بچه‌ی ده روزه و یک ماهه را کسی رغبت نمی‌کند
به صورتش نگاه کند تا چه رسد به این که او را به سینه‌اش بچسباند و پستان
به دهانش بگذارد و از کثافت پاکیزه‌اش کند!

(عَجَبًا لِحِكْمَةِ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)؛

او چه لامپ قوی پر نوری از محبت در دل مادر روشن کرده که یک
موجود ضعیف کثیف جدا از خود را عزیز تر از جانش نگهداری می‌کند!
کم کم بزرگ تر می‌شود و به غیر از شیر، به خوراک و پوشاک و نیازمندی‌های
دیگر احتیاج پیدا می‌کند. لازم می‌شود پدر را هم زیر بار حمالی بکشد؛ در این
موقع است که یک لامپ قوی دیگری از نور محبت در قلب پدر روشن
می‌کند؛ پدری که حاضر نبود بچه‌ی یک ماهه را بغل بگیرد و ببوسد، حال که
دو ساله و سه ساله شده است بغلش می‌گیرد و می‌بوسد و به سینه‌اش
می‌چسباند و از شیرین زبانی‌هایش لذت می‌برد!



عجیب است! آن استاد ازل به این کودک ناتوان یاد داده که یک آقاجون بگو و صد تا حمّالی ازش بکش!! یک باباجون بگو و پیر روی گردنش بنشین! من تو را آقا کرده‌ام، پدر و مادر را هم دو غلام حلقه به گوشت ساخته‌ام. اگر من این لامپ‌های مهر و محبّت را در دل پدر و مادرت روشن نمی‌کردم، چه کسی به تو اعتنای می‌کرد؟! همان روز اوّل تو را در کهنه‌ای می‌پیچیدند و در گوشه‌ای می‌انداختند و گریه تو را می‌خورد.

باز بزرگ‌تر می‌شود و لازم می‌شود از خانه بیرون آمده دنبال تحصیل علوم برود. آن سیم‌کش عالم هستی، باز سیم‌کشی می‌کند و لامپ دیگری از محبّت در دل استاد و معلّم می‌افروزد تا شاگرد را بپذیرد و به سؤالاتش جواب بدهد و مشکلات علمی‌اش را حلّ کند. او همچنان دایره‌ی محبوبیتش را وسیع‌تر می‌کند و سیم‌های متعدّد از اطراف و جوانب می‌کشد و افراد یک اجتماع را با او مهربان می‌کند و او را به دامن مهر دیگران می‌افکند.

آن بچه‌ای که در روزهای اوّل عمرش تنها در انحصار محبّت مادر بود، اینک به جایی رسیده که مردم یک شهر و یک مملکت او را در آغوش پر مهر خود می‌فشارند؛ پدر مرده و مادر زیر خاک پوسیده امّا این فرزند در دل میلیون‌ها جمعیت جا گرفته است؛ تا زنده است برای بوسیدن دستش سر و دست می‌شکنند؛ وقتی هم می‌میرد، پای جنازه‌اش شیون می‌کنند!!



ای عجب! این محبت‌ها ریشه‌ی اصلی‌اش کجاست؟ این عشق‌ها از کجا سرچشمه گرفته است؟ آن کیست که این چنین در دل‌ها سیم‌کشی کرده و لامپ‌های یکی پس از دیگری روشن می‌کند؟ هنوز یکی خاموش نشده، ده تای دیگر روشن می‌سازد! آری، او خالق من است! آفریننده‌ی حیّ قیّوم من است. اینجاست که از عمق جان می‌گوییم:

(إِلَهِی وَ رَبِّی مَنْ لِّی غَیْرُکَ أَسْأَلُهُ کَشْفَ ضُرِّی وَ النَّظَرَ فِی أَمْرِی)؛

ای خدای من! ای همه چیز و همه کس من! ای معشوق و معبود من! من که تو را دارم، چه کم دارم؟ گو همه چیز و همه کس نباشد. از آقا و مولایمان امام سیدالشهدا علیه السلام آموخته‌ایم:

«خدای من! چه یافته آن کس که تو را از دست داده و چه از دست داده آن کس که تو را یافته است»؟
شاعر عارفی هم گفته است:

«در آن زمان که تو را ندیده و نشناخته بودم، هر دم به کسی متمایل می‌شدم و در هر زاویه‌ای از زوایای دلم محبوبی نشسته بود اما آن دم که تو را دیدم و دل به تو دادم، دیدم آنچه خوبان همه دارند تو یکجاداری؛ از همه چشم پوشیدم و تنها به تو پرداختم. بیش از این که تو را بیابم، به هر جمال و کمالی حسد می‌بردم و رشک می‌ورزیدم اما تو را که یافتم، هر جمال و



کمالی در نظر من بی ارزش شد و بر همه چیز بی اعتنا گشتم. دین و دنیای مردم را به مردم وا گذاشتم؛ تنها تو را ای دین و دنیای من! برای خودم پسندیدم».

پاسخ دندان شکن بهلول

بُهلول را شنیده ایم که مردی عاقل و بسیار بزرگوار بود. از باب تقیه، خود را به دیوانگی زده بود تا از طرف دستگاه حاکم، متعرض نشوند. روزی هارون خلیفه عباسی به او گفت: ای بهلول! ما در نظر گرفته ایم امر معاش تو را متکفل شویم و نیازمندی های تو را از خزانه ی سلطنتی تأمین نماییم تا تو آسوده خاطر هر روز نزد ما بیایی.

بهلول گفت: این کار سه عیب دارد! اگر نبود این سه عیب می پذیرفتم. اول این که تو نمی دانی من به چه محتاجم تا همان را برایم مهیا کنی! دوم این که نمی دانی چه وقت محتاجم تا همان موقع به دادم برسی! سوم، نمی دانی به چه مقدار احتیاج دارم تا همان قدر به من بدهی و از دادن بیش و کم آن گرفتارم نسازی. اما آن کس که مرا آفریده است، می داند به چه محتاجم و چه وقت محتاجم و به چه مقدار محتاجم و لذا تنها کسی که می تواند به طور جامع و کامل روزی مرا به عهده بگیرد و حوائج مرا تأمین نماید، آفریدگار من است.

دیگری را نشاید که حق چنین ادعایی را به خود بدهد و علاوه بر

این، ممکن است به خاطر کوچک‌ترین بی‌ادبی که از من دیدی بر من خشم کنی و از در خانه‌ات طردم نمایی. اما خالق من آن چنان آفاست که هر چه از من طغیان و عصیان می‌بیند، دست از احسان خود بر نمی‌دارد و از در خانه‌اش طردم نمی‌کند. حال آیا سزاوار است که او را رها کرده و آستان‌نشین تو گردم؟!

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

شیرینی درک حقایق

چه سعادتمندند آنان که با عمل به دستورات عالی‌هی دین و استمداد از عنایات ولیّ زمان - ارواحنا فدا - در جهی معرفتشان بالا رفته و راستی فهمیده‌اند در عالم حقایق دیگری برتر از آنچه که ما شناخته‌ایم وجود دارد تا آنجا که طعم و حلاوت آن حقایق را هم با ذائقه‌ی جانشان چشیده‌اند آن چنان که در مناجات‌العارفین امام سیدالسّاجدین علیه السلام آمده می‌گویند:

«خدا یا! چه لذّت‌بخش است اندیشه‌های الهام آفرین یاد تو بر دل‌های

صاحب‌دلان. چه دلنشین است طعم محبّت تو و چه گوارا است شربت قرب تو!»

یاللاسف که ذائقه‌ی ما با طعم قیّمه و قورمه و شربت به‌لیمو آشناست اما غالباً خبر از طعام حبّ خدا و شربت قرب خدا نداریم!! ولی چه خوب است که حدّ اقل باورمان بشود که هستند در میان بندگان خدا اوج گرفتگانی در آسمان معرفة الله که:



«پرده از مقابل چشمشان برداشته شده است. دید گانشان با نگاه به جمال محبوبشان روشن گشته. با فروش دنیا به آخرت، تجارتشان سود فراوان کرده است.»

ما می ترسیم بمیریم و از این دریا های موج معارف خاندان علم و عصمت جز مشتی الفاظ و مفاهیم بهره ای نبریم.

سبب سقوط انسان

ای عجب! این انسان جاهل نادان چه بدبختی ها و تیره روزی ها با دست خودش برای خودش به وجود می آورد و دنیا و آخرتش را به تباهی می کشد!! در حالی که خدایش می گوید:

«ما انسان را در بهترین شکل و معتدل ترین ساختمان [از لحاظ جسمی و روحی] آفریدیم».^۱

استعداد و شایستگی پرواز در آسمان قرب خدا را به او دادیم. خواستیم که شما رنگ خدا را که همان رنگ توحید و ایمان خالص است بپذیرید. آخر چه کسی بهتر از خدا رنگ آمیزی می کند و کدام نقاش عالی تر از خدا نقاشی می نماید؟ در همین شکل و صورت ظاهر خود بنگرید و ببینید چه زیبا نقشه ای طرح کرده و چه دلربا رنگ آمیزی نموده است! تمام اعضا و جوارح هر یک در

۱- سوره ی تین، آیه ی ۴.

محل مناسب با قدر و اندازه‌ی مناسب با رنگ‌های مناسب؛ بالای چشم‌ها ابروان، داخل حلقه‌ی چشم سفید و وسط آن مردمک مشکی، بینی کشیده و دندان‌ها سفید و لب‌ها سرخ؛ از درون و بیرون همه چیز زیبا و بجا. آنجا که دست خدا رفته همه‌اش زیبا است اما آنجا که دست این بشر پر مدعا رفته، به فساد و زشتی کشیده و انواع بیماری‌ها و ناهنجاری‌ها را باعث شده است. هم صورت ظاهرش را از شکل و قیافه‌ی انسان انداخته، افیونی و هروئینی کرده و... هم صورت باطنش را به صورتی بدتر از صورت حیوانات دزد بی‌عفت بی‌شرم و حیا درآورده است. آری، قرآن می‌فرماید: ما انسان را در بهترین صورت از جسم و روح آفریده و بر اساس نیکوترین ساختمان پی‌ریزی نمودیم؛ ولی بر اثر بدعملی‌ها که از او مشاهده کردیم بر اساس سستی که داریم او را به صورت پست‌ترین پست‌ها برگرداندیم و در پایین‌ترین منزلت‌ها قرارش دادیم. این موجودی که می‌توانست تا اعلای علیین عروج کند، در نتیجه‌ی انحراف از صراط مستقیم الهی به ﴿أَسْفَلَ سَافِلِینَ﴾ نزول کرد و بدبخت همیشگی گردید. اینک این ماییم و این آیات قرآن و بیانات روشنگر امامان علیهم‌السلام تا چه مقدار از خود، ایمان عملی نشان بدهیم و خود را به سعادت ابدی نائل گردانیم. آنچه گفتنی بوده گفته‌اند و ما را آگاه ساخته‌اند؛ آنچه کمبود داریم در مرحله‌ی عمل به دانسته‌هاست و ایجاد محیط مناسب برای عمل که وضع ما از این جهت بسیار تأسف بار است.



مسئولیت بزرگان قوم

جوانانی بسیار پاکدل و آماده برای پرواز به سوی آسمان قرب خدا داریم اما یالاسف که در محیط نامناسبی گیر کرده‌اند و پای بندهای سنگین به پای روحشان بسته شده و از پرواز بازمانده‌اند! آیا شما غریزه‌ی حادّ جنسی را در جوانان از یک سو و فراهم نبودن وسایل ازدواج ساده‌ی شرعی و طبیعی را از دیگر سو و جلوه‌گری‌های آتش‌افروز زنان و دختران توأم با بی‌حیایی روزافزون آنها را در دانشگاه‌ها و کوچه و بازار و خیابان‌ها از سوی دیگر، آیا شما این امور دست به دست هم داده را خیلی ساده تلقّی می‌کنید و از کنار اینها شما مسئولین عالی‌مقام با بی‌تفاوتی می‌گذرید؟! آن وقت توقع دارید در مملکت آتش فساد افروخته نگردد و در همه جا امن و امان عمومی برقرار باشد؟!

در میان هفت دریا تخته بندم کرده‌اید

باز می‌گویید: چابک باش و دامن تر مکن

خداوند در باره‌ی منافقان مثلی زده است که باید در آن بیندیشیم.

آدم بینوایی در میان بیابانی هولناک و شب ظلمانی گیر کرده و باد و طوفان از همه سو غوغا می‌کند. او با ذلّت و محنت فراوان آتشی می‌افروزد تا در پرتو روشنائی آن راه را ببیند و در چاه و درّه نیفتد اما همین که آتش شعله می‌کشد و چند قدمی از راه را روشن می‌کند، ناگهان بادی تند می‌وزد و آن شعله را خاموش می‌کند؛ آن بیچاره بار دگر در ظلمت فرو می‌رود و از دیدن زیر پای خود محروم



می‌گردد.^۱ حال، مادر یک چنین دنیای ظلمانی طوفانی گیر کرده‌ایم، از همه طرف داد و فریاد و جنجال شیطان‌ها و شیطان صفت‌ها بلند است. از راه‌های گوناگون، دام‌های اضلال و اغوا زیر پای جوانان از پسران و دختران ما گسترده‌اند و همچون صاعقه‌های آتشبار، عقاید و اخلاق امت اسلامی را هدف گرفته‌اند! ما در این فضای طوفانی می‌کوشیم با تشکیل مجالسی به نام قرآن و عترت در قلب و جان خود ناری برافروزیم و نوری بیندوزیم اما تا می‌خواهیم اندکی به خود بیاییم و توجه به خدا و اولیای خدا پیدا کنیم و حال توبه و انابه در خود به وجود آوریم؛ ناگهان باز عوامل محرک شهوات از گذرگاه دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و گفتنی‌ها همچون طوفانی مهیب بر افکار و احوال ما هجوم می‌آورد و آن شعله‌ی اندک را هم خاموش می‌کند و مجدداً ما را در میان ظلمت‌ها رها می‌کند و باز جایی را نمی‌بینیم. بارالها توبه فریادرس.

هر چند لانه‌ی عنکبوت نیز در حدّ خود نشان دهنده‌ی رمزی از رموز حکیمانه‌ی خالقش می‌باشد ولی در عین حال نسبت به لانه‌های حشرات و حیوانات دیگر بسیار سست است و بایک نسیم یا چند قطره باران متلاشی می‌شود. مردمی هم که در دنیا به غیر خدا تکیه کرده‌اند تکیه گاهشان بسیار سست بنیاد و در معرض فنا و زوال است و تاب مقاومت در مقابل تقدیرات کوبنده‌ی خلاق حکیم ندارد.



خداوند متعال این حقیقت را با یک مَثَل ساده و محسوس، به فهم نزدیک می‌کند و همچنین برای نشان دادن این حقیقت که عالمان بی عمل محرومیت دارند و از علمشان بهره‌ای نمی‌برند مَثَل می‌زند:

آنان که بار علم [به احکام و معارف] توراۃ [کتاب آسمانی] را بر دوش خود گرفته‌اند اما در مقام عمل، به آن تحقّق نمی‌بخشند، اینان مَثَلشان مثل الاغی است که کتاب‌هایی [از علوم] بر دوش خود حمل می‌کند...^۱ که بدیهی است آن حیوان از آن همه کتاب بهره‌ای نمی‌برد جز سنگینی بار.

نه محقّق بود نه دانشمند
چارپایی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر
که بر او هیزم است یا دفتر
برای آن حیوان فرق نمی‌کند که سنگ بارش کرده باشند یا کتاب. مردمی هم که عالمند و مطالب علمی بسیار در فکر و ذهن خویش انباشته‌اند اما در مقام عمل از آن همه علوم بی‌بهره‌اند، در روز جزا جز سنگینی بار مسئولیت در نزد خدا نصیبی نخواهند داشت.

روز جدایی حق از باطل

در این عالم طبیعت، نور و ظلمت در همدند؛ شب و روز دنبال هم می‌آیند و می‌روند؛ گل و خار در عین تضادّی که با هم دارند بر سر یک بوته کنار هم واقع

۱- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.

شده‌اند. باغبان با تحمّل زحمات فراوان گلستانی احداث می‌کند تا غنچه‌ی لطیف گل می‌آید که بشفکد و لبخندی به صورت باغبان بزند! ناگهان خاری خشن از کنارش سر می‌کشد و او را می‌آزارد! حال، آن بوته‌ی گل هر چه فریاد برآورد: ای امان! این گلستان برای من درست شده، تو غاصبانه کنار من نشسته آزارم می‌دهی. او اعتنا به حرفش نمی‌کند و با خشونت تمام می‌کوشد تا ریشه‌اش را بخشکاند. علی‌نور مجسم با معاویه ظلمت مجسم کنار هم قرار گرفتند و هر دو به عنوان ولیّ امر مسلمین شناخته شدند و مردم به هر دو گفتند: یا امیر المؤمنین! این وضع عالم دنیا است که عالم خلط* است و عالم مزج* است و همه چیز با هم مخلوط و ممزوج است اما عالم آخرت، عالم فصل و عالم جدایی حق از باطل است.

حق ماندنی، باطل رفتنی

«اعتبار» یعنی چیزی را معبر قرار دادن و از روی آن عبور کردن و به چیز دیگر رسیدن. دنیا معبر است و آخرت، مقصد! مثل‌ها که زده می‌شود معبر است و درک حقایق عالیه، مقصد! تمام ظواهر دینی از نماز و روزه و حج و تلاوت قرآن و ادعیه و اذکار و عزاداری‌ها و... معبرند و گذرگاه! و آنچه که هدف و مقصد اصلی است، استقرار یاد خدا در دل‌ها و تقوی و تخلّق به فضائل اخلاق و تهذیب نفس از

*خلط: مخلوط.

*مزج: ممزوج.



رذایل است! و متأسفانه از جمله نقائص مادر دینداری، همین است که ظواهر را عملاً مقصد قرار داده‌ایم و با انجام آنها خود را دیندار کامل عیار پنداشته و هیچ کمبودی از حیث عمل به دستورات دین در خود نمی‌بینیم و حال آن که طبق آیه‌ی ﴿...فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾؛ موظف به اعتبار می‌باشیم یعنی باید از گذرگاه ظواهر، عبور کنیم و به حقایق معارف که کمالات عالی‌ه‌ی روحی است نائل گردیم. پوست‌ها و پرده‌ها را کنار زده مغزهای بسیار عالی و درخشان تعالیم آسمانی دین را مشاهده کنیم ما اعتقاد به خدایی داریم که از جمله‌ی اسماء شریفش «ربّ الفلق» است که پرده‌ی ظلمانی شب را می‌شکافد و سپیده‌ی نورانی صبح را و پس از آن چهره‌ی عالم‌تاب خورشید را بیرون می‌آورد.

«...شکافنده‌ی دانه‌ها و هسته‌هاست...»^۱.

دانه‌ی گندم را می‌شکافد و سنبل‌های افشان پر از حبه‌های فراوان ایجاد می‌کند. هسته‌ی خرما را می‌شکافد و نخلی پر بار از خوشه‌های خرما ظاهر می‌سازد.

آری ما هم که مخلوق این خدا و پیرو آن امام و پرورده‌ی دامن این قرآنیم، باید در حدّ خود دارای فکری شکافنده و عقلی فهمنده و چشمی از پشت پرده بیننده باشیم. از رکود و جمود و توقّف بپرهیزیم. از سیل و زبد، مثل می‌آوریم تا مردم به مغزای آن که شناختن حقّ و باطل است، پی ببرند و هرگز زبد را به جای

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۵.

سیل نگیرند و بارفتن دنبال آن به پوچی نگریند و بفهمند در دنیا همیشه زبدهای رابی (کف‌های بالانشین) فراوان بوده و ساده‌دلان را فریب داده‌اند و سرانجام متلاشی شده و نابوده گشته‌اند!!

در دوران کودکی که طفل دبستانی بودیم به ماسرود شاهنشاهی یاد داده بودند؛ آن را دسته‌جمعی می‌خواندیم و هورا می‌کشیدیم: شاهنشاه ما زنده بادا...
بالای درب مدرسه‌ی نوبنیادی تابلو بزرگی نصب بود و با خطی درشت در آن نوشته بودند: در عهد سلطنت ابد مدّت!! اعلیحضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، سلیمان حشمت، رضاشاه کبیر خلد الله ملکه و سلطانہ.
(البته این جملات را از آخوندهای درباری یاد گرفته بودند) ماهم پیش خود فکر می‌کردیم این سلطنت واقعاً ابد مدّت است و پایان ناپذیر. اما چندی نگذشت که دیدیم مصداق آیه کریمه‌ی قرآن شد که:

زبدی بود و پوسید و به کناری پرتاب شد!

آری، این تاریخ پرماجرای بشری از این زبدها فراوان نشان داده که رقص موقتی روی سیل حیات بخش ادیان آسمانی داشته‌اند و سرانجام از دست سنت ثابت الهی، سیلی‌های کوبنده خورده و رفته‌اند. چنان که می‌فرماید:

ماحقّ را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را نابود سازد...^۱

آری اینگونه است که باطل محو و نابود می‌شود. تنها حق و منادیان حق



هستند که در عالم باقی می مانند.

«ما آسمان ها و زمین را و آنچه را که در میان آنهاست جز بر اساس حق نیافریده ایم»^۱.

این نظام قائم بر اساس حق، هرگز مجال بقا و دوام به باطل نمی دهد البته هشیاری بسیار لازم است تا انسان مرعوب و مجذوب جلوه گری های سطحی باطل نگردد و دست از دامن حق بردارد.

فهم اشتباه از دل آلوده

این که بسیاری از ما حقایق آسمانی قرآن را می شنویم اما آنها را چنان که بلید درک نمی کنیم؛ می فهمیم، اما توأم با شک و تردید و ابهام می فهمیم آن طور که می خواهیم برای ما روشن نمی شود و مبهم می ماند. این سرش این است که دل های ما آلوده به وسوسه های شیطان و شهوات نفسانی است؛ و لذا حقایق صاف آسمانی قرآن که وارد این دل های آلوده می شود طبعاً تیره و آلوده و مبهم دیده می شود همانگونه که خود قرآن ضمن همین مثل می فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...﴾^۲؛

آب صاف و پاکی که از آسمان بر دامن کوهسار می ریزد، در ذات خود صاف

۱- سوره ی حجر، آیه ی ۸۵.

۲- سوره ی رعد، آیه ی ۱۷.



است و هیچ تیرگی ندارد اما همین که این آب به صورت سیل افتاد، در میان نه‌های بزرگ و کوچک، آن نه‌ها به میزان پاک و ناپاک بودن خود، آن آب را پاک یا ناپاک نشان می‌دهند! اگر رودخانه‌ای کثیف و مملو از خس و خاشاک باشد، همین که آب در میان آن نه‌ها افتاد؛ تمام کثافات از کف نه‌ها حرکت کرده روی آب می‌افتند و آب را آلوده و کثیف ارائه می‌کنند. آب وحی و حقایق آسمانی قرآن نیز در حد ذات خود پاک است و صاف است و مقدّس.

اما همین که از افق اعلی و اطهر خود تنزل کرد و افتاد در میان این نه‌های بزرگ و کوچک دل‌ها، بر حسب پاک و ناپاک بودن دل‌ها تغییر رنگ می‌دهد. دلی که از وساوس شیطانی و شهوات سرکش نفسانی پاک باشد و صاف، طبعاً حقایق آسمانی قرآن را با همان صفا و قداستی که دارد تحویل می‌دهد و حالت یقین و ایمان محکم در خود و در سایر دل‌ها ایجاد می‌کند. اما آن دلی که دمبدم و سوسه‌های شیطانی در آن رفت و آمد دارد و شهوات بی‌حد و حصر نفسانی سراپای آن را فرا گرفته است، آب طهور قرآن که در آن دل ریخته شد، طبعاً با همان وساوس باطل آمیخته می‌شود و به صورت مطالبی مبهم و گنگ و مشکوک پراز تزلزل و اضطراب ارائه می‌گردد و متأسفانه دیده می‌شود افرادی که سالیان دراز دنبال تحصیل علوم دینی رفته و قسمت‌های مهمی از علوم قرآنی را هم فرا گرفته‌اند ولی یا لاسف به جای اینکه هادی مردم بشوند، مُضِلّ مردم شده‌اند!! رفتار و گفتارشان نه تنها شک و تردید از دل‌ها بر نمی‌دارد، بلکه بیشتر،



دل‌ها را به شک و تردید و اضطراب می‌افکند!! افکاری زشت و اخلاقی ناشایست و اعمالی شرم‌آور از خود نشان می‌دهند که به کلی حقایق صاف و روشن دین را در نظر مردم، تیره و تاریک و آلوده و مبهم می‌نمایاند!! آن وقت مردمی هم که از حقایق اصیل قرآن و دین بی‌اطلاع هستند از دیدن آن حالات و شنیدن آن سخنان، چنین می‌پندارند که اصلاً مطالب دین و قرآن همچنین آلوده است و گنگ است و مبهم؛ غافل از این که خیر، آب طهور قرآن در حدّ خود روشن است و پاک است و مصفیّ.

گناه از نهر دل این آدم است که آلوده به انواع شهوات از حرص و بخل و حسد، دنیادوستی ریاست‌طلبی و شهرت‌خواهی و... است. آب طهور قرآن در این دل ناپاک افتاده و گند و عفونتش را بر ملا ساخته است. چون قرآن، آن چنان را آن چنان تر می‌کند بر دل پاک اگر وارد شود، آن را پاک تر و نورانی تر می‌سازد. بر دل ناپاک اگر وارد شود آلودگی آن دل را حرکت داده روی دوش می‌گیرد و به همه نشان می‌دهد! تا آب در رودخانه‌ی کثیف نیفتاده است، کثافتش روی هم مترکم است و بویی ندارد؛ اما همین که آب در آن افتاد تمام کثافات زیر و رو گشته روی آب می‌آید و گندش به همه جامی پیچد. آفتاب بر گلستان که بتابد؛ بوی عطر گل در فضا پخش می‌کند. بر زباله و کثافات بتابد بوی عفونتش عالمی را متنفّر می‌گرداند.



دل‌های آسمانی

در میان همین افراد بشر، دل‌ها و قلب‌هایی وجود دارد که روز و شب، هزاران فوج ملک به زیارت آن دل‌ها می‌آیند و می‌روند. بسکه صفا دارند و لحظه‌ای از ذکر و فکر خدا فارغ نمی‌شوند و یک چشم به هم زدن از یاد مرگ و عوالم پس از مرگ غافل نمی‌مانند. این چنین دل‌ها مهبط فرشتگان و مطاف آسمانیانند! نه مگر خدا فرموده است:

«شما به یاد من باشید تا من هم به یاد شما باشم...»^۱

حال، آیا دلی که خدا با او باشد و مورد لطف و عنایت خدا قرار گیرد تعجب دارد که زیارتگاه فرشتگان آسمان گردد؟ از آن سو در میان همین بشر دل‌هایی پیدا می‌شوند که راستی مرتع ابلیس و چراگاه شیطانند. زادگاه و آسایشگاه و سواس خناسند*. شیطان در آن دل‌ها لانه کرده و تخم ریخته و بچه آورده است. دم‌بدم خاطره‌ای شیطانی از آن می‌جوشد و فکری مسموم در آن تولید می‌شود و تصمیمی جنایت‌خیز و فسادانگیز از آن به مرحله‌ی عمل می‌رسد که مال‌ها و جان‌ها به خطر می‌افکند و ناموس‌ها بر باد می‌دهد. قرآن کریم به هر دو دسته از این دل‌ها اشاره کرده و فرموده است:

«آن کسانی که گفتند: الله و پای حرفشان ایستادند، ملائکه بر آنها فرود

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۲.

*خناس: وسوسه‌گر پنهان.



می آیند و بشارت امن و امان از هر گونه ترس و حزن و غم به آنها می دهند...»^۱

اما در مقابل:

«مردم پشت به خدا کرده نیز، با شیطان، دمساز و همرازند و با او قرین و

هم نشینند».^۲

منتهی فعلاً در خوابند و صحنه های گناه را لذت بخش می بینند! دم مرگ که

از خواب پریدند، داد و فریادشان بلند می شود که ای عجب! چه فراوان باختیم؛

سرمایه ز کف رفت و به ربّی* نرسیدیم؛

...ای کاش گوش به حرف خدا و رسولش می دادیم و به این چنین بدبختی

نمی افتادیم».^۳

وای به حال نمازخوان های غافل

اگر من شما را دعوت به طعام کنم و سفره برای پذیرایی از شما بگسترانم،

شما هم بگوئید: بله، چشم، هم اکنون می آیم ولی نیایید، آن هم بدون هیچگونه

عذری! آیا این اجابت است یا اهانت و لذا جا دارد که بگوئید: وای به حال این

نمازخوان های ادّعایی که از حقیقت نمازشان در حال غفلتند. نه وقت گفتن

اللّٰه اکبر می فهمند که چه می گویند و به چه جایی وارد شده اند و با چه کسی طرف

۱- سوره ی فصلّت، آیه ی ۳۰.

۲- سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶.

*ربّ: سود.

۳- سوره ی احزاب، آیه ی ۶۶.

صحبت هستند و نه وقت گفتن السلام عليكم می فهمند از کجا بیرون می روند و با که خدا حافظی می کنند! این زندگی خالی از حسنی و عاری از حیاتی طیبیهی دنیایی ماست آن هم زندگی پس از مرگ که در خداوند در قرآن می فرماید:

«و کسانی که دعوت خدا را اجابت نکرده اند [و به او امر و نواهی او در سر اسر زندگی خویش اعتنائی ننموده و وقعی نگذاشته اند، در آن سرا چنان در فشار و تنگنای عذاب قرار می گیرند که] حاضر می شوند اگر تمام آنچه که روی زمین هست و همانند آن مال آنها باشد، تمام آن را بدهند و خود را از عذاب برهانند [اما ممکن نخواهد شد]»^۱

آری، همان کسی که در دنیا می گفتیم: ای مرد مسلمان! تو که یک صد تومان از هزینه ی یک ساله ی خود و عائله ات اضافه آورده ای؛ یک پنجم آن را - که بیست تومان می شود - برای اجابت دعوت خدا و اطاعت امر خدا به عنوان «خمس» به مستمندان بده، می گفت: نمی دهم! اما آن روز، چنان در منگنه ی عذاب فشارش می دهند که آرزو می کند ای کاش تمام دنیا مال من بود و همه را می دادم و از این مهلکه بیرون می آمدم. اما دیگر آن آرزو نافع به حالش نخواهد بود و از عذاب خدا رهایی نخواهد یافت!

دل های قفل زده

^۱ - سوره ی رعد، آیه ی ۱۸.



در میان مردم کسانی هستند که اهل تدبّر و تفهّم نیستند آنگونه که آیات قرآن را بخوانند و بفهمند و به مقاصد آن پی ببرند. فرضاً که بتوانند آن را بخوانند، تنها تلفّظ به الفاظ آن می کنند و یا اندکی بالاتر، مفاهیم آن الفاظ را هم در ذهن خود خطوط می دهند؛ اما از حقایق عالیه‌ی مربوط به معارف و اخلاق و احکام آن چیزی درک نمی کنند! ولی هستند افراد دیگری که اهل تدبّر و تفهّمند؛ درس خوانده و حوزه و دانشگاه دیده اند؛ آگاهی کامل از مقاصد قرآنی دارند. اما چه فایده که بر دل هایشان قفل زده شده و آن علوم قرآنی که از طریق تدبّر در قرآن به دست آمده است راه نفوذ در آن دل های در بسته ندارد و آن قفل ها همان «اتباع از اهوای نفسانی» است که همچون دیواری ضخیم بر گرداگرد دل های اکثر ما کشیده شده است. این سخن خداوند حکیم است:

«آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس [و دلبخواه] خود را معبود مطاع خود قرار داده و [تسلیم محض تمایلات نفسانیش شده] و در نتیجه، خداوند [به کیفر هواپرستی‌های او] او را با داشتن علم [و آگاهی از حقایق] به وادی ضلالت و گمراهی افکنده و مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده‌ای مقابل چشمش آویخته است...؟!»^۱

در این صورت، طبیعی است که نه چشمش جمالی از قرآن خواهد دید و نه گوشش از قرآن نغمه‌ای خواهد شنید و نه قلباً گرایش به قرآن خواهد داشت! این چنین افراد از لحاظ مغز و تفکر خوبند و اهل تدبّرند اما از لحاظ قلب و گرایش

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

و ایمان، آفت دیده‌اند و مبتلا به قفل‌های سنگین شهوات، از حبّ مال و مقام و خودخواهی‌ها و کینه‌توزی‌ها شده‌اند و لذا با تمام تدبّر و تفکّری که در قرآن دارند و قاهرانه درباره‌ی قرآن سخن می‌گویند و مطلب می‌نویسند، در عین حال از تابش نور خورشید قرآن بر فضای قلبشان بی‌بهره‌اند! چرا که آدمی که در میان یک بیابان تاریک حرکت می‌کند؛ احتیاج به دو چیز دارد تا به درّه و چاله و چاه نیفتد: یکی چراغ روشن‌گر و دیگر چشم بینا که تنها بودن یکی از این دو، آدمی را به مقصد نمی‌رساند.

تنها با در دست داشتن چراغ علم و تدبّر در قرآن - بدون قلبی آزاد از قفل شهوات و هوی و هوس‌های ظلمت‌زا - انسان توانایی پیمودن صراط مستقیم قرآن را نخواهد داشت که فرموده‌اند:

(لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاءِ)؛

«اگر نه این بود که شیاطین در حَوْل و حَوْش دل‌های آدمیان می‌چرخند؛ آنها می‌توانستند ملکوت آسمان را ببینند».^۱

اما احاطه کردن و سوسه‌های شیطانی، از حبّ مال و مقام و دیگر شهوات نفسانی، دل‌ها را از دیدن ملکوت آسمان و قرآن مانع شده است.

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، از رسول اکرم ﷺ.



محروم از جمال قرآن!

در روایت آمده که حضرت امام صادق علیه السلام وقتی قرآن را برای تلاوت آن می‌گشود می‌فرمود:

(اللَّهُمَّ إِنِّي نَشَرْتُ عَهْدَكَ وَكِتَابَكَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نُظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَ قِرَائَتِي فِيهِ ذِكْرًا وَفِكْرِي فِيهِ إِعْتِبَارًا... وَ لَا تَطْبُعْ عِنْدَ قِرَائَتِي عَلَى قَلْبِي وَ لَا عَلَى سَمْعِي وَ لَا تَجْعَلْ عَلَى بَصَرِي غِشَاوَةً وَ لَا تَجْعَلْ قِرَائَتِي قِرَاءَةً لَا تَدْبُرُ فِيهَا... وَ لَا تَجْعَلْ نُظْرِي فِيهِ غَفْلَةً وَ لَا قِرَائَتِي هَذَرًا)؛^۱

«خدایا! من فرمان و کتاب تو را گشودم. خدایا! نگاهم به آن را عبادت قرار بده و قرائتم را ذکر [و یاد تو] و فکرم را عبرت‌گیری از آن و خدایا! به هنگام قرائتم، مهربان قلب و گوشم مزین، پرده بر چشمم میفکن و چنانم کن که قرائتم، عاری از تدبیر و نگاهم توأم با غفلت نباشد».

از این گفتار امام علیه السلام استفاده می‌شود که قرآن نغمه‌ای خاص و جمالی مخصوص به خود دارد و ما با این وضع و حالی که داریم از شنیدن آن نغمه و از دیدن آن جمال محروم می‌باشیم! آنچه که ما امروز از قرآن می‌بینیم، خطوط و نقوشی است روی صفحات کاغذ و آنچه که از قرآن می‌شنویم، آهنگ‌های گوناگون قاریان مصری و شامی و حجازی است نه جمال و آهنگ آسمانی قرآن که امام صادق علیه السلام را از خود بیخود می‌ساخت.

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۲۸.

البته ما خدا را بسیار شاکریم که عنایت فرموده و در سال‌های اخیر، قرآن در بسیاری از صحنه‌های زندگی ما حضور پیدا کرده است و بسیاری از جوانان و نوجوانان ما با قرآن آشنا شده‌اند و در میان‌شان قاریان و حافظان قرآن فراوان به وجود آمده‌اند و این مایه‌ی افتخار ماست و لذا از متصدیان مؤسّساتی که موجبات تشویق قاریان و حافظان را فراهم می‌آورند، صمیمانه تقدیر می‌کنیم. ولی در عین حال آنچه متأسّفانه بسیار کم داریم و قرآن طالب همان است این کهدعوت پروردگارشان را اجابت کنند و عملاً بر سر سفره‌ی قرآن بنشینند و از طعام‌های حیات بخش آن در مراحل اعتقاد و اخلاق و عمل برخوردار گردند اینان بسیار اندکند و ما نباید کاری کنیم که جوانان عزیز خیال کنند تمام هدف، حفظ و قرائت قرآن است و دیگر کمبودی ندارند! بلکه باید به آنها بفهمانیم اینها همه مقدّمه است و نتیجه‌ای منظور است که در صورت عدم تحقّق آن نتیجه، این مقدّمات، نزد خدا ارزشی نخواهد داشت! تمام این سعی و تلاش‌ها برای تربیت قاریان و حافظان و مفسّران قرآن و تشکیل سازمان‌های گوناگون در این باب، بسان تهیّه‌ی نردبان است برای رفتن به پشت بام و اصلاح ساختمان. اگر بنا شد تمام کوشش ما در راه تهیّه‌ی نردبان‌های متعدّد به اشکال مختلف باشد بدون اینکه به فکر این بیفتیم که پشت بام سوراخ شده و آب از آن چکّه می‌کند و عن قریب بر سر ساکنان خانه فرود خواهد آمد. آری، بی‌اعتنا به این جریان، دور هم بنشینیم و برای افزایش نردبان‌ها جشن بگیریم و به یکدیگر جایزه بدهیم و... مسلّم این یک کار پسندیده‌ای



نخواهد بود! در صورتی که فرستنده‌ی قرآن می‌گوید: عاقبت نیک و زندگی سعادت‌بار از آن کسانی است که اجابت دعوت می‌کنند.

نه تنها کارت دعوت را می‌خوانند و برای کسانی که آن را خوب می‌خوانند جشن می‌گیرند و به آنها جایزه می‌دهند. در صورتی که رسول خدا ﷺ فرموده است:

«تو وقتی قاری قرآن محسوب می‌شوی که قرآن تو را از گناه باز دارد. پس وقتی تو را از گناه باز ندارد، تو قاری قرآن نیستی. کسی که حرامهای قرآن را عملاً حلال بداند به قرآن ایمان نیاورده است».^۱

شکایت قرآن

امام سید الساجدین علی‌علیه‌السلام فرموده است:

(آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)؛^۲

«آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های علم است. یک آیه که می‌خوانی یعنی در یک خزانة را باز می‌کنی [وقتی در گنجینه‌ای را گشودی] به حکم عقل [باید در محتوای آن بنگری و از جواهر عالی‌ه‌اش بهره‌مند گردی].»

و یاللاسف که ما اکثر اُبی‌خبر از این گنجینه‌ی آسمانی هستیم و از محتویات

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۵.

آن محروم! و روزی باخبر می شویم که کار از کار گذشته و جز فریاد و احسرتاه کشیدن از ما، کار دیگری ساخته نخواهد شد. آن روز است که علاوه بر عذاب های جسمی، عذاب روحی شرمندگی از قرآن و آورنده ی قرآن نیز ما را خواهد سوزانید که رسول خدا ﷺ به شکایت از دست ما بر خواهد خاست:

«رسول خدا خواهد گفت: ای خدا! اَمّت من، این قرآن را [به دست فراموشی سپردند و از آن دوری جستند و] رهایش کردند».^۱

آن روز قرآن نیز به مخاصمه ی با ما بر خواهد خاست و خواهد گفت: ای جفاکار مردم! می دیدید با من چگونه رفتار می کردید؟! تنها مرا روی دستتان می گرفتید و جلدم را می بوسیدید و شب های قدر، روی سرتان می گذاشتید و پیش از عروس به حجله می بردید و بالای سر مسافرتان گرفته و در مجلس مرده هاتان می خواندید! آیا من برای این کارها به دست شما افتاده بودم؟! اینک خدا (فرستنده ی قرآن) بالحنی تویخ و تهدید آمیز به ما هشدار می دهد و می گوید:

«روز حساب مردم به آنها نزدیک شده و آنها در حال غفلت به سر می برند [و اعتنایی به نزدیک شدن روز حسابشان نمی کنند]».^۲

سلطنت به جای مسکنت!!

آورده اند پیرزنی پاکدل باایمان به نام مسکینه علاقه به وعظ و اعظی معروف داشت

۱- سوره ی فرقان، آیه ی ۳۰.

۲- سوره ی انبیاء، آیه ی ۱.



و پیوسته در مجلس وعظ او شرکت می کرد. مدتی غایب شد. آقای واعظ که سابقه‌ی آشنایی با او داشت از حالش پرسید. گفتند: بیمار و بستری شده است او پس از برگزاری مجلسش با جمعی به عیادتش رفت و کنار بستر پیرزن نشست. دید در حال احتضار است و آهسته و زیر لب چیزی می گوید، گوش فرا داد، دید اعتقادات قلبیش را به زبان می آورد و در همان حال جان سپرد و از دنیا رفت.

تجهیزش کردند. در شب دفنش آقای واعظ او را در خواب دید تاج کرامت بر سر و حله‌ی بهشتی بر تن و شکوه و جلالی دارد.

گفت: تو همان مسکینه‌ای؟

گفت: آری من همانم. ولی دیگر مسکینه‌ام نخوانید (مسکین و مسکینه یعنی بیچاره). مسکنت و بیچارگی رفت و سلطنت و پادشاهی آمد. خدا هم فرموده است:

«هنگامی که آنجا را بنگری، نعمتی بزرگ و سلطنتی عظیم می بینی»^۱.

آیا می شود این خداوند رحیم و کریم به ما هم این رشد عقلی را عنایت کند تا در این چند روز باقی مانده‌ی از عمر، عاقلانه عمل کنیم و هنگام خروج از این دنیا ببینیم و به گوش دل بشنویم این ندای ربّانی را که:

«ای جان آرامش یافته به یاد خدا! باز گرد به سوی خدایت؛ در حالی که هم تو خشنود از خدا و هم خدا خشنود از توست. اینک داخل در زمره‌ی بندگان من و

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۰.

داخل بهشت من شو»^۱.

توصیف بهشت

در دنیا همیشه توصیف، فوق واقعیت است اما امور مربوط به آخرت، واقعیتش فوق توصیف است. از این رو امام علیه السلام در ذیل کلامشان فرموده‌اند: پس فعلاً که در دنیا هستید و از درک حقایق آن جهان عاجزید از دیدن اکتفا به شنیدن نمایید و از امور نهان به خبر دادن [پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام] قانع باشید. حال بد نیست نمونه‌ای هم از بیاناتشان راجع به جهنم بشنویم تا تعادل در سخن حاصل شود. اگر چه می‌گویند:

آقایی همیشه از بهشت می‌گفته و از جهنم حرفی نمی‌زده است! عاقبت شنوندگانش گفتند: آقا! آخر از جهنم هم چیزی بگویید. آقا گفت: جهنم را خودتان می‌روید و می‌بینید! از بهشت که هرگز نخواهید دید می‌گوییم تا دلتان بسوزد.

حال ما از جهنم هم که ان شاء الله هرگز آن را نخواهید دید می‌گوییم تا به گوشه‌ای از بدبختی‌های منحرفین از صراط مستقیم ولایت امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام پی ببریم و قدر این نعمت بسیار بزرگ ولایت را بشناسیم و محکم به دامنش بچسبیم.

عذاب ماندگار!

۱- سوره‌ی فجر، آیات ۲۶ تا ۲۹.



در دنیا هر چه هم که بر انسان فشار آید و زندگی دشوار گردد. در سیاه چال زندان و زیر شکنجه و آزار هم که باشد، باز یک دلخوشی بسیار مهم و آرام بخش دارد که می گذرد. شب سَمور می گذرد و لب تنور هم می گذرد. تابلویی به خط درشت نوشته بر دیوار خانه ی خود نصب می کنیم که این نیز بگذرد.

هر دم که از فشار ناملايمات جهان به ستوه آمدیم، به آن تابلو می نگريم و بر گذشت زمان دلخوش می شويم و با خود زمزمه می کنیم این نیز بگذرد. اما و ایلا از جهنم که مظهر خشم خدای شدیدالخذ والعقاب* است. از در و دیوار و زیر و بالای آن به چشم می خورد که این خانه ویران شدن ندارد و این قوم آزاد شدن ندارند.

«...اینان یاران آتشد و برای همیشه آنجا ساکنند».^۱

بی قرار دنیا، بی خیال آخرت!

حقیقت مطلب اینکه ایمان به قیامت، در قلب اکثر ما مردم وارد نشده و در مرکز باورمان ننشسته است. اگر یک صدم آن باور که به سرمای زمستان و گرمای تابستان داریم، به سرمای زمهریر و گرمای جهنم داشتیم، این چنین بی تفاوت و سهل انگار نسبت به آخرت نمی زیستیم. ما وقتی سخن از آخرت به میان می آید، با آسودگی خاطر تمام می گوئیم: ای بابا! این قدر سخت نگیرد. خدا رحیم است و

* شدیدالخذ والعقاب: سخت گیر و سخت کیفر.

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۹.

کریم است. اما سخن از دنیا که به میان آید، تکان می‌خوریم و با شتاب به دنبال تهیه‌ی وسایل آن می‌دویم که زنده، زندگی لازم دارد. پیش از آمدن زمستان برای جلوگیری از سرما و پیش از آمدن تابستان برای جلوگیری از گرما، خود را مجهز می‌کنیم و هیچ نمی‌گوییم ای بابا! این قدر سخت نگیر خدا رحیم و کریم است. آیا مگر خدای دنیا و آخرت دو تاست؟ خدای آخرت کریم و رحیم است و خدای دنیا چنین نیست؟ چرا به اتکای کرم و رحمت خدا دست از فعالیت در دنیا بر نمی‌دارید؛ اما به اتکای کرم و رحمت خدا نسبت به آخرت، آسوده می‌شواید! آیا این نشان ایمان نداشتن به آخرت نیست؟ در صورتی که خدا نسبت به دنیا دستور حرص و شتاب و سرعت نداده و تنها جنبش و حرکتی به اقتضاء طبع و شرع داده و فرموده است:

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه رزقش به عهده‌ی خداست...»^۱

در دنیا از تو حرکت و از من برکت. ولی در باره‌ی آخرت دستور سرعت داده

که:

«بشتابید و سرعت بگیرید! تا به مغفرت خدا و بهشت پناهور آن جهان نائل

شوید...»^۲

دستور مسابقه داده که:

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.



«بر یکدیگر سبقت گیرید تا به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه‌ی آن
مانند پهنه‌ی آسمان و زمین است نائل شوید...»^۱
دستور سعی و تلاش داده که:

در آخرت جز سعی و کوشش انسان به او چیزی داده نخواهد شد^۲ و حال
آنکه در دنیا فراوان است که کسی تلاش می‌کند و دیگری محصول تلاش او را
می‌برد و عجیب این که ما به عکس کرده‌ایم؛ آنچه سعی و تلاش و سرعت و مسابقه
داریم به دامن دنیا می‌ریزیم و آنچه بی‌حالی و تنبلی و چرت و خواب و کسالت
داریم به حساب آخرت می‌گذاریم. ولی مطمئن باشیم که روزی فریاد ﴿يَا
حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جُنْبِ اللَّهِ﴾^۳ از عمق جان خواهیم کشید و تقاضای
بازگشت به دنیا خواهیم کرد و جواب ردّ خواهیم شنید که خدا می‌فرماید:

«وقتی این انسان [خودباخته‌ی بینوا] عذاب خدا را می‌بیند، دادش بلند
می‌شود ای کاش! اجازه‌ی بازگشت به دنیا به من می‌دادند که برگردم و از
نیکوکاران باشم»^۴.

ولی جواب می‌شنود:

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۳۹ و ۴۰.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

۴- همان، آیه‌ی ۵۸.

«دور شوید [از من] در میان آتش و بامن حرف نزنید».^۱

از خدا که مایوس شدند دست گدایی به سوی بهشتیان دراز می کنند و از آنها آب و غذا می طلبند:

«دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که مقداری از آب و از آنچه که خدا به شما روزی داده به ما هم ببخشید. آنها هم در جواب می گویند: خدا اینها را بر کافران تحریم کرده است».^۲

یعنی وسایل زندگی در آخرت باید در دنیا تحصیل شود. انسان عاقل باید گوش به ندای منادیان حق و راهنمایان الهی بدهد تا در دنیا هست خود را مجهز برای زندگی در آخرت بسازد و میوه‌ی وجود خود را به حد پختگی برساند تا لایق عرضه به کاخ حضرت سلطان گردد که شاعر عارف می گوید:

این جهان همچون درخت است ای کرام

ما بر او، چون میوه‌های نیم خام

سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را

زانکه در خامی نشاید کاخ را

این که می بینید ما محکم به شاخه‌ی درخت دنیا چسبیده‌ایم برای این است که هنوز میوه‌های خام و ناپخته‌ی این درختیم و هر میوه‌ی خام نارس هم محکم به

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۸.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۰.



شاخه‌ی درخت می‌چسبد و از آن کنده نمی‌شود. اما همین که رسید و پخته شد، خودبخود از شاخه جدا می‌شود و می‌افتد و احتیاج به چیدن هم پیدا نمی‌کند. میوه‌ی کال و نارس است که باید آن قدر سنگ و چوب بر او بزنند تا شاخه را رها کند و بیفتد.

قرآن صحنه‌ی قبض روح کافران را اینگونه نشان می‌دهد:

«اگر وضع عبرت‌انگیز کافران را هنگام مرگ و قبض روحشان ببینی که چگونه فرشتگان به صورت و پشت آنها می‌زنند و به آنها می‌گویند بچشید عذاب سوزان را»^۱.

آری؛ آنها که چسبیده‌ی به شاخه‌ی درخت دنیا هستند، آن قدر باید دم‌مردن بر سر و صورتشان بزنند تا از دنیا کنده شوند و به آغوش عذاب حریق جهنم بیفتند که طبیعت میوه‌ی کال و نارس همین است.

اما چون بیخت و گشت شیرین، لب‌گران

سست‌گیرند، شاخ‌ها را بعد از آن

سودمندترین ثروت

در نظر مردم دنیا، طلا و نقره و نفت و گاز و... فوق‌العاده بزرگ است و برای به دست آوردن آن، چه جنگ و ستیزها با هم بپا می‌کنند اما از نظر امام

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۵۰.



امیرالمؤمنین علیه السلام نافع ترین گنج برای بشر علم است.
آری، در پرتو نور علم است که همه ی گنج ها و معادن و منافع، از هر قبیل که
هست شناخته می شود و در صحنه ی زندگی بشر بارز می گردد.
در روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که:
«عالم ترین مردم، آن کسی است که علم های دیگران را هم به علم خود
بیفزاید».^۱

این به راستی چه ترغیب و تشویق عجیبی است برای گسترش دادن میدان
علم که می گوید شما امت مسلم وظیفه دارید در هر جای دنیا نشان از علمی یافید
دنبالش بروید. در هر گوشه ای از جهان آگاه از وجود دانشمندی شدید، دنبالش
بدوید! در راه تحصیل علم و به دست آوردن دانش نه حدی برای زمان و مکان
قائل است و نه شرایط خاصی برای معلم و استاد! انسان مسلمان، از نظر پیامبر
عظیم الشان خود، در هر برهه ی از زمان و در هر نقطه ی از مکان، از محضر هر
دانشمندی از دانشمندان جهان، موظف به کسب علم و افزودن بر مراتب علم خود
می باشد. از حیث گسترش زمان فرموده است:

«ز گهواره تا گور دانش بجوی»^۲

یعنی والدین مسلمان، آن چنان باید در تربیت فرزند خود ساعی باشند که از

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ی ۱۶۴.

۲- حدیث مشهوری است.

همان سنین کودکی و دوران گهواره‌ای‌اش زمینه برای دانش‌گرایی‌اش فراهم سازند و در موقع دفن و به خاک سپردن جسدش نیز باز ماندگانش عقاید به دست آمده‌ی در طول عمرش را به گونه‌ی تلقین، کنار جسدش به زبان آورند و تجدید خاطری بنمایند.

آموختن علم در آخرین لحظات حیات!

در حالات یکی از دانشمندان بزرگ معروف نوشته‌اند:

در ساعات آخر عمرش، فقیهی از دوستانش به عبادتش رفت. آن مرد دانشمند در همان حال شدت بیماری که داشت؛ مسئله‌ای از مسائل مشکل علمی را طرح کرد و از آقای فقیه استدعا کرد آن مشکل علمی را برایش حل کند. آقای فقیه با تعجب تمام گفت: ای دوست عزیز! این حال شما که مناسب با این بحث علمی نیست. او گفت: البته می‌دانم که به این زودی خواهم مرد. ولی آیا من این مطلب علمی را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانم و بمیرم؟ آقای فقیه، جواب علمی او را داد و برخاست. هنوز به منزلش نرسیده بود که خبر وفات آن مرد دانشمند دانش‌طلب را شنید!

این یک نمونه از عمل به دستور **اُطْلُبُ الْعِلْمَ مِنْ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ** است. از حیث مکان هم فرموده است:

(اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ)؛



«علم را اگر چه در چین باشد دنبالش بروید»^۱

آن روز شاید از آن نظر که کشور چین، دورترین نقاط نسبت به سرزمین حجاز و از بلاد کفر هم بوده، آن را رسول اکرم ﷺ مورد توجه قرار داده و فرموده است که نه باید دوری راه مانع از طلب علم باشد و نه کفر دانشمند معلم.

علم عقیم!

راستی آن دانشمند گیاه‌شناسی که یک برگ گل را تشریح می‌کند و یاخته‌های* نباتی آن را بادقت می‌نگرد اما نمی‌اندیشد که این حیات و این شادابی و طراوت، این لطافت و این بوی خوش از کجا پیدا شده و کدام دست علیم قدیری است که خاک مرده‌ی بی‌رنگ و بورا تبدیل به این گل زنده‌ی لطیف خوش‌رنگ و بو کرده است؟ آیا این دانشمند، انصافاً آدم جاهل اعمای واقعی نمی‌باشد که آیت رامی بیند اما ذوالآیه* را نمی‌بیند. دانشمندان منعزل از قرآن، در واقع با پوست عالم بازی می‌کنند و از مغز عالم بی‌خبرند و از زمره‌ی اولوالالباب و مغزداران عالم به حساب نمی‌آیند! اینان علمشان نازا و عقیم است و مولد نیست! در جماد و نبات و حیوان به بن بست می‌رسند. اما علم قرآن مولد است و آدمی را تالانتها جلو می‌برد و به قرب و لقای خدا که کمال مطلق نامحدود است، می‌رساند.

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۷۷.

*یاخته: سلول.

*ذوالآیه: صاحب نشانه.



چشم باطن بین

امیر علم علی علیه السلام را بنگرید. او در نهج البلاغه از جماد و نبات و حیوان بحث می‌کند اما همه را چنان که قرآن فرموده است آیات خدا معرفتی نموده و در مرآت* وجود همه‌ی آنها خدا را مشاهده می‌نماید. در آیینهی وجود یک مورچه‌ی ریز جنبنده‌ی در زمین و یک خفاش پرنده‌ی کوچک در هوا، جمال خدا را چنان نشان می‌دهد که آدمی را غرق در حیرت و اعجاب می‌سازد. آری اوست که همه‌ی عالم فدای خاک پایش باد. می‌گوید:

«من چیزی را ندیدم مگر این که خدا را پیش از او و با او و بعد از او دیدم»^۱

یعنی من خدا را محیط بر همه جا و همه چیز می‌بینم.

بر هر چه می‌نگرم تو نمودار بوده‌ای

ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده‌ای

او رخ به ظاهر بینانی که می‌خواهند همه چیز را با چشم سر ببینند؛ نشان نمی‌دهد چرا که چشم سر تنها اجسام را می‌بیند و او منزّه از جسم و جسمانیات است! او با چشم جان و دیده‌ی ایمان مشاهده می‌گردد و لذا دارندگان آن چشم و آن دیده، او را در همه جا و با همه چیز می‌بینند و به زبان حال و قال می‌گویند:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم

*مرآت: آینه.

۱- کلمات مکنونه فیض (ره)، صفحه‌ی ۳.

به هر چه بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

اندیشه در آثار صُنْع الهی

آنها که با دیدن یک چشم و ابروی زیبادل می‌بازند؛ از آن رواست که از چشم و ابرو آفرین ناآگاهند! زلیخا یوسف را دید و دل از دست داد؛ چون از یوسف آفرین ناآگاه بود. اما یوسف چون زلیخا آفرین را می‌دید و ﴿...رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ...﴾ در جواب زلیخا که می‌گفت:

﴿هَيْتَ لَكَ﴾؛

گفت:

﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي﴾؛

چشم کوتاه نظران بر ورق روی نگارین

خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را

و چه بجاست این سخن گله‌آمیز خدا از کوتاه نظران از بند گانش:

و چه بسیار نشانه از خدا^۱ که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد و آنها از کنارش

می‌گذرند و از آن روی برمی‌گردانند^۲ و به آن وقعی نمی‌گذارند و گاه بالحنی تویخ‌آمیز می‌فرماید:

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده و آسمان چگونه افراشته گشته

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۵.



و کوه‌ها استوار و زمین مسطح شده است؟^۱ عرب سرزمین حجاز که نخستین مخاطبان این آیات بوده‌اند در چشم‌انداز خود این مظاهر علم و قدرت را بالعیان می‌دیدند. از زمین و آسمان و کوه‌ها و شتر که مرکب همگانی شبانه‌رویشان بوده است. اینها را می‌دیدند اما در اسرار آنها به قدر توانایی فکریشان نمی‌اندیشیدند. این آیات آنها را تنبّه می‌دهد که در این آثار صنع متقن بیندیشند و با حضرت صانع حکیم مرتبط گردند.

البته این آیات کریمه‌ی قرآنی، تنها با عرب حجاز چهارده قرن پیش سخن نمی‌گوید بلکه این کتاب هدایت جهانی همه عصری با مردم هر زمان طرف صحبت است و به اندیشمندان هر زمان تنبّه می‌دهد و آنها را دعوت به کنجکاوی در اسرار آفرینش آسمان و زمین و کوه‌ها و حیوانات از شتر و غیر آن می‌نماید و می‌گوید: تا روز قیامت هم که شما بر اساس پیشرفت علوم به کنجکاوی در رموز خلقت همین شتر بپردازید اسرار ناشناخته‌ای را خواهید شناخت و به زوایای دیگری از حکمت آفریدگار آن پی خواهید برد.

اهانت‌آمیزترین مَثَل

در قرآن کریم اهانت‌آمیزترین مَثَل‌ها، مَثَل کَلْب* و حِمَار* است و هر دو در

۱- سوره‌ی غاشیه، آیات ۱۷ تا ۲۰.

*کَلْب: سگ.

*حِمَار: الاغ.

مورد عالمان به علوم دینی و کتب آسمانی است. یک جافر موده:

﴿وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا فَأُتِيَ بِهِ الشَّيْطَانُ
فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ
يَلْهَثُ...﴾^۱

«بخوان برای آنها سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم. ولی او
از [مقررات] آن خارج شد و شیطان بر او چیره گشت و سرانجام از گمراهان
شد... او همچون سگ [هار] است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را
بیرون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز چنین می کند...».

و در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ
أَسْفَارًا...﴾^۲

«آنان که مکلف به مقررات [کتاب آسمانی] تورات شدند ولی از عمل به آن
سر باز زدند، مانند الاغی هستند که بار کتاب بر دوش خود حمل می کند...».

خلاصه اینکه عالم به حق بودن قرآن و معارف آن کتاب الهی را در حوزه‌ی
اعتقاد و اخلاق و عمل وارد ساختن و در زمره‌ی اولوالالباب قرار گرفتن، غیر تنها
قاری قرآن و حافظ و مفسر قرآن بودن و اعتنایی به حق بودن آن نداشتن

۱-سوره‌ی اعراف، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲-سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.



است! فاصله‌ی بین این دو، همچون فاصله‌ی بین بیا و نابینا و بلکه همچون فاصله‌ی بین زنده و مرده است.

جهل خوارج نهروان

این قصه را شنیده‌ایم:

شب‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام همراه کمیل از یکی از کوچه‌های کوفه عبور می‌کردند. ساعات آخر شب بود. در خانه‌ای رسیدند. صاحب‌خانه در داخل خانه‌اش به نماز شب ایستاده بود و در نمازش سوره‌ی زمر را می‌خواند و صدایش به کوچه می‌رسید. به این آیه که یکی از مناسب‌ترین آیات قرآن برای نماز در دل شب است رسیده بود:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛

این آیه وقتی با لحن و آهنگی خوش در آن ساعت از شب به گوش کمیل رسید، آن چنان مجذوب شد که توانایی راه رفتن را از دست داد و همچنان وسط کوچه ایستاد و گوش فرا داد. امام علیه السلام متوجه شد که کمیل مجذوب قرائت آن قاری شده است. صدا زد: کمیل! بیا، این آدم، جهنمی است!!

کمیل از شنیدن این گفتار امام علیه السلام تعجب کرد که چطور این مردی که در این ساعت از شب به نماز ایستاده و با لحن و آهنگ خوش قرائت قرآن می‌کند، جهنمی

است!! از راز گفتار امام علی(ع) آگاه نشد ولی برای اطاعت امر امام علی(ع) حرکت کرد و هیبت امام مانع از این شد که کمیل سرّ مطلب را سؤال کند.

ایّامی گذشت تا واقعه‌ی جنگ خوارج نهروان پیش آمد و نهروانیان به مقاتله‌ی با امام علی(ع) پرداختند و جمع کثیری از آنها کشته شدند.

پس از فرو نشستن آتش جنگ، امام علی(ع) با کمیل در میان اجساد کشته‌ها گردش می‌کرد؛ کنار جسدی رسیدند. امام علی(ع) با گوشه‌ی شمشیر اشاره به سر آن جسد کرد و فرمود: این همان است که آن شب، آهنگ دلنشین قرائتش تو را مجذوب کرده بود و گفتم بیا که او جهنمی است. این همان است.^۱

آری، عالم به حقّ بودن قرآن شدن و آدم شدن، کار ساده‌ای نیست! خوارج نهروان، نه کافر بودند و نه منافق، قاریان قرآن بودند و نماز شب خوان و رزم آوران در میدان جهاد! در عین حال جاهل به حقّ بودن قرآن بودند و علیّ امیر المؤمنین علی(ع) را که روح قرآن بود نشناخته بودند! خاضع در مقابل حقّ که علیّ امیر علی(ع) بود نبودند. با آنکه رسول خدا ﷺ مکرراً فرموده بود:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)؛^۲

«علی محور حقّ است! آنجا که علی می‌گردد حقّ همانجا می‌گردد»!!

زندگی جهنمی!

۱- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه ۹۶ (کمل).

۲- نقل از مناقب خوارزمی، صفحه ۲۲۳.



مردم فاسق بی ایمان، در دنیا نیز زندگی جهنمی دارند و هر چه تلاش می کنند که به رفاه و خوشی برسند، نمی توانند. زیرا از صراط مستقیم زندگی که خدا معین کرده منحرفند و قهراً در آتش انحراف فکری و عملی می سوزند!

«جهنمیان چنینند که هر گاه پوست های تنشان [در میان آتش] بریان شود و بسوزد، پوست های دیگری از نو به جای آن قرار داده می شود تا کيفر را [چنان که باید] بچشند...»^۱

در دنیا هم مردم فاسق بی ایمان، دمبدم پوست عوض می کنند و مدهای تازه روی کار می آورند. به خیال اینکه با پوست های تازه و مدهای نوبه آسایش می رسند؛ غافل از اینکه تا مغز عوض نشود درست نمی شود! تا مغز، مغز خیانت و جنایت است به هر پوستی که بروند و با هر مدی که جلوه کنند، همان آتش است و همان سوختن، همان رنج است و همان عذاب. بلکه پوست هر چه تازه تر باشد و ظریف تر، ادراک درد و عذاب بیشتر خواهد شد. بیماری های جسمی و روانی که طیاره سوارها و جت سوارهای کنونی دارند، الاغ و شتر سوارهای گذشته نداشتند!

محروم از برکت وحی

این بیان رعب انگیز را نیز از رسول خدا ﷺ بشنویم.

«هر زمان که امت من پول را و درهم و دینار را تعظیم کردند و بزرگش

۱- سوره نساء، آیه ۵۶.

شمر دند، هیبت اسلام از قلبشان کنده می‌شود [و دین در نظرشان از عظمت می‌افتد] و وقتی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، از برکت وحی محروم می‌گردند!

در بیان این حدیث فرموده‌اند:

«این چنین مردم پولدوست، از فهم حقایق قرآن محروم می‌شوند؛ زیرا خداوند، فهم قرآن و پند گرفتن از آن را مشروط به انابه و روآوری قلب به سوی خدا نموده و فرموده است: بینا شدن و پندگیری از آن هر بنده‌ی منیب [و رو آورنده‌ی به خدا] است و تنها صاحبان مغزند که از قرآن متذکر می‌شوند».^۱

بنابراین کسی که فریب خوردن از دنیا را بر زندگی خوش آخرت ترجیح می‌دهد، از اولوالالباب و مغزداران نخواهد بود و در نتیجه اسرار قرآن برای او مکشوف نخواهد گشت!

سه عامل بزرگ فساد!

حال آیا باورمان می‌شود که این بلای بزرگ محرومیت از برکات تفهّم و تذکر از وحی و قرآن که دامنگیر ما شده است، معلول فریفتگی مادر مقابل جلوه‌ی پول است؛ علاوه بر جلوه‌گری‌های زنان در لفافه‌ی حجاب اسلامی و بدآموزی‌های برنامه‌های تلویزیونی در لابه‌لای برنامه‌های مذهبی!

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۴۲.



اکنون ماسه عامل بزرگ فساد در اجتماع خود داریم! تا آنها اصلاح نشوند، اقدامات اصلاحی از مرحله‌ی حرف دلخوشنک تجاوز نخواهد کرد! آن سه عامل فساد عبارتند از: ربا در بازار، رشوه در ادارات و بی‌پروایی زنان در گذرگاه‌ها و آموزشگاه‌ها و... ما نمی‌دانیم آیا متصدیان امور، این امور را از منکرات در دین نمی‌دانند یا مسئله‌ی نهی از منکر هم تحت عنوان ثانوی قرار گرفته و از وجوب افتاده است؟ اگر چنین است، پس باید در انتظار باشیم که هر از چندی حکمی از احکام خدا تحت عنوان ثانوی قرار گیرد و از رده خارج شود در نتیجه طولی نکشد که و علی الاسلام السلام اذ...!! و حدیث مشهور:

(حَالَلُ مُحَمَّدٍ حَلَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛

منسوخ گردد.

لزوم عقلی پیروی از قرآن

اگر همه‌ی دانشمندان و اندیشمندان عالم، فکر به فکر هم بدهند و بخواهند مبدأ و منتهای هستی را آن چنان که هست (نه آنگونه که پیش خود تخیل می‌کنند) به دست آورند و برنامه‌ی زندگی بشر را - که رابط بین عالم پیش از مرگ و عالم پس از مرگ او است - بشناسند، نخواهند توانست و هیچ راهی هم جز تعلیم از جانب آفریدگار هستی نخواهند یافت و حتی خطاب به رسول مکرّمش ﷺ نیز فرموده است:

«...[خدا] به تو تعلیم کرد آنچه را که [بدون تعلیم او] نمی توانستی آن را بدان...»^۱.

و در آیه‌ی دیگر آمده است:

«همانگونه که به پیامبران پیشین وحی فرستادیم؛ بر تو نیز روحی از فرمان خود وحی کردیم و حال آنکه تو پیش از وحی مائمی دانستی کتاب چیست و ایمان چیست؟...»^۲.

حاصل این که انسان بی خبر از آغاز و انجام جهان و بی اطلاع از سرنوشت آینده اش، به حکم عقل خودش چاره‌ای جز تن دادن به قانون تنظیم و تعیین شده‌ای از جانب حضرت آفریدگار این نظام حق، ندارد و خود آفریدگار از آن قانون هم تعبیر به دین حق کرده و فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...﴾؛

و هم تعبیر به اسلام یعنی تسلیم بودن نموده و فرموده است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾^۳؛

«دین نزد خدا فقط اسلام است».

عقل می گوید: من این حقیقت را به خوبی می فهمم که تنظیم کننده‌ی قانون

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱۳.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.



زندگی برای تو - ای انسان - باید کسی باشد که از جهان پس از مرگ تو آگاه باشد و زندگی دنیایت را با زندگی پس از مرگت تطبیق و تنظیم نماید و او تنها آفریننده‌ی تو است و لذا من تو را به در خانه‌ی کسی می‌آورم که با دلایل روشن، مبعوث از جانب آفریننده‌ی تو می‌باشد و به عنوان پیامبر و دارنده‌ی مقام وحی و نبوت شناخته می‌شود. او را که شناختی؛ تسلیم محض او باش و بی هرگونه چون و چرا امر و نهی را بپذیر! این دستور عقل را قرآن کلام خدا نیز بیان می‌کند و می‌فرماید:

«به پروردگارت سوگند! آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در مشاجرات و منازعاتشان به داوری بطلبند و سپس در دل خود نیز از داوری تو احساس ناراحتی ننمایند و کاملاً تسلیم باشند».^۱

و بدیهی است که این چنین تسلیم مقام وحی و نبوت شدن، نیاز به قلبی سلیم و عقلی واقع بین دور از آلودگی به شهوات دارد که قرآن نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾

«تنها مغزداران و اندیشمندان عالماند که این حقیقت را می‌فهمند و

می‌پذیرند».

شیعیان! پیروی، پیروی

آری، آدم گنهگار رو به جهنم می‌رود مگر اینکه توبه کار شود و از مسیر گناه

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.



باز گردد و گرنه هنگام مرگ و شب اول قبر و دوران برزخ و عرصات محشر و عاقبت در جهنم، به تناسب گناهش عذاب خواهد داشت تا شرایط شفاعت اولیای خدا علیهم السلام و شمول رحمت و اسعای حضرت حقّ - عز و علا - درباره اش فراهم گردد آن هم از حیطه‌ی درک ما بیرون است! حتی امام امیر المؤمنین علیه السلام همان مولایی که امید نجات در محبتش داریم فرموده است:

«پس کار کنید [امر و نهی خدا را] اطاعت نمایید و اتّکال* [بر ایمان تنها] نداشته باشید [که بی پروای در ارتکاب معاصی باشید] و عقوبت خدا را کوچک شمارید! چه آنکه از گنهکاران [مؤمن] کسانی هستند که شفاعت ما به آنها نمی رسد مگر بعد از سیصد هزار سال معذب بودن»^۱

این بیان از مولا، تهدید بسیار تکان دهنده‌ای دارد درباره‌ی آنان که به دستاویز عنوان شیعه و دلگرم بودن به شفاعت اولیای خدا و اتّکال به مقام ولایت امام امیر المؤمنین علیه السلام از ارتکاب معاصی و نافرمانی خدا و بی پروایی در گناه را سبک می شمارند و عقوبات خدا را کوچک و ناچیز تلقی می کنند! البته ما اصل محبّتمان نسبت به علی علیه السلام و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را انکار نمی کنیم و همچنین اصل مخلّد نبودن محبّ علی علیه السلام را در جهنم منکر نمی باشیم لیکن بر اساس گفتار خودشان نمی توانیم تردید داشته باشیم در اینکه آلودگان به گناه باید تطهیر شوند

* اتّکال: تکیه به کسی کردن.



تا صلاحیت رفتن به جایگاه پاکان را به دست آورند، و نیز نمی توانیم بپذیریم که با سهل انگاری و باری به هر جهت در دنیا زندگی کنیم و دلگرم بودن به محبتشان را عذر بی پروایی نسبت به فرامین خدا بپنداریم!!

اهمیت ارتباط با خویشاوندان

ما موظف هستیم یک سلسله پیوندها و ارتباطات را که با خارج از خود داریم؛ محفوظ نگه داشته و آنها را قطع نکنیم. از جمله ی آنها پیوند با ارحام است که در عظمت و کرامت این پیوند همین بس که در ردیف «پیوند با خدا» قرار گرفته است! چنان که در این آیه ی شریفه آمده:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ...﴾^۱

بپرهیزید از نافرمانی خدایی که [برای او احترام و عظمت قائلید] آن چنان که هنگام درخواست چیزی از یکدیگر نام او را می برید و نیز بپرهیزید از ارحام و خویشاوندان (یعنی از قطع پیوند با آنها) که پیوند با ارحام آنگونه محترم است که گرامی داشت خدا محترم است و در میان ارحام نیز والدین امتیاز خاصی دارند که احسان به آنها در ردیف عبادت خدا قرار داده شده و در این آیه آمده است:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾^۲

«پروردگار تو، فرمان داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۱.

۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۲۳.

نمایید...».

این قرار دادن «احسان به والدین» در کنار «توحید» که اصیل ترین اصول اسلامی است نشان دهنده اهمیت فوق العاده‌ی این وظیفه‌ی دینی و انسانی است و از اینکه والدین، مطلق آمده، شامل کافر و مسلم می‌شود و اطلاق احسان نیز همه گونه نیکی از مادی و معنوی، قلبی و لسانی و عملی را در بر می‌گیرد.

از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است:

«سه چیز است که خداوند احدی را مجاز در ترک آن قرار نداده است؛ ادای امانت چه صاحب آن نیکو کار باشد و چه تبه‌کار. وفای به عهد و پیمان، چه طرف عهد نیکو کار باشد و چه تبه‌کار و احسان به والدین، چه آنها نیکو کار باشند و چه تبه‌کار».^۱

حضرت امام صادق علیه السلام فرموده است:

«کسی که خشم‌آلود به والدینش نگاه کند، خدا نماز او را قبول نمی‌کند! هر چند آنها در باره‌ی وی ظالم باشند».^۲

از آن سوره‌سول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«فرزندی که به صورت والدینش نگاه محبت‌آمیز کند برای هر نگاهش یک حج مقبول در نامه‌ی اعمال وی نوشته می‌شود! گفتند: یا رسول الله! حال اگر روزی صد بار این چنین نگاه کند [صد حج مقبول نوشته می‌شود؟] فرمود: آری، خدا بزرگتر

۱- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۲.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۹.



و مهربانتر است».^۱

بنابراین، پدر و مادر، چه بزرگ و سیله‌ی ریزش رحمت خدا برای فرزندانند که باید قدر این نعمت را بدانند و از برکات و جودشان برخوردار گردند و نیز از حضرت امام باقر علیه السلام پی‌بر سیده:

«گاهی فرزندی در زمان حیات والدینش بار و نیکوکار به آنها بوده ولی پس از مرگشان فراموششان می‌کند! نه دینشان را ادا می‌کند و نه از خدا برای آنها طلب مغفرت می‌نماید؛ در این صورت، خدا او را در زمره‌ی فرزندان عاقّ والدین به حساب می‌آورد و از آن سو فرزندی در زنده بودن والدین عاقّ آنها بوده ولی پس از مرگشان جبران گذشته‌ها کرده، دین آنها را ادا می‌کند و از خدا برای آنها طلب مغفرت می‌نماید، در این صورت خدا او را در زمره‌ی فرزندان بار و احسان کننده‌ی به والدین قرار می‌دهد»!^۲

رعایت حال والدین

دین ما دارای حدود بسیار ظریف و باریک است. دینداران باید حدود دین خود را بشناسند و رفتار و گفتارشان را با آن تطبیق نمایند تا به نتایج عالی‌ه‌ی آن نائل شوند. افرادی هستند که به وظایف واجب خویش اعتنا نمی‌کنند ولی با شور و شوق فراوان دنبال مستحبات دین می‌روند!! اطاعت امر والدین که واجب است

۱- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۰.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶۳.

نمی‌کنند اما در جلسات دعای ندبه و کمیل و ابو حمزه در شب‌های ماه رمضان تا سحر بیدار می‌مانند و آن بیچاره‌ها را در حال اضطراب و نگرانی و تشویش رها می‌کنند!! شب‌های چهارشنبه رفتن به مسجد جمکران با جمع دوستان از نظر یک جوان مسلمان بسیار اهمّیت دارد اما آزردن خاطر پدر و مادر - که راضی به رفتن او نیستند - در نظرش اهمّیتی ندارد! در صورتی که ایذاء والدین و آزردن خاطر آنها در دین ما حرام است و گناه به شمار می‌رود. ولی رفتن به مساجد و مشاهد مستحب است و در صورتی که با حرامی همراه باشد، نه تنها ثواب ندارد، بلکه گناه هم محسوب می‌گردد و عقاب دارد.

تقدّم مستحبّ بر واجب؟!

نماز عید فطر از نظر بسیاری از مردم آن چنان مهمّ است که پیش از اذان صبح احیاناً در مصلّی حاضر می‌شوند! اما همانها همان روز اگر نماز صبحشان قضا شود اهمّیتی نمی‌دهند و متأسّف نمی‌شوند!! در صورتی که نماز عید مستحب است و نماز صبح واجب است. تفقّه در دین یعنی شناختن حدود دین و تمییز بین فرائض و مستحبّات و پی بردن به آنچه که در نظر شارع مقدّس اهمّیت و اولویّت دارد و وظیفه‌ی حتمی یک انسان مسلمان است! تا نباشد از کسانی که درباره‌اش گفته شود: ترک واجب کرده و سنّت بجا آورده‌ای و متأسّفانه از این کسان در میان مردم ما فراوانند!



ثواب احسان به خویشاوندان

باری از جمله پیوندها که خدا امر کرده باید محفوظ بماند و قطع نشود، پیوند با ارحام است که صله‌ی رحم نامیده می‌شود و گفتیم آن چنان مهم است که قرآن کریم آن را در ردیف پیوند با خدا قرار داده و فرموده همانگونه که از قطع پیوند با خدا می‌پرهیزید، از قطع پیوند با ارحام نیز پرهیزید. رسول خدا ﷺ فرموده است:

«با ارحامتان در ارتباط باشید اگرچه به یک سلام کردن باشد»^۱

هر چندی یکبار حداقل با تلفن سلامی و احوالپرسی بنمایید.

«به رَحْمَتِ نفعی برسان اگرچه اندکی از آب باشد! صدقه، ده ثواب دارد و قرض هجده ثواب و احسان به برادران ایمانی، بیست ثواب و احسان به رحم، بیست و چهار ثواب دارد»^۲

از امام صادق علیه السلام منقول است:

«صله‌ی رحم، موجب پاک شدن اعمال آلوده‌ی انسان و برکت‌دار گشتن اموال می‌شود. حساب روز قیامت را آسان می‌کند و دفع بلیّات نموده و بر وسعت رزق و روزی می‌افزاید»^۳

۱- بحار الانوار، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۰۴.

۲- همان، صفحه‌ی ۸۸.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۵۷.

رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:

«وقتی علم و دانش در میان مردم بارز و رایج شد، مّا عمل رو به کسادى رفت، زبان‌ها با هم مهربان و دل‌ها با یکدیگر مختلف شد. ارحام از هم بریدند! در این موقع است که خدا آن مردم را مطرود از رحمت خود کرده، گوش‌های آنها را کرو چشم‌هایشان را کور می‌کند!»^۱

طوری می‌شوند که نه صدای منادیان حق را می‌توانند بشنوند و نه چهره و جمال حق را می‌توانند ببینند!

پیوند با امام معصوم علیّه‌السلام

از حضرت امام صادق علیّه‌السلام سؤال شد: آن پیوندی که خدا امر کرده که باید محفوظ بماند کدام پیوند است؟ فرمود: آن پیوند با امام است در هر سال به هر چه که کم یا زیاد باشد.

البته منظور امام علیّه‌السلام این بوده که از مصادیق صله، صله‌ی امام علیّه‌السلام است؛ منتها در درجه‌ی اعلاّی اولویّت و اهمیّت که هیچگاه نباید ترک شود. هر مسلمانی باید سال خمسی برای خود تعیین کند و هر سال آنچه از هزینه‌ی خود و عائله‌اش اضافه آمده آن را تخمیس کند و یک پنجم آن را اعمّ از زیاد و کم به عنوان خمس مال خود تقدیم امام زمان علیّه‌السلام خود بنماید تا صرف تحکیم اساس اسلام و تأمین



مصالح مسلمین گردد و در ادامه‌ی همان حدیث فرمود:

(وَمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا تَرْكِتَكُمْ)؛

مقصود من^۱ از صله‌ی امام علیه السلام (که خمس مال خود را بدهید) پاک کردن خود شماست از آلودگی به پلیدی حبّ مال و برای رشد روحی شماست در مسیر تکامل و ارتقاء در مدارج قرب خدا.

راویان خوش‌گفتار!

آدمی که می‌گوید: می‌دانم این ماده سمّی است و در عین حال آن را می‌خورد طبیعی است که سمّی بودن آن باورش نشده است؛ همچنین انباشتن قسمت زیادی از الفاظ و مفاهیم آیات قرآن و دیگر منابع علمی دینی و غیر آن در فضای ذهن و بیان آن از طریق زبان و قلم ولی متخلّق نبودن به اخلاق عالی‌هی قرآن و عامل نبودن به احکام آسمانی آن، نمایانگر این است که عالمان به این علوم، علم به حقّ بودن قرآن ندارند و به فرموده‌ی خود قرآن، ﴿اعْمَى﴾ هستند و از گروه ﴿اولوالباب﴾ نمی‌باشند. کارشان نظیر کار افرادی است که در بانک‌ها متصدّی گرفتن و دادن پول به مردم می‌باشند که شاید در روز، دهها و صدها میلیون تومان از دست آنها عبور می‌کند و داخل صندوق می‌شود و از آن خارج می‌گردد ولی آنها خودشان پولدار نیستند و در عین این که علی‌الدوام با پول سروکار دارند و با پول

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۹۵.

زندگی می‌کنند، اما احیاناً برای شام شبشان معطل و از تأمین مال‌الاجاره‌ی خانه‌ی مسکونیشان ناتوانند! بسیاری از ما هم ممکن است این چنین باشیم! الفاظ و مفاهیم فراوان از آیات قرآن و روایات امامان علیهم‌السلام و تحقیقات فیلسوفان و عارفان در وعاء ذهن خویش انباشته باشیم و با بیانی بسیار فصیح و قلمی بسیار روان بگوییم و بنویسیم ولی در عالم قلب و جان از لحاظ اخلاق و عمل، هیچ بهره‌ای از آن همه علم و دانایی خود نبرده باشیم و سرانجام روز جزا و روز فرود آوردن بارهای انباشته‌ی از دنیا با شرمندگی از تهی دستی، با خدا مواجه گردیم! اعاذنا الله من هذا الخزي العظيم. به گفته‌ی شاعر:

ای برادر بر تو حکمت عاریه است همچو در نزد نخاسی جاریه است
نخاسی یعنی برده فروش. **جاریه** یعنی دختر. در زمان‌های گذشته بازار برده‌فروشی رواج داشت. غلامان و کنیزانی خرید و فروش می‌شدند! چه بسا کسی در روز، ده تا و صد تا دختر زیبا می‌خرید و می‌فروخت اما خودش از آنها هیچگونه استمتاعی* نداشت و آنها را وسیله‌ی رسیدن به پول می‌دانست. حال، آدمی هم که الفاظ و مفاهیم زیبای علمی را در ذهن خویش انباشته می‌کند و به دیگران تحویل می‌دهد تا به منافع از مال و جاه برسد ولی خود، هیچ بهره‌ی الهی و اخروی از آنها نمی‌برد، به او باید گفته شود:

ای برادر بر تو حکمت عاریه است همچو در نزد نخاسی جاریه است

*استمتاع: بهره‌گیری.



مفهوم صبر

صبر که از صفات پسندیده و از کمالات عالی برای یک انسان باایمان است عبارت است از استقامت در تحمل شدائد و مشقات در راه نیل به هدف! و اگر بگوییم رمز موفقیت در تمام شئون زندگی - اعم از مادی و معنوی - صبر است و استقامت و راز عدم موفقیت نیز بی صبری است و نبود استقامت، سخنی به اغراق نگفته ایم!

صبر آنگونه که در برخی از ذهن ها خطور می کند به معنای سکوت و سکون و انزوا و عقب نشینی از اقدام نیست! بلکه به معنای مقاومت در مقابل هجوم شدائد است و همچون کوه محکم ایستادن و هرگونه سختی و دشواری را تحمل کردن و از حرکت به سوی هدف باز نایستادن که خداوند حکیم می فرماید:

«حقیقت اینکه آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و [بر گفته ی خویش] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنها فرود می آیند و به آنها بشارت می دهند که نرسید و محزون نشوید و به بهشتی که پیوسته به آن وعده داده می شدید؛ خوشحال باشید!»^۱

دل حریم کبریاست

(قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمٌ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ)؛^۲

۱- سوره ی فصلت، آیه ی ۳۰.

۲- آخر جامع الاخبار صدوق (رض).



«قلب مؤمن، خانه‌ی خداست؛ در خانه‌ی خدا غیر خدا را نشان!»

بر در خانه‌ی دل بنشین و هر چه غیر خداست راهش مده. این کار آیا کار
دشوار و کمر شکن نیست؟! آری، به راستی که بسیار دشوار است ولی برای رسیدن
به سعادت ابدی نیز راهی جز این نیست!

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا

بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید. ما هم فراوان می‌گوییم لا اله الا الله و ادّعی
بیرون ریختن هر چه غیر خدا از دل است از دل داریم، ولی به خانه‌ی دل که بنگریم
می‌بینیم متأسفانه مملوّ از محبوب‌های فراوان است و تنها کسی که جاد آن ندارد،
همان الله است!!

حال آیا نمی‌ترسیم که ما را به همین دروغمان اخذ کنند و بگویند یک عمر
ادّعی دروغین داشتی که محبوبی جز الله اندر خانه‌ی دل ندارم؟! ما را می‌خواهند
در دامن آیات قرآن و بیانات امامان علیهم‌السلام مؤمن موحد صابر بسازند ولی یالالاسف
که ما تن به این تعلیم و تمرین نمی‌دهیم و دلخوش به ظواهری خشک از اقوال و
اعمال گشته‌ایم!!

راضی به تقدیر الهی

این جمله‌ی بسیار پرمحتوار در سحرهای ماه مبارک رمضان از دعای
ابو حمزه می‌خوانیم:



(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِّنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي)؛

«خدا! از تو ایمانی می‌خواهم که بر اثر آن، تو به قلبم بجسی و یقینی می‌خواهم که بدانم جز آنچه [از بلیات و مصائب] که برای من نوشته‌ای به من نخواهد رسید و به آنچه که از زندگی قسمت من کرده‌ای راضی و خشنودم گردان.»

از فقر و غنا، صحت و مرض، مرگ و حیات، گرفتاری و آسایش و... همه را نشأت گرفته از تقدیر حکیمانه‌ی خدا بدانم و راضی به آن باشم که فرموده است:

(...ما معیشت و انحاء زندگی مردم را میانشان تقسیم کرده‌ایم...)»^۱

به هر که هر چه که مصلحتش بوده است داده‌ایم. البته من از باب مثال به عنوان یک مسلمان، بر حسب استعدادی که خدا در طبیعتم قرار داده و طبق مقرراتی که تحت عنوان دین و شریعت، پیش پایم نهاده است، کار می‌کنم و هیچگاه به عذر و بهانه‌ی توکل و اعتقاد به تقدیر، دست از کار و فعالیت بر نمی‌دارم بلکه آدم بیکار را بر اساس گفته‌ی پیشوایان دین، ملعون و منفور در پیشگاه خدا می‌دانم. ولی دنبال کار و فعالیتیم آنچه عاقلم می‌شود از زیاد و کم، آن را مقدر به تقدیر خداوند حکیم می‌دانم و رضا به آن می‌دهم و هرگز آرزوی داشتن آنچه که خدا به دیگران داده است نمی‌کنم. به آنان که نعمت‌هایی بهتر و بیشتر

از من دارند، حسد نمی‌ورزم و بدخواهشان نمی‌باشم که خدایم فرموده است:

«تمنّی نکنید آنچه را که خدا بعضی از شمارا به داشتن آن بر بعض دیگر برتری داده است...»^۱

شما، اوّل به خود بنگرید که چه کاری از شما بر می‌آید و استعداد اشتغال به چه کاری را دارید؛ آنگاه راجع به آن کار از احکام دین خود آگاه شوید و ببینید دیتان چه مقرّراتی درباره‌ی آن کار دارد و سپس به آنچه که از آن کار عایدتان شد راضی باشید و آن را مقدرّ از جانب خداوند و خالق حکیم خود بدانید. درباره‌ی دیگران نیز که همان کار شما را بهتر از شما انجام می‌دهند دعا کنید و خیر و سعادت آنها را از خدا بخواهید و از صمیم دل بگویید:

هَنِيئًا لَّأَرْبَابِ التَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ؛

گوارا باد آن نعمت، به دارندگان آن نعمت که خدا عنایتشان فرموده است. البته اینگونه شدن، دشواری‌های روحی بسیار دارد ولی در حدّ خود کمال و فضیلت بزرگی است و دارنده‌ی آن کسانی هستند که برای جلب رضای پروردگارشان صبر کرده و رنج و مشقّت‌ها متحمّل شده‌اند و می‌شوند.

محبوب‌ترین نزد خداوند

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۲.



انسان موحد واقعی، صابر می شود و ناملایمات مقدّر شده‌ی از جانب خدا
را هم شاکرانه می پذیرد که فرموده اند:

«خدا وقتی بنده‌ای را دوست بدارد، در میان امواج بلاغوطه ورش
می سازد»^۱

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند
و هرگاه آن بنده‌ی محبوب مبتلا، دست به دعا بردارد و از خدا حاجتی
بخواهد، خدا می گوید لبیک ای بنده‌ی من، آنچه می خواهی می توانم بدهم ولی
اگر آن رانده‌م و ذخیره برای آخرت کنم برای تو بهتر خواهد بود! آنگاه روز جزا
درجه‌ای از درجات بهشتی را نشان می دهند و می گویند این پاداش آن دعای
اجابت نشده‌ی تو در دنیا است. در آن موقع او آرزو می کند ای کاش تمام دعا‌های
من در دنیا اجابت نشده می ماند و اینجا اجابت می شد.^۲

«خدا مورد مهر و نوازش قرار می دهد بنده‌ی مؤمن را با فرستادن بلا،
همانگونه که مرد در سفر با فرستادن هدیه‌ای افراد خانواده‌ی خود را مورد مهر و
نوازش قرار می دهد»^۳

اگر چه اینگونه احادیث در ذائقه‌ی ما خیلی گوارا نیست ولی فرموده اند:

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۲۵۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۰۸.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه ۲۵۵.

پربلایترین مردم، پیامبرانند و سپس کسانی که دنباله‌روهای آنها هستند! هر که مشابه‌تر به آنهاست، پربلایتر از دیگران است^۱ و همین مبتلا بودنشان دلیل بر محبوبیتشان در نزد خداست.

صبر شگفت‌انگیز حضرت ایوب علیہ السلام

داستان حضرت ایوب علیہ السلام پیامبر بزرگوار خدا را شنیده‌ایم که به چه بلاهای بزرگی مبتلا شد و چه صبر عظیمی از خود نشان داد که خدا در باره‌اش فرموده است:

﴿وَ اذْكُرْ عَبْدًا اٰیُوْبَ...﴾^۲

«به یاد آور؛ بنده‌ی ما ایوب را...».

تعبیر به (عبدنا) بنده‌ی ما، نشان از کمال لطف و عنایت دارد که خطاب به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید یادی از بنده‌ی ما ایوب بنما و سخن از وی به میان آور. آن پیامبر بزرگوار، روی حکمت الهی به صحنه‌ی امتحان کشیده شد و انواع بلاها و محنت‌ها به او روی آورد! هر چه از اموال و اولاد داشت از دستش رفت! بیماری فوق‌العاده شدید بر بدنش عارض شد و زمین گیر گردید! این محنت عظیم، هفت سال - و به نقلی هجده سال - به طول انجامید! تمام دوستان و یارانش به زعم اینکه او (العیاذ بالله) مرتکب گناهی بزرگ شده که مورد قهر و غضب خدا قرار

۱- همان، صفحه‌ی ۲۵۲.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۱



گرفته، از اطرافش پراکنده شدند و تنهایش گذاشتند! تنها همسرش در وفاداری نسبت به وی استقامت ورزید تا اینکه روزی عده‌ای از اصحاب پیشینش آمدند و زبان به شماتت* گشودند.

گفتند: ای ایوب! تو حتماً گناهی بزرگ مرتکب شده‌ای که اینگونه مبتلا گشته‌ای! حال، بیا نزد ما اعتراف به گناهت کن که شاید خدا به پاس همین اعتراف به گناه از تو بگذرد و بهبودیت بخشد!!

آن پیامبر بزرگوار خدا از این سخن شماتت‌آمیز سخت آزرده خاطر شد و پس از رفتن آنها دست به دعا برداشت و به درگاه خدا نالید و گفت: پروردگارا! اگر به من اجازه بدهی دلیلی محکم می‌آورم بر اینکه من استحقاق چنین بلایی را نداشته‌ام!

دفعه‌تاً قطعه‌ی ابری در مقابلش پیدا شد و صدایی از آن به گوشش رسید؛ ای ایوب آنچه می‌خواهی بگو و دلیل خود را بیاور که من حاضر می‌شوم. ایوب با حال تضرع و زاری گفت: خدایا! من بنده‌ای بودم که هرگز سفره‌ام از یتیمان و مستمندان خالی نبود، قلبم پیوسته به یاد تو و زبانم به ذکر تو مشغول بود. آیا پاداش آن همه طاعت و بندگی این همه بلا و محنت بود. از همان قطعه‌ی ابر جواب به گوشش رسید که ایوب آیا آن توفیق طاعت و بندگی را چه کسی به تو داد؟ آن کس که دلت را به یاد معبود افکند و زبانت را به نام او مترنم ساخت که بود؟

*شماتت: سرزنش.



به جای اینکه من بر تو منت بگذارم و نعمت توفیق عبادت و یا الله و یا ربّاه
گفتن را به رخت بکشم، تو بر من منت می گذاری و طاعت و بندگیت را به رخم
می کشی؟!

اگر حَوْل و قوّه‌ی من نبود و لطف و عنایت من شامل حالت نمی شد، تو کجا
و یا الله گفتن کجا؟ تو کجا و دل به خدا بستن کجا؟

نی که آن الله تو لبّیک ماست آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست
نی تو را در کار من آورده‌ام نی که من مشغول ذکر کرده‌ام
درد و رنج تو کمند لطف ماست زیر هر یاربّ تو لبّیک هاست
ایوب علیه السلام این را که شنید خود را به خاک انداخت و مشّت خاک از زمین
برداشت و در دهانش ریخت و گفت: ای خدای من! آری تو بودی که خلقم
کردی، عقل و هوش و چشم و گوشم دادی. آری، ای خدا! تو مالک و من مملوکم.
مالک، حقّ همه گونه تصرف در ملک خود دارد. از گفته‌ی خود پشیمانم. از سوی
تو محتاج رحمت و غفرانم. چون به مقام رضا آمد و یکجا تسلیم امر خدا شد از
جانب خدا فرمان رسید:

«اینک پای خود را به زمین بکوب! چشمه‌ی آبی می جوشد که هم برای
شستشوی تنت مناسب و هم برای نوشیدنت گوار است».^۱

پا به زمین کوبید و چشمه‌ی آب سرد و زلال از زمین جوشید! بدنش را در آن



شتسوداد. شادابی و طراوت و زیبایی را از سر گرفت. ظاهر و باطنش غرق در نور و سرور گشت و آن بیابان خشک تبدیل به گلزار و گلستان شد! اموال و اولاد از دست رفته اش دو چندان به او برگردانده شد که در قرآن آمده است:

«ما خانوادہ اش را بہ او بخشیدیم و همانند آنہا را با آنہا بہ او دادیم تا رحمتی از سوی ما باشد و ہم تذکری برای اندیشمندان»^۱

ما قصہ و داستان رحمت و عنایت خود را برای مردم می گوئیم تا صاحبان عقل و درایت، تنبہ پیدا کنند و چشم خود را فقط بہ اسباب طبیعت ندوزند و مسبب الاسباب را نادیدہ نگیرند! آن کس کہ پای بیمار علیل را منشأ پیدایش بہبودی و شفا قرار می دہد کیست. آن کس کہ دم گاو مردہ ی بنی اسرائیل را با بدن انسان مردہ ای تماس می دہد و مردہ را زندہ می کند کیست؟ از مرض، تولید صحت می کند و از مردہ، زندہ بیرون می آورد!!

اطاعت از امر امام علیہ السلام

جناب محمد بن مسلم از روات و محدثین معروف و از بزرگوارانی است کہ مورد لطف و عنایت خاصّ حضرت امام باقر و امام صادق علیہ السلام بوده است. او در کوفہ، ثروتمند و متشخص بود. در مدینہ خدمت حضرت امام باقر علیہ السلام مشرف شد.

امام علیہ السلام یک جملہ فرمود:

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحہ ۲۲۵ و بحار الانوار، جلد ۱۲، صفحہ ۳۴۳.



(تَوَاضَعُ يَا مُحَمَّدُ)؛

محمد تواضع کن.

وقتی به کوفه برگشت، یک سبد بزرگ خرما با یک ترازو خرید و رفت کنار مسجد

کوفه نشست و شروع به خرما فروختن کرد!

مردم جمع شدند و تعجب کردند که چگونه این مرد که از اعیان و اشراف کوفه

است آمده خرما فروشی می‌کند؟! فامیل و افراد خانواده‌اش آمدند و گفتند: تو با این کارت

آبروی ما را بردی! چرا چنین می‌کنی؟ گفت: مولای من امر کرده تواضع کنم. تواضع من این

است. به او گفتند: حالا که می‌خواهی کاسبی کنی، پس بیا آسیابانی کن. از مردم گندم بخر

و آرد کن و بفروش. این برای تو مناسب‌تر است. او قبول کرد و معروف شد به طَحَّان *.

این از مصادیق صبر بر طاعت است که دشواری اطاعت امر مولای خود را

تحمل کرد. چون صبر بر سه قسم است:

صبر در مصیبت، صبر بر طاعت و صبر از معصیت.

تصمیم قاطع علی بن حمزه

این ایام، منسوب به حضرت امام صادق علیه السلام است. از علی بن ابی حمزه که از

اصحاب آن حضرت است روایت شده که گفته:

من دوستی داشتم که سال‌های متمادی در دستگاه حکومت غاصبانه‌ی بنی امیه

* طحَّان: آسیابان.



منشی بود و از این راه، ثروت سرشاری به دست آورده بود. روزی نزد من آمد و گفت: من احساس می‌کنم این مدت عمرم به تباهی گذشته و ظلمت و تاریکی وحشت‌باری سراپای وجود مرا گرفته است و می‌خواهم از در توبه و اصلاح وضع و حالم درآیم. اگر ممکن است از حضرت امام صادق علیه السلام وقت ملاقاتی بگیر که شرفیاب حضورش گردم و راه نجاتی بیابم.

من از امام علیه السلام وقت گرفتم؛ با هم شرفیاب شدیم.

او گفت: ای مولای من! من تاکنون از صراط مستقیم حق منحرف بوده و خودم را به تباهی کشیده‌ام و الحال پشیمان شده و آمده‌ام از شما استمداد کنم تا دستم را بگیرید و از بدبختی نجاتم بدهید.

امام علیه السلام ابتدا برای نشان دادن بزرگی گناهش او را توبیخ کرد و فرمود: این امثال شماها هستید که با نزدیک کردن خودتان به دستگاه حاکمان جبار، آنها را تقویت می‌کنید! یکی منشی آنها می‌شود، دیگری سرباز و سوّمی مالیات جمع‌کن و... در نتیجه آنها را مسلّط بر مردم می‌کنید.

مرد با سرافکندگی تمام عرض کرد اکنون می‌فرمایید چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: اگر راه نشانت بدهم می‌پذیری؟

عرض کرد: آری یابن رسول الله! برای همین آمده‌ام.

فرمود: باید از این زندگی که به دست آورده‌ای بیرون بروی و تمام اموال که تاکنون در دست تو و مال مردم بوده است؛ به صاحبانشان برسانی و اگر آنها را نمی‌شناسی، از

طرف آنها صدقه بدهی و اگر چنین کنی من متعهد می‌شوم خدا تو را بیامرزد و از بهشتیان فرارت دهد.

در روایت آمده که مرد وقتی این سخن را از امام علیه السلام شنید، سر به پایین انداخت و به فکر فرو رفت و فکرش طولانی شد. (طبیعی است که تصمیم گرفتن بر چنین کاری بسیار دشوار است از کاخ‌نشینی به خاک‌نشینی افتادن است و از دوست و دشمن ملامت و سرزنش شدن) ولی سرانجام توفیق الهی نصیبش شد و سر برداشت و با قاطعیت گفت: تصمیم گرفتم مولای من قربانت شوم.

این را گفت و از جا برخاست. علی بن ابی حمزه می‌گوید با هم به کوفه برگشتیم، او بنا کرد تدریجاً از زندگی بیرون آمدن و اموال مردم را به صاحبانشان رد کردن. پس از چندی کسی را دنبال من فرستاد که بیا با تو کاری دارم. رفتم دیدم مردانه عمل کرده و طبق دستور امام علیه السلام واقعاً از زندگی بیرون آمده و هر چه داشته به مردم داده، حتی لباس تنش را هم داده است. من از دوستان پولی جمع کردم، لباس و وسایل زندگی برایش فراهم کردم و سرمایهی کسبی هم به او دادم. مشغول کسب و کار حلال شد.

چند ماهی گذشت. دیدم کسی را فرستاده که از من عیادت کن. فهمیدم مریض شده، به دیدارش رفتم. پس از چند روز بیماریش شدت کرد. روزی کنار بسترش بودم که به حال احتضار افتاد؛ لحظاتی در حال اغماء بود و چشمش را باز کرد و با خوشحالی گفت:

(یا عَلِیُّ وَفَى لِیْ وَ اَللّٰهُ صَاحِبُکَ)؛

«علی! به خدا قسم مولایت به وعده‌اش وفا کرد».



این را گفت و چشم بر هم نهاد و جان سپرد. تجهیزش کردیم. موسم حج رسید. در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام را فرستم. امام علیه السلام تا چشمش به من افتاد فرمود:

(يا عَلِيُّ وَفِينَا وَ اللَّهِ لِصَاحِبِكَ)؛

«علی! به خدا قسم در باره‌ی رفقّت به وعده وفا کردیم».

گفتم: راست فرمودی ای مولای من! قربانت شوم به خدا قسم خودش هم موقع مرگش به من گفت: آقا به وعده‌اش وفا کرد!!

رضا به قضای الهی

در زندگی، حوادث تلخ و ناگواری پیش می‌آید. از فقر و بیماری و بیمار داری و مرگ عزیزان که آدمی سخت تحت فشار جسمی و روحی قرار می‌گیرد. در این موقع است که ایمان به خدا و تقدیرات حکیمانه‌ی خدا، به انسان آرامش می‌دهد و از عمق جان می‌گوید:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

«...ما ملک خداييم؛ از او نشأت گرفته و به سوی او باز می‌گردیم».

او حق همه گونه تصرف در ملک خود دارد! از این روست که انسان مؤمن به عدل و حکمت خدا، هنگام هجوم مصائب گوناگون، هیچگاه خود را نمی‌بازد و جز صبر و تحمل بار سنگین از خود نشان نمی‌دهد و گفتاری که حاکی از ناراضی‌

۱- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۳۸۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

از تقدیر خدا باشد به زبان نمی آورد. البتّه اندوهگین بودن و احیاناً اشک ریختن که لازمه‌ی عواطف انسانی است، هیچگونه منافاتی با رضای قضای خدا دادن ندارد! آخر آنچه که در درون سینه‌ی انسان می‌تپد قلب است؛ آهن و پولاد و چدن که نیست! دارای عاطفه و کانون محبت است که لازمه‌ی قهریش، اندوهناک گشتن در فراق محبوب و گریستن است. آیا از رسول الله اعظم ﷺ راضی تر به قضای خدا سراغ دارید؟! او کنار جسد بی‌روح کودک ۱۸ ماهه‌اش ابراهیم نشسته بود و اشک می‌ریخت. اصحاب عرض کردند یا رسول الله! شما ما را امر به صبر می‌کردید اینک خودتان اینگونه ناراحتید؟ فرمود:

«قلب، محزون می‌شود و چشم می‌گرید، ولی سخنی نمی‌گویم که خدا را به خشم آورد».^۱

رضای قضای خدا دادن، منافات با عاطفه و محبت قلبی ندارد! این صبر در مصیبت است و دوم صبر بر طاعت که مشکل تر از صبر در مصیبت است.

ثواب ویژه‌ی صبر از مصیبت

از رسول خدا ﷺ منقول است که:

«کسی که به هنگام پیش آمد مصیبت، آن را به نیکویی تحمّل نموده و جزع نکند، خداوند سیصد درجه از درجات بهشتی برای او می‌نویسد که فاصله‌ی بین هر



درجه با درجه‌ی بالاتر، مانند فاصله‌ی زمین تا آسمان است و کسی که برای اطاعت از فرمان خدا صبر از خود نشان دهد ششصد درجه از درجات بهشتی برای او می‌نویسند که فاصله‌ی هر دو درجه مانند فاصله‌ی از طبقات زیرین زمین تا پای عرش خداست! و کسی که صبر بر خودداری از معصیت کند، خداوند نهصد درجه از درجات بهشتی برای او می‌نویسد که فاصله‌ی بین هر دو درجه مانند فاصله‌ی از اعماق زمین تا مرتبه‌ی اعلای عرش خداست».^۱

چنان که از این حدیث شریف استفاده می‌شود، اجر و ثواب صبر بر طاعت دو برابر اجر صبر در مصیبت و ثواب صبر از معصیت، سه برابر ثواب صبر در مصیبت است.

پیداست که مقصود از طاعت، این نماز و روزه و حجّی که ما انجام می‌دهیم نمی‌باشد زیرا عباداتی که ما انجام می‌دهیم دشواری ندارد!! البتّه آن نمازی که قرآن نشان می‌دهد که ﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾.^۲

آن چنان نیروی مقاومت در روح انسان ایجاد می‌کند که در هیچ صحنه‌ای از صحنه‌های گناه، از پا در نمی‌آید و اطاعت از فرمان نفس اماره و شیطان نمی‌نماید. آری به دست آوردن این نیروی روحی، جدّاً کار دشواری است و همچنین روزه‌ای که تمام اعضا و جوارح انسان را از اقدام به گناه باز می‌دارد و بلکه ملکه‌ی

۱- بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۷۷.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه ۴۵.

امساک* از هر چه غیر خداست در روح انسان به وجود می آورد، بدیهی است که انجام چنین روزه‌ای نیاز به جهاد و ریاضت نفسانی بسیار دشواری دارد و به همین منوال است اقدام به عبادت بزرگ حجّ که به معنای از خود دور ساختن تمام تعلّقات دنیوی و لَبّیک گویان به سوی عالم قرب خدا رفتن است و در عرفات و مشعر الحرام آن چنان شعور الهی به دست آورد که تمام اموال دنیا را همچون سنگ ریزه‌های بی ارزش ببیند و آنها را برای دفاع از حریم دین، بر سر طاعوت‌های زمان بکوبد و در قربانگاه منا نفس اماره‌ی طاغی بر خدا را همچون گوسفندی بر زمین خوابانده و خونسش را بریزد و با جانی مهذب و متقرّب به خدایش به وطن باز گردد. این هم بسیار روشن است که دشواریش شدیدتر از تحمّل انحاء مصائب سنگین است! و از اینها دشوارتر، اطاعت فرمان خدا در رعایت حقوق النّاس است که کمترین حقّی از احدی ضایع نشود؛ و این به راستی بسیار مشکل است! حدّاقلّ رعایت افراد یک خانواده حقوق یکدیگر را در محور احکام شرع مقدّس که زن و شوهر از مرز خود تجاوز نکنند و هر یک در صراط مستقیم دین، انجام وظیفه بنمایند. امّا آیا مرد مسلمان این حرف را به سادگی می‌پذیرد که بگوییم توازن نظر دین مقدّس اسلام این حقّ را نداری که کارهای خانه‌ات را به همسرت تحمیل کنی و از او بخواهی که مثلاً آشپزی یا رختشویی کند!

البته او اگر از روی محبّت و اخلاق انسانی، خودش پذیرا باشد، آن حساب



دیگری است؛ ولی از لحاظ قانون عدل الهی، شما مرد مسلمان، موظف هستی که تمام مایحتاج او را به قول معروف از سفیدی ماست تا سیاهی ذغال در دسترسش بگذاری و از او مانند یک بانوی مجلل محترم پذیرایی بنمایی! و می دانیم این سخن را اکثر مردان نمی پذیرند و به گوینده نیز اعتراض می کنند و از این سوبه زن مسلمان نیز بگوییم ای زن مسلمان با ایمان! تو از دیدگاه دین مقدس اسلام حقّ نداری بدون اذن شوهر، از خانه بیرون بروی و گرنه تابه خانه برگردی؛ مورد لعن فرشتگان خدا قرار می گیری. این حرف آیا مورد پسند زن مسلمان امروز واقع می شود؟ مخصوصاً اگر او خانم درس خوانده و دانشگاه رفته و دارای مدرک دکتری و شوهرش هم از لحاظ سواد از او پایین تر باشد!!

این حرف از نظر او اهانت تلقی می شود و بابتی اعتنائی استهزاآمیز از کنار آن می گذرد و راستی که تحمّل آن، از تحمّل مصیبت مرگ عزیزان نیز برایش دشوارتر می گردد! که در حدیث خواندیم: صبر بر طاعت، دشوارتر از صبر در مصیبت است و لذا ثواب این نیز بزرگتر از ثواب آن است.

مقام والای همسر وفادار

این حدیث را نیز بشنویم که:

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی از انصار خواست به سفر برود. با زنش عهد کرد تا من برگردم؛ تو از خانه بیرون نروی. او هم این عهد را پذیرفت و سفر مرد طول کشید. در

این مدت پدر زن مریض شد او کسی را خدمت پیامبر اکرم ﷺ فرستاد که پدرم مریض شده، می‌خواهم به عیادتش بروم. شوهرم به سفر رفته و به من گفته از خانه بیرون نروم. می‌فرمایید چه کنم؟ رسول اکرم ﷺ پیام داد: در خانه‌ات بنشین، اطاعت امر شوهرت کن. او اطاعت کرد و در خانه نشست. پس از چند روز بار دیگر کسی را خدمت رسول اکرم ﷺ فرستاد که بیماری پدرم شدت یافته اجازه می‌فرمایید از او عیادت کنم؟ باز آن حضرت پیام داد: در خانه‌ات بنشین، اطاعت امر شوهرت کن. چند روز گذشت. بار سوم کسی را فرستاد که یا رسول الله! پدرم از دنیا رفت؛ اجازه می‌فرمایید در نماز بر جنازه‌اش شرکت کنم؟ باز آن حضرت پیام فرستاد: در خانه‌ات بنشین، اطاعت امر شوهرت کن.

پس از این که جنازه دفن شد، رسول اکرم ﷺ برای آن زن پیام فرستاد که بر اثر این صبری که در اطاعت امر خدا کردی و از خانه بیرون نرفتی، خدا، هم گناهان خودت را آمرزید و هم گناهان پدرت را!!!^۱

حال، آیا این صبر تلخی که این چنین بر شیرین دارد تحمل آن عاقلانه نیست؟ آری ای برادران و خواهران ایمانی!! این باور تان بشود که شما هرگز احدی را خیر خواه تر و مهربان تر از رسول گرامی خالق تان نخواهید یافت! اگر اندکی این تلخی صبر زود گذر را تحمل کنید و پشت پا به تمایلات نفسانی پوچ اندر پوچ خود بزنید و اطاعت از فرمان رسول الله اعظم ﷺ پدر مهربانان بنمایید، به یقین



عزّت و عظمت در این سرا و سعادت و خوشبختی ابدی در آن سرا به دست
خواهید آورد ان شاء الله.

ولی یالاسف که بسیاری از زنان و مردان مسلمان، اعتنایی به فرامین خدا و
رسولش ﷺ در رعایت حقوق خانوادگی نمی کنند و اذیت و آزارهای
طاقت فرسا در محیط خانواده نسبت به یکدیگر دارند و احیاناً شنیده می شود
بعضی از شوهران نسبت به زنانشان دست زدن دارند!! در صورتی که رسول
خدا ﷺ فرموده است:

«من تعجب می کنم از کسی که زنش را می زند و حال آن که او به کتک
خوردن سزاوارتر است تا آن زن».^۱

«گرامی نمی دارد زنان را مگر انسان بزرگوار و اهانت نمی کند آنها را مگر
آدم پست و فرومایه»!

حاصل آن که «صبر بر طاعت» از ارکان اساسی ایمان است و از صبر در
مصیبت دشوارتر و ثواب آن نیز دو برابر است و مع الاسف در میان مسلمانان بسیار
کمیاب است.

درد بزرگ بی صبری

مولای ما امام امیر المؤمنین علی (ع) فرموده است:

۱- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۵۸۶ (نسأ).

«موقعیت صبر برای ایمان بسان موقعیت سر برای بدن است! بدن بی سر

فاقد هر گونه خیر است. ایمان بی صبر هم فاقد هر گونه خیر است!»^۱

صبر در وجود انسان به منزله‌ی ترمز برای ماشین است. ماشین بدون ترمز، خطر آفرین است؛ به کوه و دره و چاله و چاه می زند. در میان جاده‌ها و خیابان‌های پر تردد، افرادی را مصدوم و معدوم می سازد. انسان‌های فاقد نیروی صبر نیز نه فرمان از عقل و شرع می برند و به هنگام طغیان شهوت و غضب، از اقدام به هر خیانت و جنایتی خودداری نمی کنند! در نتیجه، سلب آسایش و امنیت از محیط زندگی کرده مال و جان و ناموس مردم را در معرض خطر قرار می دهند. چنان که می بینیم دنیای کنونی ما به همین درد بی صبری مبتلا گشته و از همه سو ترس و وحشت و اضطراب از جانیان و هوسرانان، جامعه‌ی بشری را فرا گرفته است.

آداب وضو

انگیزه‌ی اصلی تمام عبادات، توجه قلبی به خدا و محصول اصلی تمام عبادات نیز حاکمیت ذکر و یاد خدا در دلهاست! وقتی یاد خدا در قلب استقرار یافت، طبیعی است که آدم حاضر در محضر خدا هیچگاه اقدام به ارتکاب گناهی نمی کند. ما اگر در مقدمات و مقارنات و تعقیبات نماز بیندیشیم می بینیم تمام هدف، تمرین دادن انسان به مستقر ساختن یاد خدا و روز جزا در قلب است! مثلاً



وقتی برای وضو گرفتن می‌نشینیم مستحب است مقداری از آب در دهان بگیریم و آن را بشویم و بگوییم:

(اَللّٰهُمَّ لَقِّنِيْ حُجَّتِيْ يَوْمَ اَلْقَاكَ وَ اَطْلِقْ لِسَانِيْ بِذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ)؛

«خدایا! روزی که دیدارت می‌کنم، به من تلقین کن که در جواب سؤالانت چه بگویم و زبانم را به ذکر و شکر آزاد و روان گردان».

آنگاه از آب مقداری به بینی استنشاق می‌کنیم و می‌گوییم:

(اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّم عَلَيَّ رِيْحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِيْ مِمَّنْ يَشْمُ رِيْحَهَا وَ رُوْحَهَا وَ طِيْبَهَا)؛

خدایا! بوی بهشت را بر من حرام مگردان و مرا از کسانی قرار ده که از بوی خوش بهشت استشمام می‌کنند و به هنگام شستن صورت می‌گوییم:

(اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِيْ يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيْهِ الْوُجُوْهُ وَ لَا تُسَوِّدْ وَجْهِيْ يَوْمَ تَبْيِضُ فِيْهِ الْوُجُوْهُ)؛

«خدایا! روشفیدم کن آن روز که روها سیاه می‌شوند و روسیاهم مگردان آن روز که روها سفید می‌شوند».

دست راست را که می‌خواهیم بشویم می‌گوییم:

(اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِيْ كِتَابِيْ يَمِيْنِيْ وَ اَلْخُلْدَ فِي الْجَنَنِ بِيْسَارِيْ وَ حَاسِبِيْ حِسَاباً يَّسِيْرًا)؛

«خدایا! نامه‌ی اعمالم را به دست راستم بده و جاودانه بودن در بهشت را به



دست چیم عنایت فرما».

به هنگام شستن دست چپ می‌گوییم:

(اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا
مَغْلُولَةً إِلَيَّ عُنُقِي)؛

«خدایا! نامه‌ی اعمالم را به دست چپم و از پشت سرم مده و آن را غل شده

به گردنم مگردان».

موقع مسح سر می‌گوییم:

(اللَّهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ)؛

«خدایا! مرا به دریای رحمت و برکات و عفو ت فرو ببر».

و به هنگام مسح پا:

(اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا
يَرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)؛

«خدایا! بر صراط ثابتم گردان. آن روز که قدم‌ها در آن می‌لغزند و سعی و

تلاشم را در انجام کارهایی قرار ده که تو را از من خشنود می‌سازد ای صاحب جلال

و اکرام».

چنان که ملاحظه می‌فرمایید، تمام اعمال و ضو را با یاد خدا و روز جزا انجام
می‌دهیم. آنگاه به نماز که می‌ایستیم اذان و اقامه را با الله اکبر آغاز و با لا اله الا الله
ختم می‌کنیم. سپس شروع به قرائت سوره‌ی حمد کرده و در آن خدا را به صفات



کمال از ربوبیت توأم با رحمت و صاحب اختیار روز قیامت بودن می ستاییم و در رکوع و سجود هم خدا را تسبیح و تحمید می نماییم.

پس از نماز نیز دست دعا و تضرع به درگاه خدا بر می داریم و انواع حوائج از مادی و معنوی از خدا می خواهیم.

نماز، مایه ی رستگاری

هدف اصلی از تشریع و دستور نماز، استقرار دادن ذکر و یاد خدا در دلهاست و عامل اصلی اصلاح زندگی جامعه ی بشر در هر دو سرا، ذکر و یاد خداست. اگر نماز به صورت واقعیش انجام پذیرد، تمام مفاسد اخلاقی و اجتماعی از جامعه ی بشری ریشه کن می شود و لذا امام صادق علیه السلام فرموده است:

«هر که می خواهد بداند نمازش مقبول شده یا نه، بنگرد که نماز، او را چه قدر از ارتکاب زشتکاری و گناه باز داشته است؛ بداند که به همان قدر از او قبول شده است»^۱.

البته بازداری از گناه هم مراتب و درجات دارد. توقع نداشته باشیم همین که یک بار نماز خواندیم، از تمام گناهان باید باز داشته شده باشیم و اگر نشدیم، پس نماز مابی اثر است. خیر، نماز، حتماً خاصیت گناه زدایی دارد. منتهی تدریج و تکرار مراقبت لازم است و هر نمازی به طور مسلم در حد خود تأثیر در نهی از فحشا و

۱- بحار الانوار، جلد ۸۲، صفحه ی ۱۹۸.

منکر دارد.

این گفته‌ی خداوند حکیم است که:

﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾

و به طور حتم، آدم نماز خوان گنهکار، به خدا و طهارت، از آدم بی نماز نزدیک تر و از شیطان و پلیدی دور تر است! و لذا این تذکر، بار دیگر به عزیزان از جوانان و نوجوانان داده می شود که ای عزیزان! اولاً گناه نکنید! که گناه سبب روسیاهی در دنیا و آخرت است! و حال اگر غرور جوانی و عوامل گمراه کننده بر شما غالب شد و خدا ناخواسته به وادی گناه افتادید، در هر حال که هستید، دست از نماز بر ندارید..! گناه نکنید ولی اگر آلوده به هر گناه هم که شدید نماز را بخوانید! این رشته‌ی باریک بین خود و خدا را پاره نکنید! این یک در آشتی با خدا را به روی خود نبندید که عاقبت از همین در دستی به سوی شما دراز می شود و شما را از لجنزار عصیان نجات می دهد!

به رسول خدا ﷺ گفتند: فلان جوان که در نماز جماعت با شما شرکت می کند

در خفا مرتکب گناهان بزرگ می شود.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

نمازش روزی او را از گناه باز می دارد^۱ و طولی نکشید دیدند او توبه کار و

انسانی متعبد و منظم شده است.



آری یک روز از درون همین آدم نمازخوان گنهکار، ندایی برمی خیزد:

﴿لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۱

«آیا وقت آن نرسیده که دل‌های ارتباط‌دار با خدا به یاد خدا بیفتند و در

برابر او خاشع شوند [و از درِ آشتی با خدا در آیند]...؟

داستان آن جوان غرق در گناه به نام فضیل بن عیاض را شنیده‌ایم که پس از عمری تبهکاری، یک شب از دیوار خانه‌ای بالا می‌رفت دستبری بزند. در همان موقع کسی داخل خانه مشغول تلاوت قرآن بود و این آیه را تلاوت می‌نمود که:

﴿لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...﴾

«آیا وقت آن نرسیده که دل‌ها در پیشگاه خدا خاشع شوند و با خدا آشتی

کنند...؟

تا این صدا به گوش آن دزد بالای دیوار نشسته رسید، تکان خورد و انقلابی در درونش پیدا شد و از خود بیخود شد و گفت: چرا ای خدای من! وقت آن رسیده. از دیوار پایین آمد و با حالی دگرگون، راه بیابان پیش گرفت و توبه کار شد و سرانجام از مشایخ عرفان گردید. فرموده‌اند:^۲

«وقتی نماز واجب می‌خوانی، در وقتش بخوان! مانند کسی که با نمازش وداع

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۶.

۲- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۶۹ (فضل).

می‌کند و آن را آخرین نماز خود می‌داند»^۱.

لزوم آماده بودن

چه خوب است انسان مؤمن به مرگ و عوالم پس از مرگ، طوری آماده باشد که فرضاً اگر از طریقی اطمینان پیدا کرد که یک هفته‌ی دیگر خواهد مُرد، هیچ تغییری در برنامه‌ی زندگی‌اش ندهد و همچنان که عمل به وظیفه‌اش می‌کرد، عمل کند و آماده‌ی زیارت حضرت ملک الموت باشد. زیرا اگر تا به حال مقبول خدا بوده که خوشا به حالش و اگر نبوده که جز تشویش و نگرانی و پریشان حالی اضافه نخواهد کرد. فرموده‌اند:

«بر دنیا صابر باشید و تلخی صبر را تحمل کنید زیرا دنیا در واقع ساعتی بیش نیست که گذشته‌ی دنیا که اکنون نه دردی از آن احساس می‌کنید و نه سروری. آینده هم که نمی‌دانی چگونه است، پس دنیای تو همین ساعتی است که الحال در آن هستی پس در همین ساعت زود گذر بر طاعت خدا صبر کن و از معصیت خدا خودداری نما. چه بسا ساعتی شهوترانی که دنباله‌اش عمری پشیمانی و پس از مرگ نیز عذاب جاودانی خواهد بود. از آن سو ساعتی شکیبایی و خویشن‌داری که پیامش سرور و خوشحالی و سعادت ابدی خواهد داشت»^۲.

پاسخ معنادار امام صادق علیه السلام

۱- جامع السعادات، جلد ۳، صفحه ۳۲۲.

۲- کافی، جلد ۲، صفحات ۴۵۱ و ۴۵۴.



حضرت امام صادق علیه السلام که چون خورشید می درخشید و دل ها را مجذوب خود می ساخت، منصور عباسی از این جریان سخت به خود می پیچید و می گفت: «این جعفر بن محمد، استخوانی است که در راه گلوی خلفا گیر کرده است! نه می شود نفیش کرد [و از شهری به شهر دیگر تبعیدش نمود؛ زیرا هر جا برود، همان جاذبه را خواهد داشت] و نه مجوژی برای قتلش در افکار عمومی مردم می شود ایجاد کرد».^۱

از این رو تقلا و تلاش می کرد که امام علیه السلام را از طریق به دستگاه حکومتش نزدیک کند تا هم مشروعیت حکومتش را در نظر مردم به اثبات برساند و هم شخصیت معنوی امام علیه السلام را لکه دار سازد و از محبوبیت آن حضرت در میان مردم بکاهد و لذا نامه ای خدمت امام فرستاد که:

«شما چرا به ما نزدیک نمی شوید و نزد ما نمی آید آن گونه که سایر مردم [نزدیک] می شوند و می آیند؟»

امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمود:

«نه ما از متاع دنیا چیزی داریم که به خاطر آن از تو بترسیم و برای نگهداری آن به تو نزدیک شویم و نه در پیش تو از آخرت چیزی هست که به خاطر تحصیل آن نزد تو بیاییم و نه تو را در نعمتی می بینیم که برای تبریک و تهنیت پیش تو بیاییم و نه تو خود را در بلا و مصیبتی می بینی که به خاطر آن تو را تعزیت و تسلیت بگوییم

۱- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۶۷.

بنابر این نزد تو بیاییم که چه بکنیم؟

منصور بار دیگر نوشت: آری شما به ما نیازی ندارید ولی ما به شما نیازمندیم. بیایید با ما مصاحبت کنید تا نصیحتمان نمایید. شیطان صفتان گاهی از راه تقدس مآبی آدمی را فریب می‌دهند و شخصیت‌های معنوی را لگه دار می‌سازند. آقا! بحمد الله شما عالمی نافذ الکلام و ملاذ الانام هستید و مردم از شما می‌پذیرند، اگر شما در فلان مؤسسه و سازمان دخالت کنید و بگویید و بنویسید، دین را یاری کرده‌اید و جمعیت‌ها را از ضلالت و گمراهی نجات داده‌اید و...

امام صادق علیه السلام هم که سخن‌شناس و آدم‌شناس است در جواب او یک جمله‌ی کوتاه اما بسیار پر معنا مرقوم فرمود:

(مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا لَا يَصْحَحْكَ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ لَا يَصْحَبُكَ)؛

«کسی که طالب دنیا باشد تو را نصیحت نمی‌کند و کسی که طالب آخرت

باشد، با تو مصاحبت نمی‌کند»!

دنیا داران، دوست دارند تو همیشه بر مسند قدرت و مکنت تکیه زده باشی تا آنها هم در حَوَل و حَوْش توبه نوابرسند. اگر نصیحت کنند و تو را به زهد و بی‌رغبتی به دنیا ترغیب کنند، خودشان از کامروایی محروم می‌شوند. اما آخرت طلبان هم که مصاحبت با تو را مضرّ به حالشان می‌دانند، هرگز به تو نزدیک نمی‌شوند.



آری، سخن، در عین کوتاهی چه شکوه و جلالی دارد! تکان در دل می افکند
و هر خواب رفته‌ای را بیدار می سازد.

منصور وقتی آن جواب کوبنده را از نامه‌ی امام به دست آورد، در حیرت فرو
رفت و با خود و نزدیکانش گفت:

«به خدا قسم معیار و میزان خوبی برای شناختن مردم به دستم داده
است! دنیا طلبان را از آخرت طلبان جدا کرده و به من فهمانده است، آنها که دَور و
بَرِ من می چرخند برای شخص من نیست، برای دنیای من است! و خوب نشان داده
که او مرد آخرت است؛ نه مرد دنیا!»^۱

آری، منصور فهمید که از هیچ راهی نمی تواند امام علیه السلام را خاضع در پیش
خود سازد، تصمیم گرفت آن مشعل فروزان هدایت را - از طریق مسموم کردن -
خاموش گرداند و چنین هم کرد.

محروم از شفاعت

راوی می گوید در ساعات آخر عمر شریفش به عیادتش رفتم. دیدم آن قدر
امام علیه السلام لاغر شده که گویی تنها سر در بدن شریفش باقی مانده. گریان شدم.
فرمود: چرا گریه می کنی؟

گفتم: مولای من! شما را در این حال می بینم متأثرم.

فرمود: تقدیر خدا در باره‌ی بنده‌ی مؤمنش خیر است. اگر مالک مابین مشرق و مغرب شود؛ خیر است و اگر بدنش قطعه‌قطعه هم بشود، باز برای او خیر است. دستور داد همه‌ی بستگانش را کنار بسترش جمع کردند. در آخرین لحظات عمر شریفش نگاهی به چهره‌ی همه افکند و فرمود:

«به یقین، شفاعت ما نمی‌رسد به کسی که نماز را سبک بشمارد»^۱!

توجه دارید که نفرمود تارک الصلوة و بی نماز مشمول شفاعت نمی‌شود، بلکه فرمود نماز خوانی که نماز را سبک بشمارد! مثلاً گاهی بخواند و گاهی نخواند. یا از اول وقت تأخیر بیندازد و رعایت احترام و ادب به هنگام ادای نماز را ننماید، از شفاعت ما محروم می‌گردد.

آنگاه اسم چند نفر از بستگانش را برد و فرمود: فلان مبلغ پول به فلان شخص و فلان مبلغ به فلان آدم بدهید و... یکی از حضار گفت: آقا! آن کسی که با کارد به شما حمله کرد و می‌خواست شما را بکشد دستور می‌دهید به او پول بدهند؟! فرمود: آیا می‌خواهی من از کسانی نباشم که خدا فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...﴾^۲؛

«پیوندهایی را که خدا امر به برقرار داشتن آن فرمان داده است برقرار



۱- همان، صفحه‌ی ۲.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۱.

می‌دارند...»^۱.

یعنی این کار من «صله‌ی ارحام» است و خدا دستور صله‌ی ارحام داده است...!

وسوسه‌های شیطانی

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ...﴾^۲؛

«ای کسانی که ایمان به خدا و روز جزا آورده‌اید! هشیار باشید که [برخی از همسران و فرزندان دشمن شما هستند! از آنها بر حذر باشید] با وسوسه‌های خاصّ به خودشان فریب‌تان ندهند و از خدا دورتان نسازند...»!

در شأن نزول آیه آمده که در زمان پیامبر اکرم ﷺ مردی از مشرکین در مکه مسلمان شد و تصمیم گرفت از مکه که آن روز دارالکفر بود به مدینه که دارالایمان بود هجرت کند. همسر و فرزندان به دامنش چسبیدند و گفتند ما را به که می‌سپاری و می‌روی؟! می‌خواستند او را از هجرت به سوی خدا و رسولش منصرف گردانند. آیه از جانب خدا نازل شد و به امّت اسلام آگاهی داد تا زنان فریب مردان و مردان، فریب زنان را نخورند. احیاناً مرد می‌خواهد از اموال خود در راه خدا اتفاق کند، زن نمی‌گذارد! زن می‌خواهد با حجاب و عفاف از خانه بیرون

۱- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۲.

۲- سوره‌ی تغابن، آیه ۱۲.

برود، مرد اجازہ نمی‌دهد و او را به بی‌حجابی وامی‌دارد!! در میان اولاد و والدین نیز چنین تقابل در اضلال و اغوا پیش می‌آید.

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ بدانید همانا اموال و اولادتان وسیله‌ی آزمایش شما هستند [تا میان خدا و غیر خدا چگونه داورى خواهید کرد] و نزد خدا اجر عظیم هست [از زیان و خسران بپرهیزید].

دوستی صالح و متعبد داشتم. می‌گفت: من ابتدا چنین نبودم. یک جمله‌ی کوتاه از عالم بزرگواری دگرگونم ساخت. جوان بودم به یکی از آقایان علما در تهران ارادت پیدا کردم و در مجلس وعظ و درس اخلاقش حاضر می‌شدم. به اقتضای سنّ جوانی موی صورتم را می‌تراشیدم! روزی تنها خدمتشان رفتم؛ به صورتم نگاه کرد و با لبخندی به من گفت: تو چرا موی صورتت را می‌تراشی، مگر نمی‌دانی آقایان فقها فتوا به حرام بودن ریش تراشی داده‌اند. گفتم: خانم از ریش خوشش نمی‌آید! تا این را گفتم، با لحنی عتاب‌آمیز به من گفت: عجب من نمی‌دانستم تو دو خدا داری! یک خدا در خانه و یک خدا در آسمان! آن دوست می‌گفت همین یک جمله تکانم داد و به خود گفتم عجب! من تا به حال مشرک بوده‌ام و لاله الاّ الله من دروغ بوده که می‌گفتم من معبود مطاعی جز الله ندارم! از آن روز زندگیم عوض شد و به صراط مستقیم توحید افتادم.

آری خدا می‌گوید:



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ...﴾؛

«مراقب باشید ای مؤمنان! که برخی از همسران و فرزندان شما دشمنان هستند؛ از آنها برحذر باشید...».

زیان‌رسانی حبّ مال و مقام

این گفتار را هم از رسول خدا ﷺ بشنویم:

«مال و جاه دوستی، نفاق را در دل می‌رویاند آنگونه که آب گیاه را می‌رویاند».^۱

منافق، ظاهراً مسلمان است، نماز می‌خواند، مکه می‌رود ولی حبّ مال و جاه در قلبش ریشه دوانیده و شاخ و برگ درخت نفاق، به سراپای جانش پیچیده و او را تا مرز کفر رسانده است! و ما می‌بینیم مردمی برای وزیر و وکیل و رئیس شدن چه کارها و چه خرج‌های سنگینی می‌کنند که هیچ تناسبی با عقاید و اخلاق اسلامی ندارد! این سخن نیز از رسول خدا ﷺ است:

«دو گرگ درنده‌ی خونخوار اگر میان یک گله گوسفند [بی‌چوپان] رها شوند، آن اندازه فساد به بار نمی‌آورند که مال و جاه و دوستی در دین مرد مسلمان به بار می‌آورد».^۲

۱- المحجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۴۰.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۴۱.

مردی در میدان جهاد در رکاب رسول خدا ﷺ کشته شد. زنی برای او گریه می کرد و می گفت: (وا شهیداه)؛ رسول اکرم ﷺ فرمود: تو از کجا می دانی که او شهید شده؟

(لَعَلَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَغْنِيهِ أَوْ يَبْخُلُ بِمَا لَا يَنْقُصُهُ)؛

«شاید او سخنانی که نافع به حالش نبوده می گفته و یا از انفاق آنچه که نقصی به او وارد نمی کرده بخل می ورزیده است».^۱

یکی از اسرار انفاق مال

از جمله اسرار روحی انفاق که بزرگان از علمای اخلاق فرموده اند توحید در محبت است. انسان موحد واقعی کسی است که جز خدا محبوبی نداشته باشد و محبت هر کس و هر چیز دیگری تحت الشعاع محبت او قرار گیرد. هر محبوبی، از هر قبیل که هست از مال و مقام و همسر و فرزند و... اگر سر راه انسان آمد و خواست او را از محبوب اصلیش که خدا و خالق اوست برگرداند، انسان مؤمن موحد، او را از سر راهش کنار می زند و روبه سوی خالق محبوبش می رود و اگر او دستور بدهد، تمام اموالش را که محبوبش هست از خود جدا می کند و فرزند محبوبش را به میدان جهاد می فرستد بلکه بسان ابراهیم خلیل علیهما السلام و اسماعیل عزیزش علیهما السلام را به زمین خوابانده؛ با دست خود کارد بر حلقش می کشد و



می‌گوید: من از جانب محبوبم مأمورم که سرت را بِبُرم!! و اگر لازم شد، جان خودش را هم مقابل نیزه و شمشیر می‌افکند و از این توحید در محبت، احساس لذت غیر قابل توصیف می‌کند.

پس یکی از اسرار انفاق مال - تحت هر عنوان از عناوین الهی که هست - ارائه‌ی توحید در محبت است و نشان می‌دهد که من جز خالقم، محبوب دیگری ندارم! مال و جان و همه چیزم را در راه جلب رضا و خشنودی او فدا می‌کنم! بنابراین، آدمی که حبّ مال، او را از انفاق در راه خدا باز می‌دارد، در واقع، مبتلا به شرک در محبت است و بهره‌ای از توحید محبوب ندارد! چنان که خود حضرت محبوب - عزّ و علا - فرموده است:

«ای پیامبر! بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی بازاری می‌ترسید و مساکن مورد علاقه‌تان، در نظرتان، از خدا و پیامبر و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند و خداوند مردم فاسق منحرف از راه حق را هدایت نمی‌کند».^۱

استغفار پیغمبر اکرم ﷺ و غفلت ما

رسول خدا ﷺ فرموده است:

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

«گاه تیرگی مانند مه بر قلبم عارض می شود و لذا در شبانه روز هفتاد بار

استغفار می کنم».^۱

البته آن تیرگی که در قلب رسول خدا ﷺ پیدا می شود از قبیل تیرگی هایی که از گناهان در دل های ما پدید می آید؛ نیست. زیرا او معصوم و منزّه از این عوارض است! بلکه آن حضرت، بر اثر تماس با ضروریات زندگی از معاشرت با مردم و صحبت با همسران، ساعتی خواب و اندکی تناول خوراک، احساس تیرگی در روح لطیفش می کرد و اشتغال به همان ضروریات! را نوعی انصراف از ارتباط مستقیم با خدایش می دانست و در مقام استغفار و عذر خواهی از خدا بر می آمد که فرموده اند:

(حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ)؛

آنچه را که ابرار، حسنه اش می دانند، همان را مقربان در گاه، سیئه اش می شناسند و در مقام طلب آمرزش بر می آیند. روح، هر چه لطیف تر باشد؛ تأثرش شدیدتر و سریع تر می شود. تقریباً می شود گفت نسبت روح ما با ارواح انبیاء و اولیای خدا ﷺ نسبت کفش ما به شیشه ی عینک ماست. شیشه ی عینک ما بسیار لطیف و ظریف است. اندک گرد و غباری در فضا پیدا شود، یا از هوای سرد داخل هوای گرم بشویم، عینک ما تار شده دیدنی ها را صاف و شفاف نمی بینیم و احتیاج به رفع تیرگی از آن پیدا می کنیم. ولی یک ساعت و دو ساعت در میان خیابان های

۱- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ی ۱۷.



پراز سنگ و خاک راه برویم احساس تیرگی در روی کفش خود نمی‌کنیم! ارواح انبیا و اولیا علیهم‌السلام آن چنان لطیف و ظریف است که با کمترین برخورد با ضروریات زندگی - که موجب اندکی توجّه به غیر خدای می‌گردد - احساس تیرگی در روح و قلب خود می‌کنند و با دستمال استغفار آن تیرگی را از صفحه‌ی آینه‌ی قلب و شیشه‌ی عینک دل می‌زدایند!

باید به سراغ قلب خود برویم و ببینیم چه وضعی به خود گرفته است. در این موقع است که خواهیم دید از شدّت فرو رفتگی در لجنزار شهوت و غفلت، دل ما گل شده است. آفتاب جان، منکسف*، ماه قلب ما منخسف* گشته است و مع الأسف که با این وصف، نه تنها استغفار روزانه نداریم. بلکه استغفار هفتگی و ماهانه هم نداریم!! سال بر ما می‌گذرد و یک توبه‌ی جدّی، یک استغفار واقعی از زبان جان ما بر نمی‌خیزد و از شدّت عجب و غرور، التماس دعایی هم از پاکان عالم نمی‌نماییم و حال آنکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علاوه بر استغفار دائمی خود از فقرای مهاجران درخواست می‌کرد در حقّ من دعا کنید و از خدا بخواهید که مرا به حال خودم وانگذارد.

(كَانَ يَسْتَنْصِرُ بِدُعَاءِ قُرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ)؛

که ای زن در دعاها یادم آور

در هر پیرزن می‌زد پیامبر

*منکسف: خورشید گرفته.

*منخسف: ماه گرفته.

بین تا خود چه کار سخت افتاد

که خواهد آفتاب از ذره امداد

مناجات پیغمبر اکرم ﷺ

از جناب امّ سلمه همسر پیامبر اکرم ﷺ نقل شده:

در ساعتی از شب بیدار شدم. آن حضرت را در بستر خوابش ندیدم! برخاستم که سراغی از ایشان بگیرم. متوجه شدم در گوشه‌ی حجره ایستاده، دست به دعا می‌گرید و ضمن مناجاتش با خدا می‌گوید:

(إلهی لا تکلنی الی نفسی طَرْفَةَ عَیْنٍ أَبَدًا)؛

«خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به حال خودم وامگذار!»

از آن حال و آن گفتار متأثر شده و گریستم. به صدای گریه‌ام مناجاتش را قطع کرد و سوی من آمد و گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: یا رسول الله! شما با آن مکرمات که در پیش خدا داری این چنین دعا می‌کنی! پس وای بر حال ما که چه وضعی خواهیم داشت! فرمود: چگونه این چنین دعا نکنم و حال آنکه جناب یونس پیامبر ﷺ یک لحظه به حال خود رها شد آن ترک اولی از او صادر گشت که محکوم به زندان در شکم ماهی شد! پس باید دائماً در حال تضرّع به درگاه خدا باشیم که در یک لحظه به حال خود رها نشویم که می‌افتیم.^۱

ناله و تسییح و روزه ساز کن

چون چنین شد ابتهال* آغاز کن

۱- بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۷.

* ابتهال: تضرّع و زاری.



ناله می کن کای تو علام الغیوب زیر سنگ مکر بد ما را مکوب
 یا کریم العفو یا ستار العیوب انتقام از ما مکش اندر ذنوب
 گر سگی کردیم ای شیر آفرین شیر را مگمار بر مازین کمین
 خردمندان عالم پیوسته مراقبند دنبال هر سیئه، حسنه ای توأم با ندامت انجام
 بدهند تا با نور آن، ظلمت سیئه را بزدایند. پایان خوش آن سرا از آن آنهاست که:

﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا﴾

باغ ها و بوستان های جاودانه است که داخل می شوند؛ اما نه تنها خودشان
 بلکه:

پدران و همسران و فرزندان نیکوکارشان نیز به شرط صالح بودن همراه آنان
 داخل آن جنّات عدن می شوند. محفل خانوادگی همانگونه که در دنیا شیرین ترین
 محافل است در بهشت نیز چنین است ولی به شرط اینکه با هم متناسب از جهت
 ایمان و عمل باشند و گرنه کافران و فاسقان، تناسبی با مؤمنان ندارند اگر چه پدر و
 فرزند و برادر و خواهر باشند رابطه های نسبی آن روز از بین می رود و دیگر محبّتی
 بینشان نمی ماند تا پدر بهشتی از فراق فرزند دوزخیش ناراحت شود. به جناب نوح
 پیامبر علیه السلام گفتند: پسر کافرت را رها کن. حرف او راهم نزن، او با تو هیچگونه
 رابطه ی روحی ندارد. نه از وصال یکدیگر لذّتی می برند و نه از فراق همدیگر
 احساس ناراحتی می کنند.

بت پرستی که حق پرست شد

یکی از صلحا گوید که من با جماعتی سفر دریا داشتم. وسط دریا که رسیدیم؛ دریا طوفانی شد و سرانجام به جزیره‌ای افتادیم. آنجا جوان سیاه پوستی را دیدم بتی را تراشیده و آن را می‌پرستد! کنارش نشستم و گفتم: ای عزیز! این بت سزاوار پرستش نیست! گفت: پس سزاوار پرستش چیست؟ زبانش عربی بود. گفتم:

آن کس سزاوار پرستش است که این زمین و آسمان و کوه و دریا و بیابان، تحت حکومت او و ذره‌ای از ذرات عالم از سیطره‌ی علم و دانش او خارج نیست. او گفت: آخر از آن معبود که می‌گویی پیام و کلامی هست؟ گفتم: بله و شروع کردم آیاتی از اواخر سوره‌ی مبارکه‌ی حشر را خواندم:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۖ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ
الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

من این آیات آسمانی را می‌خواندم او گوش می‌داد و می‌گریست. دیدم مانند آدم تشنه‌ی گرمادهای که به آب سرد و زلالی رسیده باشد؛ از شنیدن آیات الهی دل و جان تازه می‌کند و لذت می‌برد. انقلاب حال عجیبی درش پیدا شد. رو به من کرد و گفت: دین خودت را به من عرضه کن که متدین به دین تو گردم. من شهادتین تلقینش



کردم. مسلمان شد. احکام نماز و عبادت یادش دادم. با من مأنوس شد و با ما در کشتی نشست. این جوان تازه مسلمان، چنان با خدا گرم گرفته و عرض اخلاص و بندگی می کرد که تمام سرنشینان کشتی را متوجه خود ساخته بود. شب شد و ما بعد از انجام فرایض، رو به خوابگاه خود رفتیم. او با نظر تعجب به ما نگاه کرد و گفت: می خواهید چه بکنید؟ گفتم: می خواهیم بخوابیم. گفت: آیا معبود شما هم می خوابد؟ گفتم: نه،

﴿...لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ...﴾؛^۱

او هرگز نمی خوابد؛ او حیّ قیوم است و برای همیشه بیدار و هوشیار است. جمله ای گفت که بیچاره ام کرد. گفت: بد بنده هایی هستید شما! چگونه رواست؛ آن مولا بیدار باشد و شما در محضرش بخوابید؟

بده انصاف کی روا باشد خواجه بیدار و بنده اندر خواب

این حرف او سخت تکانم داد و آتشی به جانم افکند و به خود گفتم: ببین، این، بیش از یک روز نیست که با خدا آشنا شده است، آن چنان عظمت و جلالت خالق در جانش نشسته که تو پس از یک عمر خداپرستی نتوانسته ای این چنین معرفتی به دست آوری. او گناهی مرتکب نشده و اسائهی ادبی از او در محضر خدا صادر نگردیده است. در عین حال از هیبت او خوابش نمی برد! پس چگونه خوابش می برد آن کسی که سراپا غرق در گناه است و ذمه اش مشغول به حقوق الناس؛ کینه ها و بغض و عداوت ها و حسدها از برادران مؤمن در دل دارد و آسوده می خوابد! آیا هیچ نمی ترسد که ناگهان طومار اجل در

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

هم بییچد و نفس در گلویش گیر کند و غوغای عقبات پس از مرگ فرا برسد؟ آدم محکوم به مرگ را بگویند فردا ساعت پنج صبح دارت می‌زنند و اعدامت می‌کنند؛ از وحشت خوابش نمی‌برد با اینکه یک ساعت و نیم ساعت بیشتر زجر نمی‌کشد و بعد راحت می‌شود آیا بانگ بیدارباش پیامبران خدا ﷺ و آیات لرزاننده‌ی قرآن را شوخی و بازی تلقی کرده‌ایم که این چنین غرق در گناهیم و آسوده خوابیده‌ایم؟!

باری، آن جوان تازه مسلمان، تمام شب مشغول عبادت و راز و نیاز با خدا بود. من هم از مشاهده‌ی حال او انقلاب حالی یافتم و به عبادت پرداختم تا سپیده‌ی صبح دمید؛ دیدم، او حالش پریشان شد و لرزه بر اندامش افتاد! دویدم سرش را روی زانویم گذاشتم و دیدم آثار مرگ در چهره‌اش ظاهر گشت و پس از لحظاتی در آغوش من جان سپرد. سخت متأثر شدم. جنازه‌اش را تجهیز کردیم و چون کسی که در دریا بمیرد، به جای تدفین، چیز سنگینی به پایش می‌بندند و در میان دریا می‌افکنند، ما هم چنین کردیم و شب او را در خواب دیدم میان باغی سبز و خرّم وسط قصری مجلّل روی تختی مزین نشسته و صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و صفوی از ملائکه مقابلش ایستاده‌اند! او تا چشمش به من افتاد این آیه را خواند:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛

شیعه و دشنام‌گویی؟!



گروه‌های مخالف مذهب شیعه، ما را مورد اعتراض قرار می‌دهند که چرا شما به برخی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ دشنام می‌دهید؟! ما در جواب می‌گوییم ما به کسی دشنام نمی‌دهیم. دشنام دادن از اخلاق زشت فرومایگان است. انسان مؤمن تربیت شده در مکتب قرآن، اجلّ و اکرم از این است که زبانش آلوده به دشنام گردد! قرآن کریم حتّی از دشنام دادن به بت‌ها که معبود باطل بت پرستان است نهی کرده و فرموده است:

«هیچگاه بت‌ها و معبودهای مشرکان را که به جای خدا می‌پرستند دشنام ندهید. مبدا آنها نیز از روی ظلم و جهل، خدا را دشنام دهند».^۱

امام امیر المؤمنین (علیه السلام) در جنگ صفین شنید لشکریانش به لشکریان معاویه دشنام می‌دهند فرمود:

«من خوش ندارم شما دشنام‌ده باشید»!^۲

ما هم به تبعیّت از قرآن و امامان معصومان (علیهم السلام) به کسی دشنام نمی‌دهیم؛ بلکه باز هم به تبعیّت از قرآن کریم به ظالمان لعنت می‌کنیم که فرموده است:

﴿...أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۳

«لعنت» غیر دشنام است! لعنت به معنای طرد از رحمت است و دور ساختن

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۸.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۷.

۳- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۸.

از مقام قرب الهی که مستلزم محرومیت از تمام سعادت‌هاست. ما که بر ظالمان لعنت می‌کنیم، یعنی از خدا می‌خواهیم آنها را از رحمت همه‌جانبه‌ی خود در دنیا و آخرت محروم گرداند و این، هیچ‌گونه ارتباطی با فحش و دشنام ندارد که از ردائیل خلّقیّه و از خوی‌های زشت افراد غیر مؤمن است. ما ظالم بودن برخی از اصحاب پیامبر را از طریق تاریخ قطعی شناخته‌ایم و لزوم لعنت بر ظالمان را هم از طریق روشن قرآن به دست آورده‌ایم. پس کار ما یک کار عقلانی و قرآنی است که هم عقل، حاکم به اظهار تنفر و انزجار از ظالمان است و هم قرآن دستور لعن بر ظالم را می‌دهد و می‌فرماید:

﴿...يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۱

«...خدا بر آنها لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز بر آنها لعنت می‌کنند».

مفهوم توکل

برخی خیال می‌کنند مراد قرآن از توکل دعوت به تعطیل کسب و کار و ترک فعالیت در زندگی است، در صورتی که این اشتباه بزرگ نشأت گرفته از نشناختن معنای توکل است. توکل یعنی وسایل و اسباب عادی را در رسیدن به مقاصد زندگی، کافی و مؤثر مستقلّ ندانستن؛ بلکه اراده‌ی خدا و تقدیر او را در اثرگذاری هر وسیله و سببی، لازم و واجب شناختن که اگر او نخواهد، هیچ وسیله و سببی



اثر گذار در زندگی نخواهد بود.

لذا انسان متوکل، در عین توسل به اسباب و وسایل، دست به دامن مسبب الاسباب می زند و از او در اثر گذاری آنها مدد می خواهد.

در موقع بیماری به طبیب مراجعه می کند و از او نسخه می گیرد، از دارو فروش دارو گرفته و آن را طبق دستور تناول می کند. ولی از خدا می خواهد که نیروی تشخیص بیماری به طبیب و شناخت دارو به دارو فروش و خاصیت اثر گذاری را به دارو عنایت فرماید که در صورت فقدان یکی از این سه، او بهبود نخواهد یافت! انسان متوکل، نه خود را بی نیاز از اسباب می داند و نه مستغنی از مسبب الاسباب. او نه عالم را جدا از خدا می بیند و نه خدا را جدا از عالم؛ بلکه معتقد است که فاعل اصلی در عالم هستی خداست! منتهی خدا، مشیت و خواستش به این تعلق گرفته که تمام کارها را از طریق علل و اسباب به جریان بيفکند. تندرستی را از طریق تشخیص طبیب و اثر گذاری دارو در بدن بیمار ایجاد نماید. نان را از طریق شخم زدن زمین و افشاندن دانه در دل خاک و آبیاری کردن و آنگاه آرد و خمیر ساختن و در تنور آتش پختن به دست گرسنگان برساند.

در قرآن کریمش می فرماید:

«آیا هیچ دربارهی آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟ آیا شما آن را

می رویانید یا ما می رویانیم»^۱.

۱- سوره ی واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴.

«اگر بخواهیم، آن را [در دل خاک] می‌پوسانیم...»^۱

البته شما باید دست به کار حرث* و کشت بشوید. زمین را بشکافید و بذرافشانی و آبیاری بنمایید. ولی ایجاد روح نباتی در پیکر آن دانه‌ی در دل خاک رفته، کار شما نیست. آن از جانب ماست. اگر امداد غیبی ما همراه با فعالیت شما نباشد، طرفی نخواهید بست و حظّی نخواهید برد.

«آیا در باره‌ی آبی که می‌نوشتید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر نازل

می‌کنید یا ما نازل می‌کنیم؟»^۲

«اگر بخواهیم، آن را تلخ و شور می‌سازیم...»^۳

آنگاه شما چه می‌کنید؟ نه آسمان از آن شما و نه زمین نوکر جان‌نثار شماست! اگر بخواهیم نه از آسمان باران می‌ریزیم و نه از زمین آب می‌جوشانیم. آنجاست که:

«تعجب کنان می‌گویند به راستی که ما زیان کرده‌ایم بلکه به کلی ما محروم

گشته‌ایم»^۴.

حلال‌طلبی از جمله‌ی واجبات

۱- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۶۵.

*حرث: کشتکاری.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۶۸ و ۶۹.

۳- همان، آیه‌ی ۷۰.

۴- سوره‌ی واقعه، آیات ۶۵ تا ۶۷.



همدوش با دانش طلبی، حلال طلبی از مجرای کار را فریضه و واجب بر هر مسلمانانی دانسته است.

عبادت دارای ده جزء است و نه جزء از عبادت دنبال کار رفتن و تأمین معیشت از مجرای حلال نمودن است. نماز صبح را که خواندید از ابتدای روز به تحصیل رزق از طریق حلال بپردازید!

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده است:

«من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد، دشمن دارم. کسی که درباره‌ی دنیایش تنبل است، برای آخرتش تنبل تر خواهد بود».^۱

از حضرت امام کاظم علیه السلام منقول است:

(إِنَّ اللَّهَ لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ التَّوَّامَ الْفَارِغَ)؛^۲

«خداوند، بنده‌ی پر خواب بیکار را دشمن دارد»!

آدم پر خور و پر خواب مبعوض خداوند است. بزرگان گفته‌اند کم بخور، کم بخواب و کم حرف بزن! در این صورت است که یک آدم درست و حسابی خواهی شد. قرآن کریم درباره‌ی مردان الهی فرموده است:

«آنها، مردانی هستند که سوداگری‌های دنیا آنها را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز

۱- کافی، جلد ۵، صفحه‌ی ۸۵.

۲- همان، صفحه‌ی ۸۴.

باز نمی‌دارد و مشغولشان نمی‌سازد...»^۱

نفرموده که دنبال کسب و کار و تجارت نمی‌روند! بلکه فرموده است تجارت و کسب و کار، آنها را از نماز و یاد خدا غافلشان نمی‌گرداند؛ در عین اشتغال به کسب و کار و تجارت، تا صدای اذان به گوششان رسید، دست از همه کار خود برمی‌دارند و سوی نماز و اطاعت امر خدا می‌شتابند.

عمر معین، رزق مقدر

امام کاظم علیه السلام فرمودند:

ای هشام! صاحبان عقل و خرد نسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت راغبند؛ زیرا دانسته‌اند که هم دنیا طالب و مطلوب انسان است و هم آخرت و بنابر این فهمیده‌اند که اگر کسی طالب آخرت باشد، دنیا طالب او خواهد بود تا رزق مقدر او را به او برساند و اگر کسی طالب دنیا باشد، آخرت در طلب او خواهد بود و مرگ به او خواهد رسید و دنیا و آخرتش را تباه خواهد کرد.^۲

در توضیح این حدیث شریف عرض می‌شود: انسان به تقدیر خدا مدت عمر معینی دارد و طبعاً رزق مقدری هم به موازات مدت عمرش باید به او برسد تا آن مدت مقدر را زنده بماند. بنابر این، دنیا روی تقدیر خدا دنبال انسان می‌دود تا روزی مقدر او را به او برساند. از آن سو آخرت هم در تعقیب انسان است تا مرگ را

۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۷.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ی ۱۸.



به او برساند و او بیش از مدّت مقدرّ زنده نماند. پس اگر انسان در مدّت عمرش در طلب آخرت باشد که زندگی آنجا را رونق داده و آبادش کند، دنیا هم به هر نحوی است خود را به او می‌رساند و روزی مقدرّ او را به دستش می‌دهد! در نتیجه، او، هم بهره‌ی خود را از دنیا گرفته و هم به آخرت با رونق و آبادی رسیده است. اما اگر در تمام مدّت عمرش علی‌الدوام در طلب دنیا و در فکر رونق دادن به زندگی دنیایش باشد، در همان حال که با حرص و ولع تمام به دنبال آرزوهای حاصل نشده‌اش می‌دود، مرگ مقدرّ فرامی‌رسد، در نتیجه، نه به آرزوهای دنیایی‌اش رسیده و نه زندگی آخرتش را تأمین کرده است.

﴿...حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

«...در دنیا و آخرت زیان کار شده است و این زیان آشکاری است».

بدگمانی به روزی‌رسان!

(يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ غَيِّي وَلَا أَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ)^۲

ای فرزند آدم! توبه حقیقت، بنده‌ی من باش و از من به دیگری نپرداز. اطمینان به تو می‌دهم که بی‌نیازت سازم و حتّی به کارت تو را وانگذارم. از راهی که هیچ احتمال نمی‌دهی امر معاش را تأمین نمایم. احیاناً دیده می‌شوند افرادی که کار پر درآمدی ندارند اما زندگی‌شان خیلی ساده و آسان و بی‌دردسر

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۳.

می‌گذرد. از آن طرف کسانی هم دیده می‌شوند که شغل‌های پردرآمد دارند اما آسایش و آرامشی در زندگی ندارند! اینها همانها هستند که خدا نظر لطف خود را از آنها برداشته و آنها را واگذار به کارشان کرده که علی‌الدوام بدوند و جان بکنند و هیچگاه هم روی خوش از زندگی نبینند که ذیل همان حدیث فرمود:

ای فرزند آدم! اگر مرا به حساب نیآوری و تکیه به کار و کاردانی خود بنمایی؛ من هم قلب تو را پر می‌کنم از اشتغال به دنیا و واگذار به کارت می‌کنم^۱ و از همه سو درهای پیچیدگی در زندگی به رویت می‌گشایم که علی‌الدوام بدوی و هیچ‌گاه هم آسایش نبینی. چنان که می‌بینیم امروز دنیا، دنیای کار و دنیای فعالیت است. مردم همه در حال دوندگی و سرگرم فعالیت هستند. با حرص و ولع تمام شب و روز می‌دوند اما نه آسایش جسمی دارند و نه آرامش روحی! نه اعصاب آرام دارند و نه فکر بی‌دغدغه و بی‌اضطراب! همیشه محتاجند و همیشه نالان! دل‌ها پر شده از حب دنیا و کارها شده خدا و رزاق مردم! هر کسی چشم خود را به کار خود دوخته و از کار روزی می‌طلبد!! یکی ماشین را روزی رسان خود دیده و می‌کوشد از زیر چرخ‌های اتومبیل نان خود را بیرون بکشد و دیگری چشم به کفّهی ترازو دوخته و یا رزاق می‌گوید و... آنچه که اصلاً به حساب نمی‌آید، همان خداست!! امام سید السّاجدین علیه السلام در یکی از دعاهای صحیفه به خدا عرض می‌کند:



(اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ وَفِي آجَالِنَا بِطُولِ الْأَمَلِ حَتَّى اتَّمَسْنَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ الْمَرْزُوقِينَ)؛^۱

«پروردگارا! تو ما را در روزی‌هایمان به بدگمانی و سوء ظن [باور نداشتن این که روزی از جانب تو است] مورد آزمایش قرار داده‌ای تا این که روزی‌های تو را از روزی خواری طلب می‌کنیم»!

با این که خودت گفته‌ای:

رزق شما [و آنچه که به آن وعده داده شده‌اید] در آسمان است^۲ و حتی قسم خورده‌ای که:

«قسم به پروردگار آسمان و زمین، این وعده‌ی من حق است [و خالی از شک و تردید] آنگونه که سخن گفتن هر سخنگو در حین سخن گفتن حق [و خالی از شک و تردید] است».^۳

تأثیر قرآن بر دل باصفا

از اصمعی که از ادبای معروف است نقل شده:

من در بیابان می‌رفتم. به مردی اعرابی (بیابان نشین) رسیدم که سوار بر شتری بود و نیزه‌ای در دست داشت. به من گفت: تو از کجا می‌آیی؟ گفتم: از شهری که کلام خدا در

۱- دعای ۲۹.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

۳- همان، آیه‌ی ۲۳.

آن خوانده می‌شود.

گفت: از آن کلام می‌توانی برای من بخوانی؟!

گفتم: بله و شروع کردم به خواندن سوره‌ی ذاریات. تا به این آیه رسیدم:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾

«رزق شما در آسمان است...».

او از شنیدن این آیه تکان خورد و به فکر فرو رفت!

پس از لحظاتی با چهره‌ای برافروخته گفت: دوباره این را بگو. آیه را خواندم. خوب گوش داد و گفت: این کلام خدای ماست. گفتم: آری، این کلام خدای ماست. دیدم از شتر پیاده شد و آن را نحر* کرد و گوشتش را در میان رهگذران تقسیم کرد و نیزه‌اش را هم شکست و به راه افتاد!! عملاً نشان داد که وقتی خدای من عهده‌دار روزی من شده، احتیاجی به نیزه و شتر ندارم.

من تعجب‌کنان به او می‌نگریستم و او می‌رفت. با خود می‌اندیشیدم که این کلام

خدا چه اثری در او گذاشت و او را دلگرم به وعده‌ی خدا کرد.

این ماجرا گذشت. در موسم حج که مشغول طواف کعبه بودم، صدای ضعیفی به گوشم رسید که کسی صدایم می‌زند. توجه کردم و دیدم مردی ضعیف و لاغر اندام و بی‌حال در پای دیوار کعبه افتاده است. جلو رفتم و با دقت در چهره‌اش نگاه کردم.

گفت: مرا می‌شناسی؟

*نحر: کشتن شتر همانند ذبح گوسفند.



گفتم: تو همان نیستی که در بیابان دیدمت؟!*

گفت: آری، من همانم که دیوانه‌ی گفتارش شدم. ماجراها بر من گذشت و اینک پای دیوار خانه‌اش افتاده‌ام. کنارش نشستم.

گفت: از آن سخنش که آن روز برای من خواندی باز تتمه‌ای* داری؟

گفتم: آری. دنباله‌ی همان آیه را خواندم که می‌فرماید:

﴿قَوْرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ﴾؛

«قسم به پروردگار آسمان و زمین که وعده‌ی من حقّ است...».

او این جمله را که شنید، ناله‌ای کرد و با حالی دگرگون گفت: عجب! بندگانش وعده‌اش را قبول نکرده‌اند ناچار شده برای آنها قسم بخورد که وعده‌ی من حقّ است و راست می‌گویم. این جمله را گفت و روی زمین افتاد. سه بار این جمله را تکرار کرد و جان سپرد!^۱

آری، این نمونه‌ای از تأثیر کلام خدا در دل‌های با صدق و صفاست. البته آن کار او - که شتر را کشته و نیزه‌اش را شکسته و خود را از وسایل عادی تأمین معاش تهی دست ساخته - کار درستی نبوده است! ولی حال اثرگیری از آیات قرآن و کلام خدا شرف و فضیلت بسیار بزرگ و قابل تقدیر است. متتها باید در محدوده‌ی حدود شرع و عمل به احکام دین آن را بارز ساخت. ولی تأسّف آور این که ما چنان

*تتمّه: دنباله.

۱- تفسیر کشاف، جلد ۴، ذیل سوره‌ی ذاریات، صفحه‌ی ۱۷.

دلبستگی به شئون زندگی مادی در جان خود می‌یابیم که از شنیدن اینگونه تحولات روحی، آن چنان احساس سنگینی می‌کنیم که آنها را غیر قابل باور می‌انگاریم و از در انکار وارد می‌شویم. البته این نیز درست نیست و باید به خود بگوییم:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر شیر

تنها قرآن کریم سند رسالت انبیاء علیهم السلام

پیروان هیچ یک از ادیان آسمانی، دلیلی بر نبوت و رسالت هیچ کدام از پیامبران الهی ندارند جز امت اسلام پیرو حضرت محمد صلی الله علیه و آله که از طریق آیت جاودانه‌ی قرآن، ابتدار رسالت آسمانی آورنده‌اش را و سپس رسالت انبیای سلف را با آیات و معجزاتشان اثبات می‌کند و گرنه دنیای مسیحیت مثلاً از چه راهی می‌توانند اثبات کنند که عیسی بن مریم علیه السلام پیامبر مبعوث از جانب خدا بوده است؟ تنها مطلب مسلمی که از طریق تاریخ متواتر قطعی به دست آمده این است که دو هزار سال قبل، شخصی به نام عیسی^۱ مسیح ادعای نبوت کرده است. این یک واقعیت مسلم قطعی است اما آیا او در ادعای خود صادق بوده یا نه؟ آیا او برای اثبات صدق ادعای خود آیت و معجزه و امر خارق العاده‌ای هم داشته یا نه؟ هیچ دلیل متقن* و قابل اعتمادی بر تحقق این دو مطلب در دست نیست!

*متقن: محکم و استوار.

تنها قرآن، این سند دست نخورده‌ی آسمانی است که اخبار از نبوت و رسالت عیسی^۱ مسیح می‌کند و می‌گوید:

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...﴾^۱

«مسیح پسر مریم تنها هویت آسمانیش این است که [رسول و فرستاده‌ی خداست و پیش از او نیز رسولانی آمده و رفته‌اند...].»

آنگاه عقاید انحرافی نصاری^۲ درباره‌ی عیسی^{علیه السلام} را نقل و تخطئه می‌کند و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...﴾^۲

«به طور مسلم کافر شده‌اند آن کسانی که گفته‌اند خدا همان مسیح پسر مریم است...».

«...نصاری^۳ گفتند: مسیح پسر خداست...».

گروهی او را خدا و گروهی پسر خدا می‌دانستند و گروه دیگر، امرنا معقول تثلیث^{*} را معتقد بودند و می‌گفتند: خدا سه تا و در عین سه تا، یکی است. پدر، پسر، روح القدس سه تایی یک خدا هستند و خدا تکفیرشان کرده و فرموده است:

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۵.

۲- همان، آیه‌ی ۱۷.

۳- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۳۰.

* تثلیث: سه گانگی.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾؛^۱

«به یقین کافر شده‌اند آنها که گفته‌اند خدا سومین از سه تاست...».

﴿...لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ...﴾؛^۲

و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

«...نگویید [خدا] سه تاست! خودداری کنید [از این سخن] که خیر شما در این

است؛ همانا الله است که معبود یگانه است...»!

حالا اگر نصارای زمان بگویند خیر ما چنین اعتقادی درباره‌ی عیسی علیه السلام نداریم که او را خدا یا پسر خدا بدانیم و... می‌گوییم ما که قبلاً گفتیم شما هیچ دلیل متقن قابل اعتمادی راجع به شخصیت عیسی علیه السلام و معتقدات نصارای پیشین نسبت به عیسی در دست ندارید. تنها محور مُعْتَمَد در این باب، قرآن است و بس! و شما منحصرأ باید از زبان قرآن بشنوید که عیسی علیه السلام را چگونه معرفی می‌کند و اعتقادات باطل یهود و نصاری را درباره‌ی او چگونه بیان می‌نماید.

عجیب اینکه مسئله‌ی مصلوب* شدن و کشته شدن مسیح از مسلمات در آیین مسیحیت به حساب آمده و شکل صلیب و دار، شعار بارز کنونی‌شان می‌باشد و اساساً بر حسب گفته‌ی اهل تحقیق، از اناجیل چهارگانه‌ی کنونی مسیحیان

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۳.

۲-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۱.

*مصلوب: به دار آویخته شدن.



استفاده می‌شود که آنها عیسی را به عنوان پیامبری که از جانب خدا برای ارشاد و هدایت بشر آمده باشد نمی‌شناسند!! بلکه او را پسر خدا و یکی از خدایان سه‌گانه می‌دانند که هدف اصلی از آمدن او به این جهان، این بوده که فدای بشر بشود و با کشته شدنش گناهان آدمیان را بشوید و آنها را از عذاب جهنم برهاند!

بنابراین، آن عیسی و مسیحی که مسیحیان ادعایی، او را می‌ستایند و خود را منتسب به او می‌دانند - از نظر قرآن - اصلاً وجود خارجی ندارد! آن عیسی و مسیحی که قرآن نشان می‌دهد پیامبری از پیامبران خدا بوده و از مادرش مریم علیها السلام بدون پدر، از دم روح القدس متکون شده و برای اثبات منصب رسالتش، آیات و خوارق عاداتی از قبیل سخن گفتن در گهواره و زنده کردن مرده‌ها و... داشته و سرانجام، مصلوب و مقتول نشده بلکه به اراده‌ی خدا به عالم بالا رفته است و از خصایص ممتاز وی از نظر قرآن اینکه او مبشر یعنی بشارت دهنده به آمدن رسول الله اعظم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده است که می‌فرماید:

«به یاد آور این مطلب را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده‌ی خدا هستم به سوی شما، در حالی که حقیقت تو را پیش از خودم را تصدیق می‌کنم و به آمدن رسولی بعد از خودم که نامش احمد است بشارت می‌دهم...»^۱

پس ما مسلمانان پیرو قرآن، آن عیسایی را به پیامبری و رسالت از جانب خدا

۱- سوره‌ی صف، آیه‌ی ۶.

می‌شناسیم که مبشر رسالت احمد محمد ﷺ است.

در واقع، عیسوی و مسیحی واقعی ما هستیم که بشارت حضرت مسیح علیه السلام را تصدیق کرده و به رسالت حضرت احمد علیه السلام معتقد گشته‌ایم و دین مقدس او را که اسلام است پذیرفته‌ایم؛ نه آنان که مبشر بودن حضرت مسیح را تصدیق نکرده و رسالت حضرت احمد علیه السلام را نپذیرفته‌اند و متدین به دین اسلام نشده‌اند.

این کلام قاطع خداوند حکیم را از قرآن کریمش بشنوید که نحوه‌ی برخورد مسلمانان را با نصاری در هر زمان مشخص می‌کند.

«بگوئید ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به آنچه به ما نازل شده [قرآن] و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از سوی پروردگارشان داده شده است. ما جدایی در میان آنها قائل نمی‌شویم همه را پیامبران مبعوث از جانب خدا می‌دانیم [و در برابر فرمان خدا تسلیم می‌باشیم، حال، اگر آنها هم به آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند] محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان خاتم الانبیا و قرآن را تنها کتاب هدایت در زمان حال بشناسند [هدایت یافته‌اند] و به صراط مستقیم حق افتاده‌اند [و اگر سربیزی کنند] و معتقدات شما را نپذیرند [از حق جدا شده و در نقطه‌ی مقابل شما قرار گرفته‌اند...].^۱»

چرا ای مدیران سیمای جمهوری اسلامی! کلیسا و مسجد را در صفحه‌ی

۱- سوره‌ی بقره، آیات ۱۳۶ و ۱۳۷.



تلویزیون طوری نشان می‌دهید که مردم چنین گمان کنند که هر دو جا، معبد است یکی معبد نصاری و دیگری معبد مسلمانان است! گروهی در کلیسا خدا را عبادت می‌کنند و گروهی در مسجد! هر دو گروه در راه حق حرکت می‌کنند و روبه خدا می‌روند! آیا این خیانت در ارائه‌ی راه دیانت نیست؟ هم خیانت به مسیحیان است که آنها را در گمراهی نگه داشتن و از شناخت راه حق بازداشتن است و هم خیانت به نسل جوان و ناآگاه از مسلمانان است که مسیحیت و اسلام را دو راه همگون از دین حق می‌پندارند! چنان که نظیر همین شبهه افکنی را در مورد شیعه و سنی داریم!! آنجا هم برنامه‌ها را طوری ارائه می‌دهند که بی‌خبران گمان می‌کنند تشیع و تسنن، دو مذهب حق از دین اسلام است و هر دو، حرکت در مسیر حق. در حالی که چنین نیست و در واقع، دو مسیر جدا از یکدیگرند؛ یکی حق است و دیگری باطل! دین حق آن دینی است که از مکتب اهل بیت رسول ﷺ اخذ شده باشد و غیر آن باطل است و نجات بخش انسان نخواهد بود!

حج مقبول

زمان سابق که سفر به اماکن دور، دشواری‌های فراوان داشت و موجبات رفاه اینگونه که اکنون هست فراهم نمی‌شد، طبعاً کسی که به قصد حج از خانه بیرون می‌رفت، نوعی انقطاع قهری از تمام متعلقات در قلبش پیدا می‌شد و تحمل مشقات چند روزه و بلکه چندین ماهه‌ی راه نیز از دل‌بستگی‌های کاست و برای

دل دادن به خدا آماده می ساخت و تا به مکه و زیارت بیت محرم برسد، در حدّ خود، صفا و لطافت روحی خاصی به دست آورده بود؛ اما اکنون که راه ها نزدیک شده و موجبات رفاه در سفر از هر جهت فراهم گشته است. آقا یا خانم عازم حجّ پس از چند ساعت نشستن در هواپیما و پذیرایی مناسب، خود را در مکه می بیند و از حیث غذا و مسکن هم پذیرایی کامل می شود و با همان دلبستگی ها که به شئون دنیوی دارد، لبّیک اللهمّ لبّیک می گوید و بدون هیچگونه تحمّل زحمت و انقطاع از دنیا و پیوستگی به خدا، به خانه بر می گردد در نتیجه هیچ بهره ای از ذکر خدا نمی برد و طرفی از موجبات سعادت اخروی نمی بندد!

امام سیدالساّجِدین علیه السلام از آن مردی که از سفر حجّ برگشته بود پرسید: آیا میقات رفتی و آنجا از لباس خود بیرون آمده و جامه ای احرام پوشیدی و لبّیک گفتی؟ گفت: بله.

فرمود: آبا فکر کردی و فهمیدی که معنای آن کارت این است که من آمده ام از لباس معصیت بیرون بیایم و لباس طاعت ببوشم و به ندا و دعوت خدا جواب لبّیک بگویم؟

گفت: نه، این مطلب به فکرم نرسید!

فرمود: آبا هنگام طواف بیت و مصافحه* با حجرالاسود توجه داشتی که از مکائد*

* مصافحه: دست در دست هم دادن.

* مکائد: حيله گری ها.



شیطان و نفس اماره گریخته و خود را به پناه خدا افکنده‌ای و با او مصافحه کرده‌ای؟

گفت: نه، این توجّه را نداشتم.

فرمود: آیا در سعی بین صفا و مروه این نیت در تو بود که بین خوف و رجا و بیم و

امید نسبت به قبول اعمال خود در پیشگاه خدا قرار گرفته‌ای و نمی‌دانی که مقبول یا

مردود درگاه خواهی شد؟

گفت: نه، این نیت در من نبود.

خلاصه هر چه امام علیه السلام از او راجع به معانی و اسرار اعمال حجّ می‌پرسید، او

می‌گفت: نه نمی‌دانستم، متوجّه نبودم.

امام علیه السلام فرمود: پس تو در واقع، حجّی - که سازنده و مقبول درگاه خدا باشد -

انجام نداده‌ای!

حکیم ناصر خسرو علوی نیز این مضمون را به نظم آورده است و می‌گوید:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم

مرمرادر میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم

گفتم او را بگویی چون رستی ز این سفر کردن به رنج و به بیم

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن حریمِ کریم

جمله بر خود حرام کرده‌بدی هر چه مادون کردگار کریم

گفت نی گفتمش زدی لبّیک از سر علم و از سر تعظیم

می شنیدی ندای حقّ و جواب باز دادی آن چنان که داد کلیم

فهمیدی که خدا دعوت کرده و این لبیک تو، در واقع اجابت آن دعوت است.

گفت از این باب هر چه گفתי تو من ندانسته‌ام صحیح و سقیم
گفتم ای دوست پس نکردی حجّ نشدی در مقام محو، مقیم
رفته و مگه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به سیم
پول داده و رنج بیابان خریده و آمده است! غرض اصلی از تمام اعمال عبدی
ما ذکر خداست و مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است:

«ذکر، دو گونه است؛ ذکر خدا به هنگام مصیبت [که جزع نکنی و راضی به
قضای خدا باشی] و برتر از آن ذکر خدا هنگام پیش آمدن کاری که خدا آن را بر تو
حرام کرده است و یاد خدا مانع انجام آن گردد»^۱

نیاز شدید ما به موعظه

در همه جا و در همه حال آدمی یاد خدا کرده و امر و نهی خدا را در افکار و
اخلاق و اعمالش رعایت بنماید. دل وقتی خدایی شد، تمام اعضا و جوارح انسان
خدایی می شود! چشم نگاه نمی کند مگر به جایی که خدا اجازه می دهد! گوش
نمی شنود مگر صدا و سخنی را که خدا رضا می دهد! اقدام به کسب و کاری
نمی کند، مگر به تبعیت از مقررات خدا باشد! هر که با او معاشرت کند از دیدن

۱- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه ۴۸۴ (ذکر).



رفتار و گفتارش می فهمد که او یک انسان الهی است. در این فضا اگر شب باشد و چراغ، روشن، رهگذران از روشنایی پنجره ها می فهمند که در داخل این فضا چراغی روشن است. اعضا و جوارح ما هم پنجره هایی هستند که وضع فضای جان و قلب ما را نشان می دهند و نورانی یا ظلمانی بودن جان ما را فاش می سازند. ما باید اقرار به این نقیصه داشته باشیم که چراغ روشنگر ﴿ذکر الله﴾ در فضای قلب ما آن چنان که لازم است؛ روشن نشده است! و لذا آثار نور آن از پنجره های اعضا و جوارح ما نمایان نمی باشد و این از آن جهت است که مظاهر فریبدهی دنیا و زندگی مادی؛ دل های ما را ربوده و خدا و آخرت را پشت پرده ی نسیان برده و آنچه که ما را در مسیر زندگی به حرکت در می آورد، دلبستگی به دنیاست نه ذکر و یاد خدا!! و از این رو است که ما شدیداً نیاز به موعظه داریم و لازم است حداقل هفته ای یکبار پای مواعظ مؤثر بنشینیم که تکانمان داده و بیدارمان کنند آنگونه که هفته ای یکبار احتیاج به حمام داریم که بدن را از آلودگی ها پاک کنیم، به مراتب بیش از این، نیاز به محافل و عظم و نصیحت داریم که روح و جان ما را از آلودگی ها که از این محیط پر از آلودگی گرفته است تطهیر و تنظیفمان نمایند!

امام امیر المؤمنین علیه السلام به فرزند بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: ای فرزند عزیزم!

(أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ)؛^۱

«قلبیت را با موعظه زنده کن»!

با آن که اینجا گوینده و شنونده هر دو امامند و معصوم از هر گونه لغزشند، ولی برای نشان دادن اهمّیت موعظه در زندگی انسان می فرماید دل را بشنیدن موعظه زنده نگه دار؛ آنگونه که بدن اگر بدون غذا بماند می میرد، دل هم اگر مدّتی بدون موعظه بماند می میرد! مرگِ دل از غفلت از یاد خدا و افتادن در گورستان دوستداری دنیاست. آنگاه ما را ببینید که اصلاً خود را نیازمند به موعظه نمی بینیم و از واعظان نیز انتظار شنیدن حرف های تازه داریم و از استماع مواعظ مکرر اظهار ملالت می کنیم و حال آن که موعظه باید تکرار شود تا در جان نفوذ کند! کوردلان از کافران، به پیامبران می گفتند حرف های تازه بزنید. شما همان افسانه های پیشینیان را تکرار می کنید!

انبیا گفتند در دل علّتی است که از آن در حق شناسی آفتی است
دل های شما بیمار است که از شنیدن سخنان حق احساس تنفّر می کنید!! آدم
مریض از بهترین غذا نفرت دارد و از بوی آن مشمئز می شود! آنگاه عیب و نقص را
در مواد غذا و آشپز آن می داند! در صورتی که هم مواد غذا سالم است و هم آشپز
ماهر است.

انبیا گفتند در دل علّتی است که از آن در حق شناسی آفتی است
دفع علّت کن چو علّت خوشود هر حدیث کهنه پشت نو شود
در نهج البلاغه ی شریف آمده است که امام امیر المؤمنین علیه السلام این جمله ی از



موعظه را نه یک بار و دو بار، بلکه مکرراً به اصحاب خود می فرمود. در میانشان ندا می کرد و صدا می زدای یاران!

«آماده‌ی رفتن باشید! خدا شمارا رحمت کند. فرمان کوچ و حرکت در میانتان صادر شده است. دلدادگی به دنیا را کم کنید! باتوشه‌ی شایسته‌ی [طاعت و بندگی] که در دسترس دارید به سوی خدا بازگردید. زیرا سر راهتان گردنه‌ی ناهموار و منزل‌های ترس‌آور هولناک هست که ناگزیر باید بر آنها وارد شوید و در آنها توقف کنید! پس علاقه‌های دنیا را از خود دور کنید و باتوشه‌ی تقوا خود را توانا سازید.»^۱

شروط کافران برای مسلمان شدن

سران مشرکان در مسجدالحرام کنار کعبه اجتماع کردند و دنبال پیامبر اکرم ﷺ فرستادند که در جمعشان حاضر شود؛ آن حضرت نیز پیوسته مترصد این بود که جمعیتی باشد و او حرف خود را بزند؛ شاید در دلی بنشیند. از این رو در جمع آنها حاضر شد.

آن‌ها گفتند: ما یکی از این سه کار را از تو می خواهیم؛ اگر انجام دادی ایمان می آوریم. این کوه‌های اطراف مکه را به حرکت درآور و آنها را به جای دیگری منتقل کن تا زمین صاف قابل زراعت داشته باشیم! یا زمین را قطعه‌قطعه کن و نهرهای آب از آن جاری

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۹۵.

ساز! یا مرده‌هایی از نیاکان ما یا نیاکان خودت را زنده کن که با ما حرف بزنند.

در این موقع این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد که اعتنایی به این سخنان ننما. اینها ایمان نخواهند آورد.

اگر به وسیله‌ی این قرآن کوه‌ها حرکت داده شود یا زمین قطعه‌قطعه گردد یا مرده‌ها به سخن در آیند، اینها ایمان نخواهند آورد! (به اصطلاح ادبی؛ جواب ﴿لو﴾ در تقدیر است که لما امنوا).

«بلکه تمام کارها بسته به اراده و خواست خداست».

یعنی علت ایمان نیاوردن این مردم کمبود آیت نیست! آیت از جانب خدا به قدر کافی آمده است و علت اصلی آن، نخواستن خود مردم است که تصمیم بر عدم تسلیم دارند. در این صورت، خدا هم آنها را به حال خودشان رها نموده و طبعاً سر از ضلالت در می‌آورند و از روی بهانه‌گیری، مطالبه‌ی آیت دنبال آیت از پیامبر خدا ﷺ می‌نمایند.

پاسخ به شبهه‌ی مخالفان شیعه

مخالفان در مذهب، یا بر اساس جهل و بی‌خبری از معتقدات شیعه و یاروی غرض‌ورزی‌های تعصب‌آمیز، ما را متهم به شرک و غلو می‌کنند و می‌گویند شیعیان، امامان خود را شریک خدا در خالقیت و رازقیت و شفا بخشی بیماران و... می‌دانند در صورتی که ما همیشه فریاد می‌زنیم ما جز ذات اقدس الله - جل جلاله -



هیچ موجودی را در حدّ ذات خودش، متّصف به هیچ صفتی از صفات کمال نمی دانیم و معتقدیم که هر موجودی هر صفت کمالی که دارد، از ذات اقدس حقّ به او عنایت شده و او در محدوده‌ی اذن و عنایت خدا می تواند اثرگذار در عالم باشد. اگر چه آن اثر، خالقیت و رازقیت و شفابخشی بیماران باشد. همانگونه که ذات اقدسش حضرت مسیح علیه السلام را خالق و شفابخش بیماران نشان داده و فرموده است:

«به یاد آور هنگامی را که خدا به عیسی بن مریم گفت: به یاد آور نعمتم را که به تو دادم... و هنگامی که به اذن من از گل چیزی به صورت پرنده خلق می کردی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می شد و کور مادرزاد و شخص مبتلا به بیماری پیسی را به اذن من شفامی دادی و مردگان را به اذن من زنده می کردی...»^۱.

حال، همان طور که اعتقاد ما پیروان قرآن به حکم صریح خود قرآن درباره‌ی حضرت مسیح علیه السلام به این که او به اذن خدا پرنده را خلق می کرده و بیماران را شفا می داده و مرده‌ها را زنده می کرده است، شرک و غلو نیست، همین طور اعتقاد ما شیعیان درباره‌ی امامان علیهم السلام نیز که به اذن خدا نقش شیر در پرده را مبدل به شیر زنده و درنده‌ای بسازند و بیماران را شفا داده و مرده‌ها را زنده کنند و... اعتقاد مشرکانه و افراطی نخواهد بود؟!

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۰.

منتهی شما این حق را خواهید داشت که از ما مطالبه‌ی دلیل کنید بر اینکه امامان علیهم‌السلام از کجا مأذون از جانب خدا در این گونه تصرفات که از آن تعبیر به ولایت تکوینی می شود بوده اند؟ اینجا است که باب وسیعی از روایات معتبر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام همراه با ادله‌ی عقلیه پیش روی ما باز می شود و ما را با عظمت و رفعت مقام آسمانی آن مظاهر علم و قدرت حضرت خالق حکیم آشنا می سازد.

پس شما باید اول حرف جاهلانه یا مغرضانه‌ی خود را در متهم ساختن ما به شرک و غلو پس بگیرید و سپس به فکر مطالبه‌ی دلیل برای ولایت تکوینی آن بزرگواران علیهم‌السلام از جانب خدا باشید که این یک روش عقلانی و قابل تقدیر هم هست و پاسخ‌های قانع کننده نیز به شما داده می شود.

در یکی از سفرها، شتر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گم شد؛ فرمود: بگردید و آن را پیدا کنید. از این جریان، منافقین دستاویزی به دستشان رسید و گفتند: عجیب است! او از آسمان خبر می دهد، اکنون شترش گم شده نمی داند کجاست!

آن حضرت از جریان آگاه شد و فرمود: شتر من در فلان دره ایستاده و افسارش بر گردنش است؛ بروید و بیاورید. یعنی آنجا که گفتم کجاست، بر اساس مخلوق بودن خودم گفتم؛ چون من هم از نظر مخلوق بودن، مثل شما هستم و از هیچ چیز آگاهی ندارم! اما از آن نظر که مشمول اذن خدا می شوم، از همه چیز آگاه می گردم.

درس‌هایی از حج ابراهیمی

اگر ابراهیم خلیل علیه السلام آنگونه در مقام رضا و تسلیم ایستاد که فرزند دل‌بند خود را به صورت روی زمین خواباند و برای جلب رضای خدا کارد بر حلقش کشید، او دفعه‌ای که چنین نشد؛ بلکه پس از طیّ مراحل عبودیت توأم با اخلاص، آن مقام اعلا را به دست آورد. او راستی به میقات رفت و جامه‌ی احرام پوشید و از صمیم دل "لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ" گفت و قدم به وادی عرفات نهاد و در مشعر الحرام به آن درجه از درک و شعور الهی ارتقا یافت که غیر خدا هر چه و هر که هست در نظرش غیر قابل دلبستگی آمد و سرانجام در قربانگاه منا، آستین بالا زد و کارد برنده بر حلق فرزندش کشید و گفت:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

آنجا بود که ندای قبول از جانب محبوب به گوشش رسید:

﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۱﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...﴾

«آفرین بر تو ای ابراهیم که چه خوب بندگی کردی و امتثال فرمان

نمودی...»^۲

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

۲- سوره‌ی صافات، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.



حال آیا ما کدام یک از مناسک حجّمان صبغهِی* ابراهیمی دارد. آیا احراممان واقعاً احرام و لبیکمان لبیک است؟! او که ما را دعوت به شناختن خود و انس گرفتن با خودش کرد و در مهمانسرای عرفات در دامن جبل الرّحمة بر سر سفره اش نشانید، آیا ما راستی آن میزبان را شناختیم و طعمی از غذای خاصی که در سفره اش نهاده بود چشیدیم؟! آیا در قربانگاه منا که سر گوسفند می بریدیم، هیچ اندیشیدیم که این کار رمزی است از کشتن نفس اماره که در داخل وجودمان با وسوسه های شیطانش ما را به گناه و امی دارد و از خدا دورمان می سازد؟ اوست که باید کشته شود و راهمان به سوی خدایمان باز گردد و گرنه گوسفند بی زبان که راه به سوی خدا را به روی ما نبسته است تا با کشتن آن راهمان باز شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنگام ذبح قربانی، گلوی هوای نفس و طمع را قطع کن».^۱

و همچنین می فرمود:

از زیر بار حقوقی که از دیگران به گردن داری بیرون بیا^۲ و با ذمّه ی پاک گشته از حقّ الناس رو به خدا ببر! اینها درس هایی است که به ما می دهند تا نورانیتری از خلال اعمال و مناسک حجّ بر فضای جانمان بتابد و ما را به عالم قرب خدا

*صبغهِ: رنگ.

۱- مصباح الشریعة، باب ۲۱.

۲- همان.



برساند. امیدواریم این درس‌ها را بیاموزیم.

یک درس جالب خداشناسی

تحقیقات ارزنده‌ی دانشمندان علوم طبیعی که قسمت عمده‌ی عمر خود را در مطالعه‌ی زندگی حشرات و جانوران گذرانده‌اند و تطورات حیاتی آن‌ها را از جهات مختلف، مورد دقت قرار داده و نتیجه‌ی تحقیقات خود را به قلم آورده و کتاب‌ها نوشته‌اند، در طریق خداشناسی و پی بردن به وجود مدبری علیم و حکیم در عالم، بسیار مؤثر است و نشان می‌دهد که اراده‌ای توأم با علم و حکمت و رأفت و رحمت، در عالم حکومت می‌کند که تمام موجودات در پرتو نور هدایت و تدبیر او رهبری می‌شوند.

از یکی از دانشمندان حشره‌شناس نقل شده:

حشره‌ای است به نام آموفیل که هر چند خودش علفخوار است اما نوزادش در ابتدا باید از کرمی مخصوص تغذیه شود و لذا این حیوان، آن کرم‌ها را نیش می‌زند و با سم مخصوص خود آن‌ها را بی‌حسّ می‌کند آن‌هم به گونه‌ای که نمیرند تا وقتی که تخم‌های حشره به عرصه رسیدند بتوانند از آن کرم‌ها تغذیه شوند! حال آنچه شایان تأمل است این که این حیوان اولاً از کجا پی برده که نوزادان او محتاج به غذای کرمند با این که خودش علفخوار است!

ما با اینکه انسانیم و دارای عقل و فکر و شعور، اگر ندیده بودیم که نوزاد

آدمی ابتدا شیرخوار است، هرگز نمی دانستیم که ما خودمان ابتدا شیرخوار بوده ایم؛ زیرا الان خود را گوشت خوار و گیاه خوار می بینیم. پس این حیوان بی عقل و فکر، از کجایی برده که نوزادش کرم خوار است.

ثانیاً از کجایی داند که اگر این کرم ها بمیرند؛ متعفن می شوند و به کار تغذیه ی نوزادان نمی خورند.

ثالثاً از کجا فهمیده است که اگر این کرم ها به قدر کافی بی حس و فلج نشوند، به حال آمده فرار می کنند و در نتیجه نوزادها، بی غذای مانند و تلف می شوند. از چه راهی و به چه وسیله ای به این مطالب هدایت شده است که کرم های مخصوصی تهیه می کند و بعد طوری آنها را نیش می زند که نه بمیرند و نه به حال آمده، فرار کنند؛ بلکه زنده بمانند اما به قدر کافی فلج باشند تا در وقت معین به کار تغذیه ی نوزادان، بخورند. آیا این نظم عجیب در زندگانی حیوانات بی عقل و فکر، کاشف از وجود خدای نظم بخش حیات آفرین نمی باشد؟ آری:

﴿...رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱

«...پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه در خلقتش [لازم] بوده داده است و سپس او را [در راه رسیدن به هدف از خلقتش] هدایت کرده است.»



کائنات تسلیم اراده‌ی خلاق حکیم

تمامی موجودات، بدون اینکه خود، متوجّه باشند، تسلیم اراده‌ی حضرت خلاق حکیمند. به فرمان او می‌جنبند و به فرمان او می‌خوابند، به فرمان او زنده می‌شوند و به فرمان او می‌میرند. گُل به فرمان او زیبا و دلربا می‌شود و بلبل به فرمان او عاشق شیدای گل می‌گردد. آیا این جذّابیت زنان نسبت به مردان و مجذوبیت مردان نسبت به زنان و حاصل این جذب و انجذاب، به وجود آمدن فرزندان و ابقای نسل بشر، از چیست و به فرمان کیست؟!

آیا زنان، به میل و اراده‌ی خود، دلربایی می‌کنند و مردان به میل و اراده‌ی خود دلداد می‌شوند؟ در حالی که هم زنان از رنج مادران آگاه و از دردهای جانکاه زایمان باخبرند و هم مردان از مصائب عائله‌داری مطلع. پس چرا این درد و رنج‌ها را با جان و دل می‌خرند؟ آیا به میل و اراده‌ی خود در کارند یا خیر، همه به فرمان آن فرماندهِ مقتدر عالم هستی در جریانند و در برابر خواست و اراده‌ی او تسلیمند. او است که غریزه‌ی جنسی را همچون فرماندهی قهّار بر آدمیان از مردان و زنان مسلّط کرده که وقتی فرمان جذب و انجذاب از جانب او صادر می‌شود از جا می‌جهند و به سوی هم می‌شتابند و امثالاً لِلَّامْرَأَةِ مَا بَعَثَ فِيهَا مِنْ نَجَسٍ وَتَوَضَّعَتْ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ لِنَفْسِهَا فَسَوَّىٰ اللَّهُ الْبَالُ. (سوره نازعات، آیه ۱۷۵) بشر می‌کوشند.

فرمانده دیگری به نام گرسنگی و غریزه‌ی نان و گوشت‌طلبی را مسلّط بر آدم کرده که تا فرمان او صادر نشده است، آدمی فیس و افاده‌ای دارد و خود را از

همه کنار می کشد که من، منبع الطبع و بی نیازم. ولی همین که گرسنه شد و فرمان از سوی غریزه‌ی نان و گوشت طلبی صادر گشت، دفعه‌ای جامی برد و افتان و خیزان به سمت نانوا و قصاب می دود و آنها را چون بت می پرستد! وقتی هم خورد و سیر شد، باز دستی به سبیل می کشد و گردن شقّ می کند که کنار بروید؛ گرد و خاک نکنید! ولی هنوز چند ساعتی نگذشته که فرمانده دیگری به نام قوه‌ی دافعه از درون معده و امعاء و احشاء، فرمان تخلیه صادر می کند که برخیز ای نوکر جان نثار بدو به سمت مستراح (ببخشید توالت) نخاله‌ها را خالی کن و جابرای موادّ آتیه آماده کن! مگر می تواند بگوید که چرا و برای چه، اگر کنار سفره‌ی رنگین هم نشسته یا میان رختخواب نرم هم خوابیده باشد بلندش می کنند و با عجله و شتاب به سمت بیت التخلیه اش می دوانند!!

آری، از هر طرف فرماندهان مقتدر، آدمی را احاطه کرده و تحت فرمان گرفته‌اند و یک عمر او را به این سو و آن سو می دوانند و برای اینکه او را در صحنه‌ی امتحان به خودش بشناسانند، یک دم به حال خودش رها می کنند و او خود را فاعل مختار و فعال مایشاء می پندارد؛ دم دیگر مستأصلش می سازند تا به خود بیاید و بیچاره گی اش را فراموش نکند.

بار دیگر به حال توانایی اش می آورند و باز به استیصالش می کشانند تا یک روز، آخرین فرمان از سوی فرمانده مرگ حضرت عزرائیل علیه السلام صادر می شود که همه چیز را بریز و بدن را هم بیفکن! بدو به عالم برزخ که صحنه‌ی امتحان به



پایان رسید. ولی تو از این آمدن و رفتن چیزی نفهمیدی و درک حقیقت نکردی! الحال مردود و محروم و تهی دست از همه‌ی کمالات انسانی، برو به دارالحساب و دارالجزاء.

﴿...أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

نگاهی به داستان اصحاب کهف

اصحاب کهف - که داستان‌شان در قرآن آمده است - دست از تمام شئون دنیوی خود برداشتند و در دامن کوهی خود را به دامن خدا افکندند. خدا هم آنها را به گونه‌ای شگفت‌انگیز تحت تکفل خود قرار داد. در مقام تقدیر از اسلام و تسلیم اختیاری آنان می‌فرماید:

«... آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم و دل‌های آنها را محکم ساختیم...»^۲

از قرائن داخل و خارج می‌توان استفاده کرد که اینها افراد عادی نبودند بلکه ابتدا از وابستگان به دستگاه حاکم جبار زمان و دارای ثروت و قدرت بودند. لیکن توفیق الهی نصیبشان گشت و علیه حکومت که سرچشمه‌ی کفر و ظلم و فساد بود قیام کردند:

...هنگامی که به پا خاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی کهف، آیات ۱۳ و ۱۴.

است. ما، هرگز غیر او معبودی را نمی‌پرستیم اگر چنین بگوییم، سخنی گزاف و دور از حق گفته‌ایم».^۱

«این قوم ما معبودهایی غیر خدا انتخاب کرده‌اند...»^۲

«و آنگاه با خودشان که یک جمع اندک هفت نفری بودند تصمیم به هجرت گرفته و گفتند [اینک که می‌خواهید از این محیط کفر و بت‌پرستی کناره‌گیری کنید] چاره‌ای جز این نیست که [به غار پناهنده شوید تا پروردگار شما، رحمتش را بر شما بگستراند و راهی به سوی آسایش و نجات از این مشکل به رویتان بگشاید].»^۳

با این تصمیم از خانه و شهر و دیار خود بیرون رفتند و دست از تمام تعلقات مادی کشیده و به غاری در دامن کوه پناهنده شدند و سگی هم بین راه، دنبالشان افتاد و سر به آستانه‌ی غارشان نهاد. همگی به تقدیر و تدبیر خدا به خواب عمیق متجاوز از سیصد سال فرو رفتند:

«سیصد به اضافه‌ی نه سال در غارشان ماندند.»^۴

[اگر به آنها نگاه می‌کردی] خیال می‌کردی آنها بیدارند... در حالی که در

خواب فرو رفته بودند، درست مانند یک انسان بیدار چشم‌هایشان باز بود!

آری، آنها خواب و از همه جایی خبر بودند. این ما بودیم که آنها را از این

۱- همان، آیه‌ی ۱۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۱۶.

۴- همان، آیه‌ی ۲۵.



پهلوی به آن پهلوی می گردانیدیم^۱ (تا بدنهایشان نپوسد). میّت که از حرکت افتاد و خود را زیر دست غسال انداخت، غسال او را پشت و رو می کند. از این پهلوی به آن پهلوی می گرداند؛ تر و خشکش می کند. آری؛ آن بندگان عارف به فَنای خود در برابر خواست خالقشان هستند که بی هر گونه چون و چرا خود را تسلیم اراده‌ی آفریدگارشان می نمایند. از این رو خالقشان نیز آنها را در دامن لطف و عنایت خاصّ خود گرفته و تدبیرشان می نماید.

آن چنان خورشید را خدمتگزارشان کردیم که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می گشت و هنگام غروب به سمت چپ و آنها در محلّ وسیعی از آن [غار] قرار داشتند...^۲ تا لطمه و صدمه‌ای از تابش مستقیم خورشید نبینند.

اینجا سخنی هم از سگشان به میان آمده که:

«...سگشان، دست‌های خود را بر دهانه‌ی غار گشوده بود [و نگهبانی

می کرد]...»^۳.

از این جمله هم می توان استفاده کرد: آن مردمی که عقلشان چنان رشد و تعالی یافته که سگ شهوت و غضبشان را به زانو در آورده و آستان‌نشین ایمان خود

۱- همان، آیه‌ی ۱۸.

۲- سورہ‌ی کھف، آیه‌ی ۱۷.

۳- همان، آیه‌ی ۱۸.

ساخته‌اند، این چنین مردم مسلم، مسلط بر عالم گشته و تمام قوای عالم، مرعوب سطوت و هیبت آنها می‌گردد آن گونه که نگاه به وضع زندگی عقلانی و ایمانیشان، رُعب در دل‌ها ایجاد می‌کند و هیچ قدرتمندی جرأت نزدیک شدن به آنها را در خود نمی‌بیند. چنان که درباره‌ی اصحاب کهف می‌فرماید:

«...منظره‌ی آنها چنان رُعب‌انگیز بود که اگر به آنها نگاه می‌کردی، سراپای تو مملو از ترس و وحشت می‌شد و قهراً پشت به آنها کرده و پابه فرار می‌گذاشتی».^۱

این، کیفیت زندگی مردمی است که عقلشان حاکم بر شئون زندگی‌شان گشته و سگ شهوت و غضبشان، هر دو دست خود - یعنی تمام قوا و نیروهای خود - را تسلیم عقلشان نموده و سر به آستان ایمانشان نهاده است و اما به عکس، مردمی که سگ شهوت و غضب را حاکم و قاهر بر زندگی خود کرده و عقل حکیم را آستان‌نشین شهوت خود ساخته‌اند، تردیدی نیست در این که مطرود از رحمت حق خواهند گشت و از دستِ عالم، سیلی‌های پیاپی خواهند خورد و با هزاران ذلت و نکبت و رسوایی دست به گریبان خواهند بود. چرا که به جای ﴿كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ﴾ شده‌اند ﴿عَقْلُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ﴾ که جداً دنیای امروز بشر به چنین شکلی درآمده است! منادیان شهوت و شهوترانی صدرنشین شده و عزت و احترام فوق‌التمام پیدا کرده‌اند و منادیان روحانیت و معنویت آستان‌نشین گشته



و عزّت و احترام خود را از دست داده‌اند!!

حقیقت بهشت و آخرت

اولاً بهشت، اکنون در دسترس ما و در چشم‌انداز ما نیست بلکه موعود است یعنی وعده داده شده و پس از مرگ آن را اهلش خواهند دید. همانگونه که جنین در رحم مادر، اگر فرضاً عقل و شعوری داشت و کسی می‌خواست دنیای خارج رحم را برای او وصف کند، امکان نداشت که به او بفهماند آب و هوای دنیا چیست و خوراکی‌هایش چگونه است و... جز اینکه تشبیه به خون کرده بگوید در دنیا آب‌های زلال هست مثل خون، هواهای لطیف هست مانند خون، خوراکی‌ها و مسکن و مرکب مانند همین خون که تو در رحم می‌خوری! چون انسان در عالم رحم، جز خون، از هیچ چیز آگاهی ندارد. در صورتی که او در همان حال که در شکم مادر است، در شکم دنیا قرار گرفته و همان خونی هم که می‌خورد از دنیا به او می‌رسد. این خوراکی‌های دنیاست که در بدن مادر تبدیل به خون گشته و انسان جنینی از آن تغذیه می‌شود و در عین حال او از دنیا و مافیهای خبر است.

مانیز هم اکنون که در دنیا هستیم، در شکم آخرت قرار گرفته‌ایم و از عالم آخرت تغذیه می‌شویم و در عین حال، از آن عالم و آنچه در آن هست؛ آگاهی نداریم و اگر بخواهند توصیفی از آن عالم برای ما بنمایند، چاره‌ای جز این ندارند که وضع آن را تشبیه به وضع همین دنیا کرده و شبّحی از آن نشان ما بدهند و

بگویند آنجا باغ‌ها و بوستان‌هایی هست پوشیده از درختان بارور و سرشار از نهرهای آب و... چون ما هم مانند همان جنین در رحم مادر - که جز خون چیزی نمی‌فهمد ما هم - تا در این دنیا هستیم، از آخرت چیزی جز باغ و بوستان و آب و... نمی‌فهمیم تا وقتی که از این شکم دنیا متولد شده و سر از عالم آخرت در آوریم. آنجاست که می‌فهمیم عالم آخرت یعنی چه؟ همان گونه که وقتی از رحم مادر متولد شدیم تازه فهمیدیم عالم دنیا یعنی چه. خدا هم می‌فرماید:

«[وقتی که از این عالم به آن عالم منتقل شدی و چشم آخرت بینت باز شد] در آن موقع است که می‌بینی چه زندگی خوش و چه ملک و سلطنتی عظیم به دست رسیده است».^۱

و مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

«همه چیز دنیا شنیدنش بزرگ‌تر از دیدن آن است اما آخرت، دیدنش بزرگ‌تر از شنیدن آن است».^۲

در دنیا آدم می‌شنود اگر زن بگیری؛ چه زندگی خوش و خرمی خواهی داشت! فرزنددار بشوی، چه نور علی نور خواهد شد! فلان مقام و منصب به دست آوری، مالک مسکن و مرکب عالی گردی و... دیگر هیچ غم و غصّه‌ای نخواهی داشت اما وقتی به آنها که در عالم تخیل داشت می‌رسد، می‌بیند نه آن چنان که

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۰.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۳.



شنیده بود و خیال می کرد نبوده است و نشد، بلکه بر رنج و تعبش افزوده شد و غصّه و اندوهش زیادتَر گشت اما آخرت و زندگی غرق در نور و سُرور و بهجتش که فرارسید، انسان خواهد دید با آنچه که در دنیا راجع به آن شنیده بود؛ اصلاً قابل مقایسه نیست از این رو امام علیه السلام فرماید: پس فعلاً که هنگام دیدن آن نرسیده است، به شنیدن از ما اکتفا کنید. اخبار از عالم نهان را پیش از دیدن آن بپذیرید. در صحیفه‌ی امام سید السّاجدین علیه السلام این جمله آمده است:

(وَ صَوَّرُ فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا ادَّخَرْتُ لِي مِنْ ثَوَابِكُ)؛

«خدایا! تصویری از آن ثواب‌ها که در عالم آخرت برای من ذخیره کرده‌ای در قلبم بنگار! تا فعلاً که در دنیا هستم؛ با تصویر آن صُور، مشتاق رسیدن به آن پاداش شوم».

راه‌های ورود به بهشت

اعضای هفت گانه‌ای به ما داده‌اند: چشم و گوش و زبان، دست و پا، دامن و شکم، در واقع این اعضا، درهایی است که از وجود ما به بهشت و یا به جهنم باز شده است گوهر بسیار شریف عقل را هم که تنها مایه‌ی امتیاز انسان از سایر حیوانات است به ما عنایت فرموده‌اند. حال اگر ما عقل را حاکم بر قوای اعضای هفت گانه‌ی خود قرار داده و آنها را به استخدام عقل در آوریم، آنگونه که همه طبق فرمان عقل انجام وظیفه کنند در آن صورت است که همه‌ی آنها درهای ورود

به بهشت خواهند شد. از آن نظر که:

(الْعَقْلُ مَا عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ)؛

عقل، نیرویی است در وجود انسان که به سبب آن خداوند رحمان عبادت می‌شود و بهشت جاودان تحصیل می‌گردد و اگر عقل در وجود انسان از حاکمیت افتاد و به فرموده‌ی قرآن^۱ هوای نفس شد معبود مَطاع و فرمانروا در وجود انسان، در این صورت است که همه‌ی اعضای هفت‌گانه‌ی آدم، می‌شود درهای ورود به جهنم که قرآن فرموده است:

«مُسْلِمًا، جَهَنَّمَ مِعَادُ گاه همه‌ی آنها پیروان شیطان است. همان جهنمی که هفت در دارد و برای هر دری گروهی از آنها تقسیم شده‌اند»^۲

هر گروهی، به سبب ارتکاب گناهی که از گذرگاه عضوی از اعضای هفت‌گانه انجام شده است؛ وارد جهنم می‌شوند! همانگونه که انسان‌های مطیع عقل و دارندگان ایمان از درهای هشت‌گانه‌ی بهشت به سبب طاعات و اعمال صالح که از گذرگاه همان اعضای هفت‌گانه با هدایت عقل انجام شده است؛ وارد بهشت می‌شوند.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحُرْمَةِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.



تفکر سعادت آفرین

از عالم بزرگوارى پرسیدند این حدیث که مى فرماید:

(فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ)^۱

«ساعتی اندیشیدن از عبادت یک سال برتر است»!

آن چه اندیشه و آن چگونه تفکری است؟

آن عالم بزرگوار فرمود آن نوع تفکر حربین یزید ریاحی است که چند لحظه اندیشه‌ی صبح روز عاشورايش یک عمر ویران شده‌ی چندین ساله‌اش را تبدیل به گلستان کرده و او را از زمین به آسمان رسانید. او اگر چه اول کسی بود که به دستور ابن زیاد راه را بر امام حسین علیه السلام بست و آن حضرت را با یارانش در بیابان کربلا متوقف نمود، ولی باورش نمی شد که کار به جنگ بکشد و لذا صبح روز عاشورا که دید لشگر دنبال لشگر رسید و راستی آماده‌ی جنگ شده‌اند، پیش عمر بن سعد - فرمانده لشگر - رفت و گفت آیا تو راستی با این مرد قصد جنگ داری؟ گفت: آری، آن چنان جنگی که سر و دست‌ها از پیکر جدا گردد.

حراين حرف را که شنید، با افسردگی تمام به جایگاه خود برگشت در حالی که سِمَت فرماندهی گروهی از لشگر را به عهده داشت. از مردی به نام مهاجر بن اوس نقل شده که من کنار حرايستاده بودم. دیدم حالش دگرگون شده و لرز شدیدی بر اندامش افتاده است. تعجب کنان پرسیدم مگر تو می ترسی که

این چنین می لرزی؟! اگر از من شجاع ترین مرد کوفه را می پرسیدند، تو را نشان می دادم! این چه حال عجیبی است که در تو می بینم؟

گفت: واقع مطلب این که من خودم را میان بهشت و جهنم مخیر می بینم ولی به خدا سوگند هرگز جهنم را بر بهشت ترجیح نمی دهم. این را گفت و تازیانه بر گردهی اسبش نواخت و به تاخت از لشگر جدا شد و روبه خیمه گاه امام حسین علیه السلام رفت. در واقع پای بند دنیا از پای خود باز کرد و بال و پر گشود و رو به آسمان پرواز کرد و به معراج رفت.

از لشگر گاه ابن سعد دور شد و به خیمه گاه امام علیه السلام نزدیک شد. امّا خجالت زده و شرمنده است که چگونه با امام علیه السلام روبه رو شود و چه بگوید؟ ابتدا با خدا به راز و نیاز پرداخت. دست روی سر گذاشت و گفت:

(اللَّهُمَّ أَتَيْتُ إِلَيْكَ فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادِ بَيْتِ نَبِيِّكَ)؛

«خدا یا! به سوی تو باز گشتم، مرا بپذیر و توبه ام را قبول کن. من دل های اولاد پیامبرت را ترساندم اینک پشیمانم».

آرام آرام جلو می رفت در حالی که دست ها روی سر بود و سپر واژگون. یعنی من قصد جنگ ندارم بلکه به امان خواهی آمده ام. به خیام امام که نزدیک شد ایستاد و گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسْتُكَ



مِنْ الرَّجُوعِ؛

من فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا! من همانم که تو را در این وادی نگه داشتم الحال از کرده‌ی خود پشیمانم؛ آیا راهی برای توبه‌ی من باز هست؟ امام با کمال لطف و عنایت فرمود:

(نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَنْزِلْ)؛

«بله، خدا توبه‌ات را می‌پذیرد. از اسب پیاده شو».

فرود آی که تو مهمان ما هستی. گفت: آقا اجازه بده من با همین حال که هستم به میدان این قوم بروم و شاید اول کسی باشم که فدایت شده است. امام علیه السلام اجازه فرمود. او رفت و پس از موعظه و کشتن جمعی از آنان از اسب به زمین افتاد. در لحظات آخر عمر احساس کرد دستی بر پیشانی‌اش نهاده شد. چشم باز کرد دید آقا برای مهمان نوازی آمده است. دست بر صورتش می‌کشید و می‌فرمود:

(يَخُّ بِخٍ لَكَ يَا حُرٌّ أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمُّكَ حُرًّا)؛

«به به [چه نیکو فرجامی نصیب تو گشت] ای حرّ تو حرّی [و آزادمردی] آنگونه که مادرت تو را حرّ نامیده است».

این عزاداری؟ نه!

شما در همین مراسم عزاداری عاشورای مردم بنگرید و ببینید چگونه

محبّشان توأم با جهالت گشته و اعمال و هن آور تحت عنوان عرض مودّت به خاندان عصمت انجام می دهند!! علاوه بر اشعار بی محتوا و احياناً شرک آمیز که می خوانند، عکس های بسیار موهن ساخته و پرداخته ی نیروی خیال به نام امیرالمؤمنین و امام حسین و ابوالفضل العباس علیهم السلام در خیابان ها و سر چهارراه ها نصب می کنند!! آهن های عریض و طویل به نام علامت با تجمّلات عجیب و هزینه های سنگین به راه می اندازند و گاهی عرض یک خیابان وسیع را می گیرند و سدّ معبر می کنند و موجبات اذیت و آزار مردم را فراهم می آورند و تازه خودشان را طلبکار از مردم هم می دانند که چرا مخالفت با عزاداری امام حسین علیه السلام می کنند! اینها مظهری از مظاهر محبّت توأم با جهالت است. چون معرفتی نسبت به امام و مقاصد امام ندارند تنها فشار را در وادی محبّت روی عکس و تجمّلات خرافی می آورند و دستاویزی به دست دشمن می دهند!!

ادراک قوی حیوانات

ما انسان ها در همین قوای ظاهری چقدر با هم متفاوتیم! همه چشم داریم اما یکی دوربین است و ممکن است از هزار قدمی، اشخاص را تشخیص داده و بشناسد. دیگری نزدیک بین است و ممکن است بیست قدمی خود را هم تشخیص ندهد. گوش ها در شنیدن مختلفند؛ یکی قوه ی سمعش، قوی است و ممکن است از فاصله ی یک کیلومتری، صدا را به طور متعارف بشنود. دیگری از چند متری هم

نشود!

برخی از حیوانات در همین قوای ظاهری چقدر از انسان‌ها، قوی‌ترند. ماهی ضعیف‌ترین صدا را - که انسان از شنیدنش عاجز است - می‌شنود و در آب می‌لغزد. از اهل فن نقل شده: هُدهُد در آسمان که پرواز می‌کند، تشخیص می‌دهد در کدام نقطه‌ی زمین زیر آن آب هست! آن گونه که مادر میان شیشه می‌بینیم.^۱ مورچه آن چنان شامه‌اش قوی است که اگر ذره‌ای شیرینی در جایی بیفتد، فوراً درک می‌کند و بعد دسته‌ای از آنها دور آن جمع می‌شوند. انسان وقوع زلزله را پیش از وقت، درک نمی‌کند؛ اما بعضی از حیوانات مثل اسب و گوسفند قبلاً درک کرده و از زیر سقف فرار می‌کنند! انسان طوفان در دریا را پیش از پیدایش آن نمی‌فهمد، ولی برخی از پرندگان دریایی قبل از وقوع، احساس نموده به خشکی کشیده می‌شوند!

از دانشمند عظیم‌الشان اسلامی - خواجه نصیرالدین طوسی (رضوان الله علیه) که علاوه بر سایر علوم و فنون در علم نجوم و ستاره‌شناسی نیز مهارت کامل داشته است - در اثنای یکی از سفرها، نزدیک شب به بیابانی رسید. آسیابی را دید؛ آنجا رفت و مهمان آسیابان شد. موقع خواب، چون هوا گرم و تابستانی بود؛ خواجه مایل شد بالای پشت‌بام آسیاب بخوابد. آسیابان گفت: بهتر است شما داخل آسیاب بخوابید، احتمال این هست امشب هوا بارانی بشود. خواجه که خود، آگاه از علایم انقلابات جوّی بود، نظری به اطراف آسمان کرد

۱- بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۱۱۶.

و اوضاع کواکب را از نظر گذرانید و نشانه‌ای از انقلاب هوا به نظرش نیامد و گفت: نه، هوا خوب است و من بالای پشت بام می‌خوابم.

آسیابان گفت: اگر نیمه‌شب بیایی و در بزنی من در را باز نمی‌کنم. خواجه که مطمئن بود گفت: باز نکن. رفت پشت بام و زیر آسمان خوابید.

نیمه‌شب، هوا منقلب شد و باران تندی توأم با باد شدید باریدن گرفت! خواجه از خواب برخاست و رختخواب خود را بر دوش گرفت و پایین آمد و با خواهش زیاد، آسیابان در را باز کرد و خواجه با کمال تعجب پرسید: تو از کجا فهمیدی امشب هوا بارانی خواهد شد؟!

گفت: من سگی دارم، هر شب که بارانی باشد، این سگ بیرون نمی‌خوابد! امشب از اوّل شب، دیدم آمده وسط آسیاب خوابیده: فهمیدم امشب بارانی خواهد شد.^۱

معجزه با اذن خدا

هر رسولی باید با معجزه و آیتی همراه باشد تا صدق ادّعای نبوتش ثابت شود. ولی چنین نیست که آن معجزه و آیت، به خواست رسول یا بسته به خواست مردم باشد. بلکه منحصرأ بسته به اذن و صلاح‌دید خداست! البته اذن خدا هم اذن لفظی نیست که مثلاً بگوید: به تو اذن دادم برو فلان کار را انجام بده بلکه مراد «اذن تکوینی» است که خدا نیروی اثرگذاری به اراده و خواست رسول می‌دهد که مثلاً



۱- مکاسب محرمة شیخ انصاری (رض)، صفحه‌ی ۲۵.

به محض اینکه حضرت موسی علیه السلام اراده کند، در محدوده‌ی اذن خدا، عصا تبدیل به اژدها شود. دریا شکافته شود و تبدیل به جاده و راه گردد یا آتش نمرودی برای ابراهیم خلیل علیه السلام به گلستان مبدل شود.

دین اسلام، خاتم ادیان

حضرت خالق عدل حکیم، مخلوق خودش، انسان را خوب می‌شناسد و می‌داند که در هر زمانی چه نیازهایی دارد و چه قانونی در آن زمان، رافع نیازهای او خواهد بود تا زمان معینی باید قانون زندگی اش در حال تبدیل و تغییر باشد تا وقتی که به حد رشد و بلوغ عقلی رسید. آنگونه که می‌تواند یک قانون جامع کامل از خالقش بگیرد و تا آخرین روز عمر دنیویش با آن زندگی کند و نیاز به تبدیل و تغییر قانون پیدا نکند. تشخیص این حقیقت، تنها مربوط به خالق انسان است و بس! و لذا از باب تقریب به اذهان می‌شود تکامل جامعه‌ی بشری را در پذیرش ادیان آسمانی تشبیه کرد به تکامل یک فرد انسان، در پذیرش مراحل تعلیم و تربیت، زیرا یک کودک، در خردسالی الفبا و مقدمات را فرا می‌گیرد و به مرور ایام رو به ترقی و تعالی می‌گذارد و هر چه سطح فکرش بالا می‌رود، احتیاج به معلم دیگر و درس‌های عالی تر پیدا می‌کند. این کودک اولین مرحله‌ی تربیتش آغوش مادر است و غذایش شیر و کارش گریه است تا قدم به کودستان می‌گذارد آنجا برنامه کامل تر می‌شود و قانون دوران شیرخوارگی نسخ می‌گردد.

در دبستان و دبیرستان باز قوانینی وسیع تر و برنامه‌هایی مهم تر و عالی تر می‌گیرد و تحت تربیت استادانی کامل تر واقع می‌شود و سرانجام در رشته‌ی تخصصی فنی از فنون اداره‌ی زندگی وارد شده و با گواهی نامه‌ی فارغ‌التحصیلی از دانشسرای عالی بیرون می‌آید و از باب مَثَل می‌شود طبیب. او دیگر تا آخر عمرش طبیب است و هیچ کدام از تحولات شئون زندگی‌اش سبب تغییر رشته نمی‌گردد. جامعه‌ی بشری نیز ابتدا در دامن پدر پزر گوارش آدم ابوالبشر علیه السلام تحت تربیت قرار گرفت و سپس به کودکستان نوح علیه السلام و دبستان و دبیرستان انبیای بعدی وارد شد و سرانجام از دانشسرای عالی محمدی با گواهی نامه‌ی فارغ‌التحصیلی قرآن بیرون آمد و شد مُسَلِّم به اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و تا آخرین روز عمرش متدین به دین اسلام است و احتیاج به دین جدیدی نخواهد داشت.

(حَالًا مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛^۱

و همان گونه که برنامه‌های تعلیم و تربیت در کودکستان و دبستان و دبیرستان هر برنامه‌ی لاحق مکمل برنامه‌ی سابق بوده است - نه باطل کننده‌ی آن - در شرایع آسمانی نیز هر شریعت لاحق، مکمل شریعت سابق بوده نه باطل کننده‌ی آن! نَسْخُ به معنای ابطال نیست! بلکه به معنای اخبار از انقضای مدّت است.

تورات و انجیل در زمان خودشان نور و کتاب هدایت بوده‌اند و روی



تشخیص و صلاح‌دید حضرت خالق حکیم، مدّت روشنگریشان به پایان رسیده و عالم انسان، نیاز به روشنگری عالی تری پیدا کرده و قرآن نازل شده است.

اعتقاد به "بداء"

خداوند حکیم است که هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد تثبیت می‌کند و باقی نگه می‌دارد و [در عین حال] امّ الکتاب [که اصل و ریشه‌ی کلّ کتاب‌هاست] در نزد خداست.

تنها او می‌داند که کتاب اصلی هدایت بشر در هر زمانی به صورت چه کتابی و چه شریعتی باید به بشر عرضه گردد و این جریان منحصر به ادیان نیست بلکه تمام حوادث و وقایع عالم در عالم علم خدا دارای دو مرحله و دو مرتبه است. مرتبه‌ی «لوح محفوظ و امّ الکتاب» که ثابت و تغییرناپذیر است و مرتبه‌ی «محو و اثبات» که تغییر پذیر است.

از باب مثل، مقدرّ شده است که فلان آدم شصت سال در دنیا عمر داشته باشد ولی شرط شده که اگر صله‌ی رحم کرد یا صدقه داد، تا شصت سال بماند و اگر قطع رحم کرد و یا صدقه نداد، آن شصت سال محو گردد و جای آن سی سال اثبات شود و به هر حال خدا می‌داند که کدام یک از این دو صورت تحقق خواهد یافت. آیا شصت سال یا سی سال عمر خواهد کرد و از این جریان تعبیر به «بداء» هم می‌شود. بداء یعنی ظهور بعد الخفاء. مطلبی که پنهان بود و ظاهر شد. بیمار

مشرف به مرگی، سالم شد یا آدم سالمی ناگهان مرد! البته بداء درباره‌ی خدا به معنای اظهار بَعْدُ الاخفاء است! به خاطر رعایت مصلحتی مطلبی را از بندگان نهان نگه می‌دارد و سپس آن را ظاهر می‌سازد.

قوم حضرت یونس علیه السلام ابتدا محکوم به عذاب شدند و عذاب هم تا بالای سرشان آمد. آنگاه با راهنمایی عالمی، توبه کار شدند و عذاب از آنها برطرف شد و مصداقی از مصادیق بداء تحقق یافت و هر دو مقدر به تقدیر خدا بود. یعنی عذاب به شرط طغیان و رفع عذاب به شرط توبه از جانب خدا تقدیر شده بود.

در داستان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام اظهار امر نشان می‌داد که پسر به دست پدر، قربانی خواهد شد ولی وقتی پدر پسر را روی زمین خواباند و کارد به حلقش کشید، بداء حاصل شد و دستور رسید که ذبحش مکن و گوسفندی را به جای او ذبح کن. اینجا نسبت به ابراهیم علیه السلام ظهور بعد الاخفاء و نسبت به خدا اظهار بعد الاخفاء بود.

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾

حضرت موسی علیه السلام ابتدا میقاتش سی شب تعیین و بعد تمديد به چهل شب

شد!

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَثْمَنَّاها بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...﴾^۱



خدا می دانست که چهل شب خواهد شد ولی برای امتحان بنی اسرائیل به این کیفیت تنظیم شد که ابتدا اعلام سی شب باشد و بعد تمديد به چهل شب گردد.

آثار برکت بار کار خیر

حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:
(الْصَّدَقَةُ عَلَى وَجْهِهَا وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ اصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ يُحَوِّلُ
الشَّقَاءَ سَعَادَةً وَ يَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَ يَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ)؛^۱

«صدقه با اخلاص و جلب رضای خدا، نیکی به والدین و کارهای خیر، شقاوت را به سعادت مبدل می کند! بر طول عمر می افزاید و از بلاها و حوادث ناگوار پیشگیری می نماید».

حتی قصه ای نقل شده که: حضرت عیسی علیه السلام با همراهانش از راهی می گذشتند؛ دیدند جمعی عروس می برند. سر و صدا دارند و سرود می خوانند. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: اینها الان می خندند و فردا خواهند گریست. گفتند: چرا؟ فرمود: امشب این عروس می میرد.

این جریان گذشت و فردا افرادی خدمت حضرت عیسی علیه السلام آمده گفتند: ما هم اکنون از در خانه ی عروس دیشب گذشتیم و اثری از مرگ و عزاداری ندیدیم. فرمود: با هم به در خانه ی آن عروس برویم. آمدند و در زدند. داماد آمد. فرمود: از عروس اجازه بگیر

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۱، صفحه ی ۴۱۹.

من سؤالی از او دارم. عروس خود را پوشاند و پشت پرده رفت. حضرت وارد شد و پرسید: دیشب چه کار خیری انجام داده‌ای؟ گفتم: به نظرم، کار مهمی نبود؛ ولی من در خانه‌ی پدرم که بودم عادت داشتیم هر شب جمعه، که سائل* در خانه می‌آمد، به او غذا می‌دادیم. دیشب هم که به خانه‌ی شوهرم آمدم، شب جمعه بود و آن سائل آمد دیگران مشغول بودند و کسی به او جواب نداد. چند بار صدا زد که من بیچاره‌ام به دادم برسید، ولی از کسی خبری نشد! من برخاستم و رفتم و غذای خودم را به او دادم. حضرت مسیح علیه السلام دستور داد رختخواب عروس را کنار زدند دیدند افعی گزنده‌ای که دُم خود را به دندان گرفته، آنجاست! فرمود: این افعی بنا بود تو را بکشد ولی آن صدقه از تو دفع بلا کرده است!!^۱

آری:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾؛

البته حضرت مسیح علیه السلام نیز به اعلام خدا می‌دانست آن عروس بر اثر صدقه سالم خواهد ماند ولی برای نشان دادن تأثیر صدقه در شئون زندگی انسان‌ها به امر خدا اینگونه عمل کرده که ابتدا فرمود: او خواهد مُرد و بعد راز زنده ماندن او را عملاً نشان داد.

قساوت قلب

*سائل: فقیر، مستمند.

۱- بحار الانوار، جلد ۴، صفحه‌ی ۹۴.



«به یقین خدا عقوبت‌هایی دارد؛ قسمتی از آنها مربوط به بدن‌ها و قسمتی دیگر مربوط به قلب‌هاست [آنچه که مربوط به بدن‌ها است] دشواری و پیچیدگی در زندگی است و [آنچه مربوط به قلب‌هاست] سستی در امر عبادت و بندگی است».

مردمی پول دارند؛ کسب و کار و مسکن و مرکب دارند ولی آسایش در زندگی ندارند!! به هر در که می‌زنند به بن‌بست می‌رسند و گشایشی نمی‌بینند! در ارتباط با خدا هم، نشاط روحی در خود مشاهده نمی‌کنند! اگر عبادتی هم انجام می‌دهند از نماز و دعا و قرآن احساس رغبت و لذتی نمی‌کنند! جسماً و روحاً در تنگنای عقوبت خدا، گرفتارند و جمله‌ی آخر فرمود:

(وَمَا ضُرِبَ عَبْدٌ بِعُقُوبَةٍ أَعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ)؛^۱

«و هیچ بنده‌ی تازیانه‌ای دردناک‌تر از تازیانه‌ی قساوت قلب نخورده است».

قرآن هم می‌فرماید:

﴿...فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾؛^۲

...وای بر بدبختی آنها که قلب‌هایشان نسبت به ذکر و یاد خدا قساوت گرفته

و کمترین نرمش و انعطافی نسبت به خدا در آنها پیدا نمی‌شود.

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۱۶.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۲.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾؛^۱

«پس از این جریان، دل‌های شما سخت شد مانند سنگ یا از آن سخت‌تر...»!

این بیماری قساوت قلب است که مایه‌ی محرومیت از همه‌ی سعادت‌ها می‌گردد! دنیا و آخرت آدمی را پر بلا و پر محنت می‌سازد!

نگرانی رسول اکرم ﷺ

اصحاب رسول خدا ﷺ روزی آن حضرت را گریان دیدند؛ از علت جویا شدند.

فرمود:

(إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشِّرْكَ أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صَمًا وَلَا شَمْسًا
وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجَرًا وَلَكِنَّهُمْ يُرَأُّونَ بِأَعْمَالِهِمْ)؛

«می‌ترسم امت من مشرک شوند؛ اما نه اینکه ماه و خورشید و سنگ و بتی را

پیرستند؛ بلکه در اعمالشان ریاکار می‌شوند»!

اعمال خیر انجام می‌دهند ولی به جای رضای خدا، رضا و خشنودی بندگان خدا را

در نظر می‌گیرند! دنیا را به جای آخرت طلب می‌کنند!

موعظه‌ی حاتم اصم

حاتم اصم از مردان اهل عمل، معروف است که در شهرها می‌گشته و مردم را

موعظه می‌کرده است. او شنید در یکی از شهرها عالم دنیاداری هست که در جمع اموال



۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

بسیار حریص است. برای موعظه‌اش رفت و گفت: آقا! من آدم بی‌سوادى هستم و آمده‌ام وضو گرفتن را به من یاد بدهید. آقا ظرف آب خواست و برای وضو گرفتن نشست. به هر کدام از صورت و دست‌ها دو بار آب ریخت و شست. مرد گفت: حالا اجازه بدهید من هم وضو بگیرم ببینید آیا خوب یاد گرفته‌ام یا نه؟ نشست و بعد از شستن صورت سه مشت آب به دست راست خود ریخت؛ آقا داد زد: ای مؤمن اسراف کردی! گفت: چرا؟ گفت: زیرا بار سوّم اضافه بر مقدار لازم بود. آن مرد نگاه تندى به آقای عالم کرد و گفت:

(سبحان الله)؛

آیا در دین شما یک مشت آب بیش از مقدار لازم اسراف است اما جمع این همه اموال بیش از مقدار لازم، اسراف نیست؟ این را گفت و برخاست از در بیرون رفت. مرد عالم مات و مبهوت همچنان مدّتی سر جایش ایستاد و حتّی نوشته‌اند تا چهل روز از غصّه و غم بیرون نیامد.

هر چه بگندد نمکش می‌زنند وای به روزی که بگندد نمک.

تأثر مرد شامی

نوشته‌اند یکی از صلحا در شام وقتی سر مقدّس امام حسین علیه السلام را بالای نیزه دید از شهر بیرون رفت و تا یک ماه در میان مردم دیده نشد. وقتی پیدایش کردند گفتند: کجا رفتی؟ گفت: مگر این، کم مصیبتی بود که بر سر ما آوردند؟ سر بریده‌ی فرزند پیغمبر را بالای نیزه در شهر مسلمانان بچرخانند. آنگاه با چشمی گریان و حالى پریشان این ابیات

را سرود و با خود زمزمه کرد:

«ای پسر پیامبر! سر تو را آغشته به خون آوردند و در میان مسلمانان گردش دادند. به هنگام کشتن تکبیر گفتند و نفهمیدند که با کشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و الله اکبر و لاله الا الله را سر بریدند.

ارزش والای تفکر

ما اعتراف به محدودیت در تمام ابعاد وجودی خود داریم و می دانیم که نمی توانیم به تمام رموز حکمت خالق - که نامحدود است - احاطه پیدا کرده و اسرار تمام افعال او را بشناسیم. ما نه تنها نمی توانیم احاطه به تمام اسرار افعال حکیمانه اش پیدا کنیم، بلکه نمی توانیم انحاء نعمت های فراوانش را که به ما عنایت کرده و ما علی الدوام از آنها برخوردار می باشیم، احصا نموده و تحت شمارش درآوریم. چنان که خودش فرموده است:

﴿...وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾^۱

«...اگر نعمت های خدا را بشمارید، نمی توانید آنها را احصاء کنید [و به

پایانشان برسید]...».

عدّ و شمارش ممکن است؛ یک، دو، ده، صد، هزار و میلیون و... اما احصاء یعنی به پایان رسیدن و همه را تحت شمارش درآوردن؛ ممکن نیست! تمام

۱- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴.



دانشمندان و پژوهشگران علمی از هر قبیل، در حال عدّ و شمارش نعمت‌های خدا هستند و خدا هم راه را به روی آنها باز گذاشته و در کار پژوهشگری ترغیبشان نموده و فرموده است:

«بگو: بیندیشید و بنگرید که چه چیزها در آسمان‌ها و زمین هست...»^۱.

تفکّر در آثار صنع را عبادتی بس بزرگ ارائه کرده و به لسان اولیایش فرموده است:

«عبادت، نماز و روزه‌ی زیاد انجام دادن نیست! بلکه عبادت - به معنای واقعی - زیاد اندیشیدن است»^۲.

مخصوصاً با کلمه‌ی "انما" - که افاده‌ی حصر می‌کند - آمده و نشان دهنده‌ی این است که تفکّر، آن چنان دارای ارزش و اهمیّت است که گویی عبادت منحصر در تفکّر است و جز تفکّر عبادتی نیست! چون تفکّر و اندیشیدن است که سایر اعمال عبادی را زنده و پایدار می‌سازد! آری، قرآن، راه تفکّر و اندیشیدن را به روی بشر باز کرده و پیمودن آن را اکیداً مورد ترغیب و تشویق قرار داده است ولی مع الوصف آدمی را عاجز از احصاء و به پایان رساندن آن نشان داده است.

دلی سرشار از ایمان و یقین

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحات ۳۳۵ و ۳۷۳، از امام ابوالحسن الرضا (ع) و امام حسن عسکری (ع).

در قرآن آمده است:

«... شما جز اندکی از علم بر خوردار نمی باشید!»^۱

جمله‌ای هم از یکی از دانشمندان معروف غیر مسلمان به نام ویلیام جمس نقل شده که گفته است: علم ما همچون قطره‌ایست و جهل ما دریایی عظیم. آنگاه گفته است تنها چیزی که ممکن است به طور مؤکد گفته شود؛ این است که عالم معلومات طبیعی فعلی ما محاط به یک عالم وسیع‌تری از نوع دیگری است که ما، تاکنون خواص آن را درک نکرده ایم! این همان عالم - به اصطلاح قرآن - ام‌الکتاب است و عالم خزائن عندالله است که از دید ما پنهان است. اکنون ما در عالم محو و اثبات به سر می‌بریم حوادث و وقایعی را می‌بینیم که پشت سرهم می‌آیند و می‌روند. نور و ظلمت دنبال هم، فقر و ثروت، عجز و قدرت، ضعف و قوت، بیماری و صحت، عزت و ذلت، پیری و جوانی و...

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم!!

می‌ترسیم عاقبت در همان حالت خواب بمیریم و راهی به عالم ﴿ام‌الکتاب﴾

نیاییم.

بروید گُل و بشکفد نوبهار

دریغا که بی مابسی روزگار

بیاید که ما خاک باشیم و خشت

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.



آنهايي که چشم به عالم محو و اثبات دوخته‌اند و همين حوادث ظاهر را مي‌بينند و از عالم ﴿امّ الكتاب﴾ - که تمام حوادث اين عالم با پيش‌بینی‌های قبلی از دامن آن عالم بارز می‌شود - اطلاعی ندارند، طبیعی است که از رفت و آمد و بود و نبود حوادث تغییر حال پیدا می‌کنند، از خوشی‌های می‌خندند و از ناخوشی‌ها می‌نالند؛ به گذشته افسوس می‌خورند و از آینده نگرانند؛ خالی از حال یقین و دائم در اضطرابند. اما آنها که چشم دیگری از درونشان باز شده و ارتباطی با عالم ﴿امّ الكتاب﴾ پیدا کرده‌اند، آنها هیچگاه به حوادث این عالم با نظر اصالت و استقلال نمی‌نگرند و از بقا و فنای آنها غم و نشاطی به خود نمی‌گیرند. بلکه از طریق این حوادث به حقایق ثابتی پی می‌برند و در صفحه‌ی آیینی‌ی این وقایع جمال‌اعلایی را مشاهده می‌کنند که سرپای وجودشان غرق در نور ایمان و یقین می‌شود و در راه رسیدن به آن جمال از هیچ حادثه‌ای نمی‌هراسند و پروانه‌وار خود را به شعله‌ی آتش می‌زنند.

«اینچنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین

گردد».

آیا ابراهیم خلیل عليه السلام چه جمالی را دید که در راه رسیدن به آن از خرمن آتش شعله‌ور نهراسید و خود را به آغوش آن افکند و خم به ابرو نیاورد؟ نمرودیان فریاد کشیدند:

«گفتند: آتش بزید. او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید...»^۱

در همان حال که ابراهیم را بالای منجیق گذاشته به سمت خرمن آتش پرتابش نمودند، حضرت جبرئیل علیه السلام نیرومندترین فرشتگان خدا به سراغش آمد. جبرئیل آن فرشته‌ی نیرومندی که پنج شهر لوط را در یک چشم به هم زدن از اعماق زمین کند و بالا برد و یکجا واژگون کرد و به فرموده‌ی قرآن:

«...[آن شهرها را] زیرورو کردیم...»^۲

آن ملک نیرومند اینجا به کمک رسانی ابراهیم علیه السلام آمده که من می توانم همه چیز نمرودیان را واژگون کنم. ای ابراهیم! الان نیازی داری؟ می خواهی کمکت کنم؟ آن بنده‌ی واحدین خدا با کمال قوت دل گفت اما به تونه؛ یعنی من اکنون سراپا نیازم ولی نسبت به تو هیچ نیازی ندارم. بر در این خانه تو یک گدایی و من هم یک گدا. گدا به گدا که اظهار حاجت نمی کند. آن کس که هر دو به او محتاجیم، از حال من آگاه است اگر بخواهد کمکم می کند! در این موقع فرمان از جانب صاحب خانه رسید:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳

«[به آتش] گفتیم ای آتش! سرد و سالم باش بر ابراهیم».

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۸.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۲.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.



آن خرمن آتش سوزان تبدیل به گلستان شد! این داستان‌ها که در قرآن آمده و دستمایه‌ای برای ما گویندگان و نویسندگان شده است، هدفش شناساندن انسان است که انسان یعنی چه و نقطه‌ی ارتقاییش تا کجاست؟

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

خدا می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ تُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

«ما به ابراهیم، ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم و او را در زمره‌ی اهل یقین درآوردیم».

او با چشم دیگری نگاه کرد و آتش را گلستان دید و خود را به آغوش آن افکند! اما به دست آوردن آن چشم ملکوت بین، نیاز به بندگی دارد و پا روی اهوای نفسانی نهادن می‌طلبد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در صفات متقیان که راهروان این راهند فرموده است:
از آنچه که خدا بر آنها حرام کرده چشم پوشیده‌اند [مرتکب گناهی نمی‌شوند] و به علمی که آنان را سود رساند، گوش فرا داده‌اند [از سخنان بی‌هوده

^۱ - سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۵.

که موجب خشم خدا می‌شود دوری می‌کنند. خدا در نظرشان بزرگ گشته و غیر خدا هر چه که هست در نظرشان کوچک آمده است. یقین و باورشان به بهشت مانند یقین و باور کسی است که آن را دیده و در آن به خوشی به سر برده است و ایمانشان به آتش، همچون ایمان کسی است که آن را دیده و عذابش را چشیده است.

چشم باطن بین حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف صدیق علیه السلام از همان دوران کودکی چشم دیگری از درونش گشودند و ملکوت عالم را نشان داد و از پایان کار، آگاهش ساختند. کودک هفت، هشت ساله پیش پدر آمد و گفت:

«...پدر! من در خواب دیدم ماه و خورشید و یازده ستاره‌ی آسمان در مقابل

من سجده می‌کنند».^۱

پدر هم که پیامبر بزرگوار خدا و از ملکوت عالم باخبر است گفت:

«فرزندم! پروردگارت تو را برمی‌گزیند [به مقامات عالیت می‌رساند] و از

حقایق پنهان، آگاهت می‌سازد...».^۲

از همین جا آن طمأنینه و آرامش خاطر عجیب در آن کودک به وجود آمد که توانست دشواری‌های چاه کنعان و بازار برده‌فروشان مصر و کاخ غرق در

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶.



جلوه‌گری‌های مردافکن زلیخا و پس از آن زندان توأم با شکنجه‌های جسمی و روحی مصر را تحمل کند و سرانجام بر سریر سلطنت تکیه زند. آن روز که خاندان یعقوب پیش تختش به سجده افتادند:

«...پدر! این تأویل همان خوابی است که من قبلاً دیدم و اکنون خدای من آن را تحقق بخشید...»^۱

آنگاه خداوند، راز و رمز این ترقی و تعالی انسانی را از زبان خود حضرت صدیق ارائه می‌فرماید که گفت:

«...به یقین [راز مطلب این است که] هر کس تقوا پیشه کند [و دشواری‌ها را تحمل بنماید] و صابر باشد، به سعادت مطلوب نائل می‌گردد؛ چرا که خداوند، اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند»^۲!

در حدیث آمده است:

«هر انسانی در قلب خود، دو چشم نهان دارد و با این دو نهان عالم را مشاهده می‌کند. پس وقتی خدا خیر بنده‌ای را بخواهد، چشم قلبش را باز می‌کند و او آنچه را که از چشم سرش پنهان است، مشاهده می‌کند»^۳.

قرآن نیز سخن از نابینایی چشم دل به میان آورده و فرموده است:

۱- همان، آیه‌ی ۱۰۰.

۲- همان، آیه‌ی ۹۰.

۳- المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه‌ی ۴۶.

«...حقیقت این که [کثیراً] چشم‌های سر کور نمی‌شود؛ و لکن دل‌هایی که در

سینه‌هاست کور می‌گردد».^۱

این چشم سر را به ما داده‌اند که به وسیله‌ی آن چشم دل را باز کنیم ولی متأسفانه ما چشم سر را وسیله‌ی کور ساختن چشم دل قرار داده‌ایم و با دیدنی‌های نامرضی خدا، پرده‌های ضخیم روی چشم دل انداخته و کورش کرده‌ایم.

این دو بیت علی‌الظاهر از بابا طاهر است که می‌گوید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند؛ دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد ز نم بر دیده تادل گردد آزاد
ولی مای گویم این کار عقلاً و شرعاً جایز نیست و آدم‌ساز هم نیست. بگو:
بسازم خنجری نیشش ز تقوا ز نم بر نفس تادل گردد آزاد
البته خنجری از تقوا ساختن و بر چشم نفس اماره زدن و دل را از ظلمات طغیان بر خدایانیدن بسیار زحمت دارد اما نتیجه‌ی حیات ابدی از پی می‌آورد. اکثراً ما دلمان دنبال چشممان می‌رود و آلودگی‌ها به بار می‌آورد. خرید و فروش‌ها، ازدواج‌ها، خانه و اثاث زندگی تهیه کردن‌ها همه با چشم سر دیدن و دل دادن انجام می‌پذیرد و طبعاً نافر جام می‌ماند.

کنج کمال با تحمّل رنج فراوان



اما آنها که ابتدا دل را منور به نور ایمان و یقین کرده و آنگاه دیده را دنبال دل به راه انداخته‌اند، آن‌ها در هر دو سرا با سعادت همراه و پیوسته با خدای خود در حال عرض نیازند که:

«خدایا!... چشم‌های دل‌های ما را با نور نگاه به جمالت روشن گردان تا چشم‌های دل‌ها حجاب‌های نور را بشکافند و به معدن عظمت بپیوندند».^۱

بدیهی است که به این درجه از نورانیت چشم دل رسیدن، نیاز به سعی و تلاش روحی بسیار دارد و عجیب اینکه بسیاری از مردم می‌پندارند تحصیل نور ایمان، نیاز به سعی و کوشش فراوان ندارد؛ بلکه همین قدر که انسان مدّتی پای منبرها بنشیند، در مسجد و جلسه‌های دینی حاضر شود، هفته‌ای یک شب به جمران برود، چندی یک بار اماکن مقدّس را زیارت و گهگاهی کتاب‌های دینی مطالعه کند و... در نتیجه یک مؤمن کامل عیار حسابی خواهد شد! در صورتی که همین مردم برای نجّار و بنا و آهنگر شدن و دکتر و مهندس شدن، خود را موظّف به سعی و کوشش فراوان می‌دانند و در راه رسیدن به مقصدشان، انحاء رنج و تعب از گرسنگی‌ها و بی‌خوابی‌ها و غربت‌ها و دور افتادن از وطن را تحمّل می‌کنند اما هیچگاه برای به دست آوردن گوهر گرانبهای ایمان، خود را موظّف به سعی و تلاش و تحمّل رنج و تعب نمی‌دانند. گویی نمی‌دانند که ایمان و یقین نیز همانند نجّاری و بنایی و دکتری و مهندسی، یک نوع ملکه‌ی عملیه است و باید دنبال رنج

۱- قسمتی از مناجات شعبانیه، مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان.

و تلاش و تعب به دست آید.

قهرمان کشتی و وزنه برداری شدن، به این سادگی و آسانی حاصل نمی شود! چه زمین خوردن ها و دست و پاشکستن ها و عرق ریختن ها می خواهد تا قهرمان جهان شود! قهرمان ایمان و تقوا شدن نیز به این سادگی و آسانی حاصل نمی شود! دندان روی جگر نهادن و پا روی اهواء نفسانی و دلبخواه ها گذاشتن می خواهد تا خدا در باره اش بگوید: به یقین او از بندگان مؤمن ماست.^۱

راز خوشبختی

این حدیث را شنیده ایم:

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهٗ بِالْبَلَاءِ غَتًّا)؛^۲

«خداوند متعال وقتی بنده ای را دوست بدارد، او را در بلاها غرق می کند!»

انواع و اقسام مصیبت ها و محنت ها از فقر و بیماری و بیمار داری و داغ مرگ عزیزان و... بر سرش می ریزد. چون می خواهد قلب او را از دنیا منقطع کرده با خودش مرتبط سازد. زیرا طبعی است آدمی که از عوامل لذت بخش دنیا از ثروت و مکنّت آن برخوردار شد و شیرینی آن در ذائقه ی جاننش نشست، طبعاً دوستدار آن می شود و همین حبّ دنیا است که خاصیت قهریش؛ خالی گشتن از حبّ خدا و محروم ماندن از سعادت آخرت است. ولی وقتی انسان از دنیا جز محنت و رنج و

۱- سوره ی صافات، آیه ی ۱۳۲.

۲- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه ی ۱۰۶ (بلا).



تعب ندید، طبعاً دل از دنیا می‌کند و به همین میزان دل‌کندن از دنیا دل به خدا می‌بندد و سعادت ابدیش تأمین می‌گردد.

حاصل اینکه خوشگذرانی در دنیا، سبب دل‌دادن به دنیا و دل‌کندن از خداست. ولی رنج و محنت دیدن در دنیا، سبب دل‌کندن از دنیا و دل‌دادن به خداست! از این رو، هوشمندان عالم وقتی فقر و تهی‌دستی از بهره‌های دنیا به آنها رو می‌آورد با خوشحالی تمام می‌گفتند:

(مَرَجَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ)؛

«خوش آمدی ای شعار و راه و رسم صالحان».

و هنگامی که ثروت و مکتی از دنیا به آنها رو می‌آورد، با حزن و اندوه تمام می‌گفتند:

«چه گناهی از من صادر شده که خدا به عقوبت [طرد از قرب خود] دچارم

ساخته است؟»^۱

البته امثال ماها مرد این میدان نیستیم! ما از شنیدن اقوال و احوال آن مردان خدا وحشت می‌کنیم! تو نازنین جهانی، کجا توانی رفت؟ حداقل باورمان بشود که انسان تا انسان خیلی فاصله دارد! انبیا و اولیای خدا علیهم‌السلام که محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خدا هستند، پربلاترین بندگان خدا نیز همانانند. شما تنها یک شب یازدهم محرم کربلا را در نظر بیاورید، با آن همه مصیبت‌های سنگین دهشت‌زاکه فرو

۱- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۳۲۰.

ریخت، آن هم بر سر عزیزترین و محبوب‌ترین بندگان خدا امام سیدالسادین و زینب کبری^۱ آن وقت باور خواهید کرد که:

«خدا وقتی بنده‌ای را دوست بدارد، او را غرق در امواج بلامی سازد».

آنگاه آن بنده هم با کمال رضا و تسلیم زینب وار می گوید:

(مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً)^۱

«من از خدا جز عنایت زیبا چیزی ندیدم!»

نگاه دوراندیش

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۖ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ۖ وَإِذَا الْجِبَالُ
سُيِّرَتْ﴾^۲

«هنگامی که خورشید در هم پیچیده شود و ستارگان بی فروغ گردند و کوه‌ها به حرکت درآیند».

یعنی ای انسان! به این خورشید و درخشندگی اش نگاه مکن! آن روزش را به یاد آور که نور خود را از دست داده و جسمی تیره و تاریک شده است. ناز و کرشمه‌ی ستارگان گولت نزنند. آن لحظه‌ی انکدار* و از هم پاشیدگی اش را هم بنگر. این جلال و جبروت کوه‌ها، دلت را گرم نکند! آن هنگامش را به نظر بیاور که مانند

۱- نفس المهموم، صفحه‌ی ۲۵۶.

۲- سوره‌ی تکویر، آیات ۱ تا ۳.

*انکدار: تیرگی.



سراب به راه افتاده و همچون پشم از هم پاشیده شده است.

«پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد و شما در آن حال نگاه می‌کنید و

کاری از دستتان ساخته نیست»^۱.

این انسان متکبر پر مدّعا چشمش را خیره نکند! آن لحظه‌ی بیچارگی‌اش را هم به خاطر بیاور که نفس در گلوگاهش گیر کرده و چشم‌ها از حدقه بیرون آمده است و مانند یک تخته سنگ بی‌حسّ و بی‌حرکت، روی زمین افتاده است! چند روز بعد هم سراغش را زیر خاک بگیر و بین لاشه‌اش گندیده و کرم‌ها، حدقه‌ی چشمش را خورده و در جمجمه‌اش لانه کرده‌اند! مور‌ها از بینش داخل و از دهانش خارج می‌شوند! این صحنه‌ها را قرآن نشان می‌دهد تا بفهماند تمام عالم مسخر فرمان یک حکیم تواناست. انسان عاقل آن است که در تمام لحظات عمرش بکوشد تا رضا و خشنودی او را جلب کرده و خود را مورد لطف و عنایت پایان‌ناپذیر او قرار دهد تا قبل از مرگ و پس از مرگ، از الطاف و عنایات خاصّه‌ی او برخوردار گردد. دل به موجودات فناپذیر عالم بستن و سرمایه‌ی عمر خود را فانی آنها کردن، جز حماقت و سفاهت چیز دیگری نخواهد بود.

تهدیه‌ی رسیدن به این معارف، تدبّین است! آن هم به معنای واقعی! کلمه‌ی تدبّین که خود را به دامن دین انداختن و با انجام واجبات و ترک محرّمات، تحصیل ملکه‌ی تقوا نمودن و نتیجتاً نور علم و حالت فرقان به دست آورده است.

۱- سوره‌ی واقعه، آیات ۸۳ و ۸۴.

تذکر لطیف حاتم اصم

حاتم اصم مردی از اهل عمل بوده و در شهرها می‌گشته و مردم را موعظه می‌کرده است. در اثنای سیرش به مدینه الرسول وارد شد. اهل شهر باخبر شدند و به استقبالش آمدند. او به خانه‌های مردم نگاه کرد و گفت: ای مردم! این شهر، کدامین شهر است؟ گفتند: اینجا مدینه‌ی رسول خداست. گفت: قصر پیامبر کجاست تا آنجا نمازی بخوانم. گفتند: پیامبر که قصرنشین نبود. او یک اطاق محقر روی زمینی داشت!! گفت: قصرهای اصحابش کجاست؟ گفتند: اصحاب پیامبر ﷺ هم مانند خودش قصرنشین نبودند!! همه، اطاق‌های روی زمینی داشتند. گفت: ای مردم! پس اینجا شهر فرعون است [نه شهر پیامبر!]

این سخن، به‌نظر مأموران حکومت، خلاف سیاست و جسارت به مقام سلطنت آمد. دستگیرش نموده پیش والی بردند و گفتند: این مرد عجمی این چنین جسارت بزرگی کرده است و باید تنبیه شود. والی با لحنی تند از او پرسید: این چه حرفی بوده که زده‌ای؟ حاتم گفت: با من آهسته صحبت کنید. آدمی هستم بی‌سواد و عجم. از مردم پرسیدم این کدامین شهر است؟ گفتند: شهر پیامبر است. از قصر پیامبر ﷺ جویا شدم؛ گفتند: قصرنشین نبوده؛ از قصر اصحابش سؤال کردم؛ گفتند: آنها هم قصرنشین نبودند! من به هر جای این شهر نگاه کردم، دیدم همه جا قصر و کاخ و ساختمان‌های بلند است. آنگاه به قرآن که کتاب دینی شماست نگاه کردم دیدم می‌گوید:



﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۱

شما امت اسلام باید در زندگی خود از پیامبرتان تأسی کنید! دیدم شهر شما و شئون زندگی شما به فرعون که قصرنشین و کاخنشین بوده شبیه تر است تا به زندگی پیامبر. گفتم: پس شاید اشتباه کرده‌اید اینجا را که شهر فرعون است شهر پیامبر ﷺ نامیده‌اید! آخر کجای زندگی شما شبیه زندگی پیامبر است؟! شما در کدام قسمت از زندگیتان از پیامبر تأسی کرده‌اید تا بشود گفت شما امت پیامبر هستید و شهر شما هم شهر پیامبر است.

(يَا قَوْمِ قُصُّورُكُمْ قِصْرِيَّةٌ يَبُوءُكُمْ كَسْرَوِيَّةٌ مَّرَاكِبُكُمْ قَارُوِيَّةٌ أَوَإِنِكُمْ
فِرْعَوْنِيَّةٌ مَّا تُمَكُّمُ جَاهِلِيَّةٌ فَإِنَّ الْمُحَمَّدِيَّةَ)؛

«مردم! قصرهای شما که همچون قصرهای قیصرهای روم و خانه‌هایتان مانند خانه‌های پادشاهان ایران و مرکب‌هایتان قارونی و اثاث زندگیتان مانند اثاث زندگی فرعونی، گناهانتان بسان گناهان مردم جاهلی است. پس کجای زندگیتان نحوه‌اش نحوه‌ی محمدی است! تا بشود گفت این امت شما امت محمدی است!؟»

شرایط تأثیر قرآن

صاحبان دل برای اثرپذیری از قرآن شرایطی معین کرده‌اند! یکی از آن

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

شرایط که ما نداریم «تخلّی از موانع فهم» است یعنی باید فضای قلب را از هر چه که مانع تفهّم قرآن است خالی کنیم و مع الاسف ما گناهانی که مانع فهم مقصد اصلی قرآن است فراوان داریم!! از گناهان زبانی، چشمی، گوش، کسب و کاری که همچون پرده‌ای ضخیم روی قلب ما افتاده و قلب را از اثرپذیری از قرآن باز داشته است! طوری شده‌ایم که حالت اشتیاق به لقاء و رضوان خدا و ترس از قهر و عذاب خدا در ما پیدا نمی‌شود!! در صورتی که اگر دل، واقعاً آماده برای تأثر بود، تنها همین یک آیه از قرآن برای تکان دادنش کافی بود که می‌فرماید:

«همه‌ی شما بدون استثناء به آن [جهنّم] وارد شده [از بل صراط که بر متن جهنّم کشیده شده و اشراف به جهنّم دارد عبور خواهید کرد] این یک امر حتمی و فرمان قطعی است که از جانب خدا صادر شده است و تخلف‌پذیر نمی‌باشد. آنگاه آنها را که تقوا پیشه کرده‌اند، از آن نجات می‌دهیم و ظالمان را در حالی که به زانو درآمده‌اند در میان جهنّم رها می‌کنیم!»^۱

انسان با ایمان وقتی این آیه از قرآن را می‌خواند، ترس و وحشت او را بر می‌دارد که ورود من به جهنّم به حکم این آیه، حتمی است! اما خروج من - از آن که مشروط به تقوا است - مشکوک است. نمی‌دانم آیا از زمره‌ی متّقیان خواهم بود که نجات یابم یا در جرگه‌ی ظالمان قرار خواهم گرفت که در میان جهنّم به زانو خواهم درآمد و لذا آدم مؤمن به قرآن، با خواندن همین آیه از قرآن علی‌الدوام در

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۷۱.



حال حزن و اندوه خواهد بود تا مرگش فرا برسد و مراحل پس از مرگ هم از بروز
و محشر و عبور از صراط و موقف حساب طی شود تا برسد به در ورودی بهشت و
ندای فرح بخش دربانان بهشت را بشنود که می گویند:

«...درود بر شما، خوش آمدید داخل بهشت شوید و برای همیشه در جوار
رحمت پروردگارتان بیارامید».^۱

آنجاست که با خوشحالی تمام می گویند:
«...شکر و سپاس از آن خداوندی است که به وعده‌ی خود درباره‌ی ما وفا
کرد و بهشت را جایگاه ماقرار داد که هر جا بخواهیم مسکن می گزینیم. پس چه
خوب پاداشی است پاداش عمل کنندگان»!^۲

کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

از نظریک اندیشمند محقق، وجود خالق، از تحقق وجود مخلوق، آشکارتر
است! اگر قلمی را ببینیم که روی لوحی حرکت می کند و هر دم نقشی بدیع ایجاد
می کند می فهمیم نقّاشی دارد این قلم را حرکت می دهد و این نقش‌ها را به وجود
می آورد. اگر چه خود آن نقّاش را نمی بینیم.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳.

۲- همان، آیه‌ی ۷۴.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

این همه آیات و نشانه‌ها از داخل و خارج وجود ما، خبر از علم و قدرت و

حکمت بی پایان می‌دهد و راستی هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار!

این سخن نورانی را از امام سیدالشهدا علیه السلام بشنویم:

«آیا موجودات دیگر، ظهوری روشن‌تر از ظهور تو دارند تا آنها نشان

دهنده‌ی تو باشند؟»

همانگونه که خودش گفته است:

...آیا خدا خودش کافی نیست [که نشان دهنده و شاهد خودش باشد]. در

حالی که او نشان دهنده و شاهد بر همه چیز است و بر اثر حضور خود، همه چیز را

به حضور آورده است.

«کی تو پنهان بوده‌ای تا نیاز به دلیلی داشته باشی که دلالت بر وجودت

کند؟ کور است چشمی که تو را حاضر در کنار خود نبیند!»^۱

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را



بر هر چه می نگرم، تو نمودار بوده‌ای

ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده‌ای

قرآن خوردنی است

به قول بزرگی که می گفت قرآن خوردنی است نه تنها خواندنی! غذای روح شماسست و باید آن را به خورد جانتان بدهید تا جانتان فربه شود! شما، سر سفره‌ی غذا که می نشینید آیا غذا را می چشید و بعد آن را بیرون می ریزید؟ اینکه کار عقلایی نیست بلکه آن را با اشتهای تمام وارد معده می کنید، تبدیل به خون می شود و خون مبدل به نور چشم و شنوایی و فهم و شعور می گردد.

قرآن نیز چنین است و نباید تنها به آن تلفظ کرد و کنارش گذاشت بلکه باید آن را وارد معده‌ی عقل کرد و در خون جان و قلب به حرکت درآورد تا چشم و گوش و فکر و هوش، قرآنی شود و در تمام صحنه‌های زندگی از خانواده و اجتماع و کسب و کار و بازار و ادارات احکام آسمانی قرآن بروز و ظهور پیدا کند.

آدم قرآنی اندک!

در این تردیدی نیست که ما قرآن خوان و قرآن دان و معلّم قرآن و مفسّر قرآن و... فراوان داریم اما متأسّفانه انسان‌های قرآنی بسیار کم داریم!!

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.



«...واندکی از بندگان من سپاسگزارند».

قرآنی یعنی کسانی که تمام نواحی وجودشان از افکار و اخلاق و اعمالشان به تسخیر قرآن درآمده و احکام آسمانی قرآن بر تمام ابعاد وجودشان حاکم شده است و به راستی باورشان شده که:

«...به یقین خدا بر هر چیزی تواناست و به یقین خدا علمش به همه چیز محیط

است».^۱

عامل اضطراب بشر

حال از جمله آثار بسیار مهم ایمان به علم و قدرت خدا که نصیب انسان می شود، یکی طمأنینه و آرامش قلبی است و دیگر مراقبت و محافظت عملی! یعنی انسان، وقتی ایمان و اعتقاد به این پیدا کرد که هر چه در عالم به وجود می آید اعم از خوشی ها و ناخوشی ها، بر اساس تقدیر حکیمانه ی خداوند علیم و قدیر است، طبعاً آرامش روحی پیدا کرده و رضا به قضای خدا می دهد. البته آن ناملایماتی که از روی بدعملی های خود انسان پیش آمده است، در اصلاح اعمالش باید کوشا باشد تا رفع آن ناملایمات گردد و در غیر آنها که خارج از اختیارش می باشد، تسلیم تقدیر خدا باید بشود و بگوید:

به جدّ و جهد چو کاری نمی رود از پیش

۱-سوره ی طلاق، آیه ی ۱۱.



به کردگار رها کرده به مصالح خویش

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱

«به یاد خدا بودن [و با خدا بودن و دل به خدا دادن] آرام‌بخش‌ترین

[داروهای روحی] است».

ما در زندگی آرامش خاطر نداریم! پیوسته با اضطراب و تشویش و نگرانی دست به گریبانیم! برای گذشته افسوس می‌خوریم و از آینده می‌ترسیم که مبادا چنین و چنان شود، در زندگی به بن‌بست برسیم، به فقر و مرض مبتلا بشویم، در فلان معامله زیان کرده و رشکسته شویم و... تمام اینها برای این است که دل، تکیه به جای محکمی نزده و ایمان به مقدرّ علیم و حکیم پیدا نکرده است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲

«به هوش که دل به خدادادگان نه ترس از [آینده] دارند و نه [برای گذشته]

پیشان‌حال می‌شوند!»!

این ادب قرآنی را فرا گرفته‌اند که:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۳

«نه برای آنچه که از دست داده‌اید غمگین شوید و نه به آنچه که خدا به شما

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.



داده| از ذخایر دنیا| دل بسته و شاد گردید...!

دو آیه‌ی آدم ساز

اینجا سزاوار است که بگوییم: ای مسلمانان! ای پیروان قرآن! این دو آیه از قرآن را بگیرید و تابلو کنید. اول به دیوار قلبتان و سپس به دیوار اتاق و محل کارتان بچسبانید و هر دم به آن بنگرید تا هم آرامش قلبی و هم مراقبت عملی در خویش ایجاد کنید.

آیه‌ی اول:

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛

آیه‌ی دوم:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛

این را بدانیم که دنیای فعلی ما، همچون دریایی پرتلاطم است؛ از هر سو امواجی سهمگین بر سطح آن فرود می‌آید و کشتی جان ما را به اضطراب می‌افکند. ترس این هست که عن قریب ما را به گرداب فنا و تباهی بکشاند! اکنون دو طوفان مهیب در این دریا برپاست: طوفان مصائب از فقر و مرض و ناامنی دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها در تمام شئون زندگی و... و طوفان شهوات از پیش آمدن انحاء صحنه‌های فریبده‌ی گناه‌انگیز که هر دو طوفان، آدمی را از جامی‌کند و بدبختی‌ها به وجود می‌آورد. در این شرایط سنگین است که کشتی جان ما احتیاج



به لنگری محکم دارد تا از غرق شدن مصون ماند. آن لنگر محکم، منحصرأ ذکر الله

است یعنی به یاد خدا و با خدا بودن و تکیه به لطف و عنایت او کردن که:

﴿...أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛

و همچنین نظارت او را نسبت به اعمال آدمیان به حساب آوردن که:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛

در این صورت است که طمأنینه و آرامش قلبی پیدا می کند و واجد حال

مراقبت عملی می گردد.

وجود پربرکت علمای دین

هیچ گروهی از امت مسلم نمی توانند جای علما و فقها را پر کنند و کار آنها

را که مرتبط ساختن مردم با اهل بیت رسول و رساندن احکام خدا از طریق اهل

بیت رسول ﷺ به آنها است انجام بدهند.

این حدیث از حضرت امام هادی علیه السلام منقول است:

«اگر نبودند در زمان غیبت قائم ما، عالمانی که مردم را با امام زمانشان آشنا

می سازند و با دلایل روشن از دین خدا دفاع می کنند و ضعفای از بندگان خدا را از

دام و کمند ابلیس می رهانند، آری اگر آنان نبودند احدی نمی ماند مگر اینکه از

دین خدا بر می گشت! و لکن عالمانند که زمام دلهای ضعیفان از شیعه را محکم نگه

می دارند آن گونه که کشتیان سگان کشتی را نگه می دارد و همانانند که برترین



امت در نزد خداوند عزّوجلّ می‌باشند»^۱

اگر اغنیا و توانگران مسلمان با انفاق اموال خود در تقویت بنیه‌ی مالی اسلام می‌کوشند، آنها، از پر تو نور علم و ارشاد و هدایت عالمان آن شرف را به دست آورده‌اند و حتّی شهدا و جهادگران مسلمان که با ریختن خود به پای درخت اسلام آن را شاداب و خرّم ساخته‌اند، آن هم مولود دعوت مخلصانه‌ی عالمان بوده است. رسول خدا ﷺ فرموده است:

«روز قیامت که شود مرگب قلم علما را با خون‌های شهدا می‌سجند و مرگب قلم علما بر خون‌های شهدا ترجیح داده می‌شود»^۲

زیرا خون شهید توّلّد یافته از مرگب قلم عالم می‌باشد. از این رو است که امیر المؤمنین علیؑ فرموده است:

«یک فقیه یعنی یک عامل دین شناس باسدار دین برای شیطان، سنگین‌تر از هزار عابد است»^۳.

تفاوت عالم و عابد

و سرّ این در حدیث دیگری از امام کاظم علیّه السلام و امام عسگری علیّه السلام نقل شده که: چون عابد، تمام همّش نجات دادن خودش می‌باشد اما عالم، علاوه بر

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۶.

۲- همان، صفحه‌ی ۱۶.

۳- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶.



خودش، دیگر بندگان خدا از مردان و زنان را از دست شیطان و مددکارانش نجات می‌دهد.^۱

سعدی هم این مضمون را به نظم آورده که:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود

تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش برون می‌برد ز موج

وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را

عابد در فکر نجات شخص خودش می‌باشد اما عالم به فکر نجات دادن

غرق شدگان در دریای جهالت و ضلالت است و لذا اگر هزار عابد بمیرد، ابلیس

آن قدر خوشحال نمی‌شود که از مرگ یک عالم به رقص و طرب در می‌آید و

نعره‌ی خوشحالی سر می‌دهد چرا که مزاحمی بزرگ از سر راهش برداشته شده

است. به همین جهت از مظاهر خشم خدا بر هر مردم این است که علما و فقها را

یکی بعد از دیگری از دست آن مردم می‌گیرد.

این حدیث از رسول خدا ﷺ منقول است:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَزِعُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ بِمَوْتِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ

يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا خَذَ النَّاسُ رُؤْسَاءَ جُهَلًا فَافْتَوَا النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَ
أَضَلُّوا؛^۱

«چنین نیست که خداوند علم را یک باره از میان مردم برگرداند! بلکه آن را با
مرگ علما از دست مردم می‌گیرد! تا وقتی احدی از آنها باقی نماند! طبعاً مردم
افراد نادان را به پیشوایی در دین خویش اتخاذ می‌کنند آنها هم بدون داشتن
صلاحیت علمی، فتوا به دست مردم می‌دهند در نتیجه هم خودشان گمراه
می‌شوند و هم مردم را گمراه می‌کنند».

پناه بر خدا می‌بریم از این شقاء و بدبختی که مظه‌ری از مظاهر خشم
خداست.

نشانه‌های شناخت امام زمان علیه السلام

از راوی به نام ابوالادیان نقل شده: من نامه‌رسان امام عسگری علیه السلام به سایر شهرها
بودم. روزی به حضورشان شرفیاب شدم. نامه‌هایی را که نوشته بودند به من دادند و
فرمودند: اینها را به مدائن ببر و به افراد معینی بده و جواب بگیر. آنگاه فرمود: این سفر تو
پانزده روز طول می‌کشد. روز پانزدهم وارد سرّ من رای (سامرا) می‌شوی و می‌بینی صدای
شیون از خانه‌ی من بلند است و غسل دارد بدنم را غسل می‌دهد.

من از شنیدن این سخن امام بسیار متأثر شدم و گفتم: مولای من! اگر این حادثه



پیش آمد امام بعد از شما کیست؟ فرمود: کسی که جواب این نامه‌ها را از تو طلب کرد او امام بعد از من است. گفتم: مولای من علامت دیگری بفرماید. فرمود: آن که بر جنازه‌ی من نماز بخواند، امام است. باز علامت دیگری خواستم. فرمود: آن کسی که از محتوای همین* خبر داد او امام است.

این جواب را من درست نفهمیدم و هیبت امام علیه السلام مانع از این شد که بپرسم مقصود از همین چیست؟ از خدمت امام مرخص شدم و نامه‌ها را به مدائن بردم و جواب گرفتم و برگشتم و درست روز پانزدهم به سامرا^۱ رسیدم و همان‌طور که امام خبر داده بود صدای شیون از خانه‌اش شنیدم و دیدم غسال بدن شریفش را غسل می‌دهد. آمدم تا آن نشانه‌ها را که فرموده بود، از کسی ببینم و امام زمانم را بشناسم ولی متأسفانه دیدم جعفر برادر امام علیه السلام - که مرد صالحی نبود و هیچ‌گونه صلاحیت برای امامت نداشت - کنار در ایستاده و مردم به او تسلیت و تبریک امامت می‌گویند. من متحیر و سرگردان ایستاده بودم. در این اثنا دیدم خادم آمد به جعفر گفت: آقا! جنازه حاضر است. غسل داده و کفن پوشانده‌اند و منتظر نمازند.

من جلو رفتم و خودم را به جعفر نشان دادم که شاید راجع به جواب نامه‌ها از من سؤالی کند. دیدم حرفی نزد و برای خواندن نماز به جنازه‌ی امام آماده شد. مردم هم دنبالش حرکت کردند. اما همین که مقابل جنازه ایستاد و خواست تکبیر نماز بگوید دیدم ناگهان از اتاقی که پرده‌ای مقابل درش افتاده بود، در باز شد و پرده کنار رفت و کودکی

*همین: کیسه‌ی پول.

زیباروی و پیچیده موی از پشت پرده بیرون آمد که همچون ماه در وسط آسمان می درخشید و هیبتی داشت. کنار جنازه آمد؛ عبای جعفر را گرفت و او را عقب کشید و گفت:

(تَنَحَّ يَا عَمَّاهُ)؛

عمو کنار بیا که من اولی و احقّ به نماز بر جنازه‌ی پدرم می‌باشم! او هم مرعوب شد و بدون اینکه حرفی بزند، کنار آمد و عقب ایستاد. آن کودک تکبیر گفت و مردم هم به دنبال او تکبیر گفتند و نماز تمام شد. مردم برای بلند کردن جنازه حرکت کردند. آن کودک به سمت اطاق آمد، من جلو رفتم و سلام کردم. به من فرمود: جواب نامه‌ها را بده. من فوراً نامه‌ها را تقدیم کردم. او وارد اطاق شد و من بسیار خوشحال شدم که دو نشان از نشانه‌های امامت را مشاهده کردم. یکی مطالبه‌ی جواب نامه‌ها بود و دوم نماز بر جنازه‌ی امام علیه السلام. منتظر سوّمی شدم.

مردم جنازه را بردند و دفن کردند و برگشتند و با جعفر نشستند. من هم به انتظار دیدن سوّمین نشانه نشستم. در همین حال از اهل قم جمعیتی وارد شدند و پس از اطلاع از شهادت امام عسکری علیه السلام از امام بعدی سؤال کردند. مردم جعفر را معرفی نمودند آن‌ها پیش جعفر رفته و گفتند: ما نامه‌هایی و اموالی از اهل قم داریم؛ بفرمایید نامه‌ها از کیست و محتوای همیانی که همراه آورده‌ایم چیست؟

او که از هیچ چیز آگاهی نداشت، سخت برآشفته و از جا برخاست در حالی که عبای خود را از روی ناراحتی تکان می‌داد گفت: مردم از ما توقّع علم غیب هم دارند! در



این اثنا که اهل قم متحیر نشسته بودند خادم از اطاق بیرون آمد و رو به اهل قم کرد و گفت: مولای من می‌فرماید: شما اهل قم نامه‌هایی از فلان شخص و از فلان شخص آورده‌اید. آن همیان هم که همراهمان هست، محتوای آن هزار دینار است که ده دینار آن مغشوش و معیوب می‌باشد. آن‌ها هم که این سخن را شنیدند، با کمال اطمینان خاطر، نامه‌ها و همیان را تقدیم کردند و گفتند: سلام ما را خدمت امام علیه السلام برسان و این نامه‌ها را و این همیان را تقدیم حضورشان بنما. من هم خوشحال شدم که هر سه علامت که امام عسگری علیه السلام برای امام بعد از خودشان فرموده بودند، آشکارا مشاهده کردم و امام زمان خود را شناختم!

شهادت ابوذر به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله

انسان‌های لطیف‌الروح و سلیم‌القلب، این حقیقت را می‌فهمند که رابطه‌ی حق با قلب سلیم یک رابطه‌ی فطری و یک جذبه و کشش تکوینی است. انسان اگر با فطرت صاف و قلب سالم با حق مواجه شود، به محض دیدن چهره‌ی حق و شنیدن آوای آن، در مقابلش تسلیم می‌شود و نیازی به شق القمر یا شهادت سنگ و درخت و سوسمار ندارد! شهادت خود پیامبر را روشن تر از شهادت ماه و خورشید آسمان و سنگ و درخت بیابان می‌بیند و می‌پذیرد.

روی و آواز پیغمبر معجزه است

در دل هر امتی کز حق مزه است

چون پیامبر از برون بانگی زند جان امت در درون سجده کند
 زانکه جنس بانگ او را دو جهان از کسی نشنیده باشد گوش جان
 البته چشمی سالم، لازم است تا چهره‌ی حق را ببیند و گوش‌ی سالم تا آواز
 حق را بشنود. ابو جهل و ابولهب، با چشمی کور و گوش‌ی کربا خورشید نبوت
 مواجه می‌شدند و قهر آنه نوری می‌دیدند و نه صدایی می‌شنیدند و لذا می‌گفتند:

﴿لَسْتُ مُرْسَلًا﴾:

«تو رسول [خدا] نیستی».

اما ابوذر (رض) که چشم و گوش دلش باز بود، با آن که هنوز پیامبر را ندیده و
 صدایش را نشنیده بود، در میان بیابانی خاموش مشغول گوسفندچرانی بود. دور از
 جنجال زندگی ماده‌پرستان، بامغزی آرام می‌اندیشید و مطالعه‌ی آیات آفاق و
 انفس می‌کرد. در اوضاع عجیب زمین و آسمان، طلوع و غروب ماه و خورشید و
 ستارگان، حالات حیرت‌آور پرندگان، ریزش قطرات باران و رویش انواع گیاهان
 و... عمیقانه فکر می‌کرد و پیش خود می‌گفت: آیا راستی این کاروان مُعْظَم هستی
 را امیر و قافله‌سالار کیست؟ این سپاه منظم و مجهز خلقت را فرماندهی کل در
 کجاست؟ این سیل پر جوش و خروش کائنات از کجا حرکت کرده، روبه کدام
 دریا در جریان است؟

این همه هستی ز که پیدا شده خاک ضعیف از چه توانا شده
 از عمق جان و باطن فطرت می‌گفت حتماً و قطعاً موجودی علیم و حکیم و



قدیر در این عالم کار می‌کند و این همه نظامات محیر را او تنظیم و تدبیر می‌نماید. در همان اوان شنید که کسی در مکه به عنوان پیامبری ظهور کرده و اسرار و رموز هستی را بیان می‌کند. با عجله به سمت مکه آمد و وقتی رسید دید، مردی با چهره‌ی نورانی پای دیوار کعبه نشسته و جمعی دورش حلقه زده‌اند. او به آنها می‌گوید:

(قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا)؛

ای مردم! مبدأ قهار هستی به وجود آورنده‌ی کائنات و نظام‌بخش موجودات را بشناسید و در مقابلش خاضع شوید! ابوذر تا آن چهره را دید و آن کلمات را شنید، دید این همان آب زلالی است که جان عطشان‌ش تشنه‌ی اوست و حقیقت لا اله الا الله همان حقیقت حقّ‌ای است که پیشاپیش، زبان فطرتش به آن شهادت می‌داد و لذابی درنگ در برابر آفتاب نبوت خاضع گشت و شهادت فطری خود را به زبان جاری کرد و گفت:

(أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)؛

چون پیمبر از برون بانگی زند جان امت در درون سجده کند

شهادت خدا بر رسالت پیغمبر اکرم ﷺ

مهندسی که می‌خواهد اثبات کند من مهندس کامل و قابل‌ی هستم، ساختمانی باشکوه می‌سازد. این ساختمان، وجودش شاهد روشنی است بر اینکه

هم خودش زیبا و از هر جهت مجهّز و هم سازنده اش مهندسی قابل است. نقّاشی که نقشی بدیع روی تابلو آورده است، آن نقش، خودش شهادت به زیبایی خود و مهارت خلاّقش می دهد. اینجا نیز آفریدگار پیامبر اکرم ﷺ ساختمان وجود اقدس او را مجهّز به دستگاه گیرنده ی وحی کرده و از همین طریق، ارتباط او را با عالم ربوبیّت خویش اثبات نموده و شهادت به رسالتش داده است. آنگونه که اولوالالباب و خردمندان منزّه از لجاج و عناد، درک می کنند که او ابزار ادراکی دیگری دارد که سایرین ندارند و او با همان ابزار از عالم بالا تلقّی وحی می کند و با اینکه اُمّی است و درسی نخوانده و استاد و معلّمی به خود ندیده، کتابی آورده است که جامع علوم اوّلین و آخرین است و در طول این چهارده قرن جمعیت های عظیم از علما و فقها، حکما و عرفا در دامن خود پرورانیده و جملگی این افتخار را دارند که از ریزه خواران خوان نعمت این کتاب حکیم الهی به حساب می آیند. این نوعی شهادت عملی و فعلی خدا بر رسالت پیامبر اکرم ﷺ است.

چشم من خفته دلم بیدار دلان

در بعض روایات آمده که به هنگام نزول وحی، حال پیامبر اکرم ﷺ دگرگون می شد. تقریباً شبیه حال خواب یا مدهوشی به آن حضرت دست می داد. در مقام تحلیل و توضیح این حال از بعضی از بزرگان نقل شده که قوای ظاهری و باطنی انسان، تابع روح انسان است. وقتی روح آدم مجذوب چیزی



شد، تمام قوا به دنبال روح به سمت آن چیز کشیده می‌شوند و از کار خود و امی مانند. افراد مصیبت زده را دیده‌اید؟ آن مادر جوان مرده‌ای که ضربه‌ای شدید بر روحش وارد آمده و او را از خود بیخود کرده آن چنان که گویی چشمش جایی را نمی‌بیند و گوشش صدایی را نمی‌شنود. دیوانه‌وار از خانه به کوچه می‌دود. در میان مردان نامحرم - با داشتن شرم و حیا و عفت - داد می‌زند صورت و سینه‌اش را می‌خراشد و احساس زخم و جراحت نمی‌کند. تشنگی و گرسنگی را فراموش می‌کند و... این چنین حالات در عشاق نیز پیدا می‌شود! مخصوصاً عشاق جمال‌ها و زیبایی‌های معنوی از عوالم روحانی که برای انبیا و اولیای خدا علیهم‌السلام رخ می‌دهد. روح مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز به هنگام نزول وحی، مجذوب عالم بالا و متصل به روح الامین می‌شد. طبعاً سایر قوای ظاهری و باطنیش به مشایعت روح قوی و شدیدش به آن سمت کشیده می‌شد و قهراً چشمش از دیدنی‌ها و گوشش از شنیدنی‌ها اعراض* می‌کرد و شبیه حالت بیهوشی یا به عبارت بهتر مدهوشی به آن حضرت دست می‌داد! آدم بی‌هوش چیزی را درک نمی‌کند اما شخص مدهوش یعنی واله و شیدا و از خود بیخود گشته که در همان حال از همه چیز آگاه است و حقایق تمام دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها را با چشم و گوش دیگری درک می‌کند، اگر چه از نظر دیگران در خواب است و لذا می‌فرمود:

(تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي)؛

*اعراض: روی گردانی.



«[من] چشمم می خوابد، ولی قلبم نمی خوابد».

در همان حال که خوابیده‌ام، می بینم و می شنوم و می فهمم.

گفت پیغمبر که عَيْنَايَ تَنَامُ لَا يَنَامُ الْقَلْبُ عَنْ رَبِّ الْأَنَامِ

چشم من خفته دلم بیداردان جسم بیکار مرا پرکار دان

مردلم را پنج حسّ دیگر است

حسّ ما را هر دو عالم منظر است

همنشینت من نیم سایه‌ی من است

برتر از اندیشه‌ها پایه‌ی من است

چون ملالی گیرم از سفلی* صفات

بر پرّم همچون طیور الصّافات

پرّ من رُسته است هم از ذات خویش

برنچسبانم دو پر من از سریش

این شما هستید که اگر بخواهید پرواز کنید، باید بال و پری به خودتان

بچسبانید از هواپیما و سفینه‌ی فضایی و... تا اندکی به بالا بپرید. اما من نیازی به بال

و پر خارج از خود ندارم.

تمام علم کتاب نزد ماست

*سفلی: پایین.



در روایت سنی از ابوسعید خدری نقل شده:

از رسول خدا ﷺ پرسیدم مقصود از ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾ کیست؟
در سوره ی نمل آمده که حضرت سلیمان پیامبر ﷺ از حضار در مجلسش
خواست کسی هست که تخت ملکه ی سبا را در بارگاه من حاضر کند؟
﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ
طَرْفُكَ...﴾؛^۱

«کسی که پاره ای از علم کتاب را داشت، گفت: من آن تخت را تا تو، چشم به
هم بزنی آورده ام...».

جناب سلیمان ﷺ دید تخت در پیش او حاضر است.
ابوسعید از رسول خدا ﷺ پرسید: آن کس که چنین قدرتی از خود نشان
داد که بود؟

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«او وصی برادر من سلیمان بن داود بود».

ابوسعید گفت:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَوْلُ اللَّهِ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ
عِلْمُ الْكِتَابِ)؛

«ای رسول خدا! مقصود در این آیه کیست که تمام علم کتاب پیش اوست؟»

۱- سوره ی نمل، آیه ی ۳۷.

فرمود:

(ذَاكَ أَحَى عَلَى بَنِ أَبِيطَالِب)؛^۱

«او، برادرِ علی بن ابیطالب است».

آن کس که بخشی از علم کتاب پیشش بوده؛ توانسته است آن کار خارق العاده را انجام بدهد که تخت سلطانی را در یک چشم به هم زدن از کشوری به کشور دیگر منتقل کند آیا آن کس که تمام علم کتاب پیشش هست، چه قدرتی خواهد داشت؟! در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که علم «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» نسبتش با علم «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» نسبت یک قطره است در مقابل دریای اخضر. آنگاه امام صادق علیه السلام دو بار فرمود:

(عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا)؛^۲

«به خدا قسم علم تمام کتاب پیش ماست».

چه کسانی رستگارند؟

زمانی بر اسلام گذشت که در مسجد الحرام مکه، نماز جماعت سه نفری تشکیل می شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و علی مرتضی و خدیجه ی کبری علیها السلام اما امروز پس از گذشت چهارده قرن، می بینید در همان مسجد الحرام و نماز جماعت چه غوغایی است! امروز قریب دو میلیارد انسان افتخار انتساب به اسلام و قرآن

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۱، صفحه ۴۲۷.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۵۲۲.



دارند. این دلیل بر این است که عظمت و جلالت اسلام و قرآن و بقا و گسترش آن در عالم، از جانب خداوند توانا تضمین شده است. اما این حقیقت، منافات با این ندارد که ما آدمیان، بر اثر عدم شایستگی، از برکات این سرمایه‌ی عظیم الهی بی‌بهره و ناکام بمانیم و کنار آب روان، از تشنگی بمیریم و روی گنج بی‌پایان از گرسنگی جان بدهیم و این از آن جهت است که ما نمی‌خواهیم از مقصد اصلی قرآن آگاه شویم و زندگی خود را با آن مقصد تطبیق نماییم.

این قرآن است که با صراحت و قاطعیت تمام می‌گوید:

«ای پیامبر! به این مردم [بگو: اگر به راستی، شما خداوند را دوست می‌دارید، از من تبعیت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد...]».^۱

اتباع و تن‌زیر‌بار دستورات پیامبر دادن، مقصد اصلی قرآن و فرستنده‌ی آن است. در این آیه تأملی بفرمایید؛ اول و آخر آیه سخن از اتباع و پیروی به میان آورده است و می‌فرماید:

«کسانی که از پیامبر تبعیت می‌کنند...».

این جمله‌ی اول آیه است. اما جمله‌ی دوم:

«...و از نوری که همراه او نازل شده [قرآن] تبعیت می‌کنند...».

آنگاه می‌فرماید:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.



«...این [گروه آری تنها همین] گروهند که رستگارند»^۱.

ضمیر «هم» که دنبال «اولئک» آمده است، در اصطلاح اهل ادب، دلالت بر انحصار می‌کند. یعنی تنها کسانی «مُفلح» و رستگار می‌باشند که اتباع از نبی و قرآن می‌کنند و گرنه فراوانی چاپ‌های گوناگون قرآن و از دحام جمعیت در مسجد النبی و مسجد الحرام دلیل بر فلاح و رستگاری مردمان نمی‌باشد!

ضرورت امر به معروف و نهی از منکر

خداوند حکیم، برنامه‌ی کار پیامبر عظیم‌الشان خود را نشان می‌دهد و اتباع و پیروی از او را از مردم می‌طلبد و می‌گوید:

﴿يَا مَرْهُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۲

«...امّت خود را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند...».

آیا ما امّت مسلمان در همین فریضه‌ی بسیار بسیار مهمّ اخلاقی و اجتماعی قرآن و اسلام از پیامبر بزرگوار خود در چه حدّ اتباع و پیروی داریم؟ اکنون انواع و اقسام منکرات در زندگی خانوادگی و اجتماعی ما به گونه‌ای وحشت‌انگیز رو به گسترش است و عجیب اینکه بزرگان قوم اصلاً سخنی از آن به میان نمی‌آورند تا چه رسد به اینکه قدمی در اصلاح آن بردارند! گویی که آن بزرگان این صحنه‌ها و این منظره‌ها را منکر نمی‌شناسند تا نهی از آن را واجب بدانند! آیا این بی‌پروایی

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

۲- همان.



زنان در امر پوشش که لباس تنگ و چسبان می پوشند، آنگونه که برجستگی های بدن نمایان است و اغلب پای بی جوراب و اندکی از لبه ی پایین شلوار هم بالا که قسمتی از پا عریان است! دختر و پسر دست در دست هم میان کوچه و خیابان آن هم برخی از برنامه های تلویزیونی - که به زوایای خانه های مردم از شهر و روستا راه یافته و از طریق ارائه ی فیلم ها و سریال های بدآموز و فسادانگیز، پرده ی شرم و حیا را از پسران و دختران دریده است! آن زنان و مردان به اصطلاح هنرمند!! که نقش زن و شوهر را در فیلم بازی می کنند آن چنان عاشقانه عمل می کنند که هیچ زن و شوهر واقعی آن چنان نمی باشند!! و راستی انسان گاهی از بچه ها که تماشاگر این منظره های شرم آور هستند؛ احساس خجالت می کند.

البته ما چشم پوش از برنامه های مفید و آموزنده ی دینی سازمان صداوسیما نمی باشیم، بلکه سخن اینجاست که مراقب باشید! این سازمان بسیار اساسی و لازم، مفاسدش بیشتر از مصالحش نشود! این را می دانیم که قرآن کریم برای شراب و قمار هم منافی قائل است، ولی ضرر و زیان و گناه آنها را بیش از منافعشان می داند و از این رو آنها را تحریم می کند و می فرماید:

«ای پیامبر! در باره ی شراب و قمار از تو سؤال می کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی هست و منافی هم از نظر مادی [برای مردم دارند ولی گناه آنها از نفع آنها بزرگتر است...]^۱»

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۱۹.

آری، مراقبت شدید از سوی مسئولان و متصدیان امور سازمان صدا و سیما لازم است که برنامه‌های مفسد را به بهانه‌ی دفع افسد به فاسد در مَرئِی و مَسْمَع مردم قرار ندهند و افکار جوانان را با ارائه‌ی فیلم‌های محرک، طوفانی نکنند که مسئولیت شدید در پیشگاه عدل خداوند سریع الحساب و شدید العقاب دارند.

مبارزه‌ی رسول اکرم ﷺ با ننگ دخترداری

از جمله برنامه‌های اصلاحی پیامبر اکرم ﷺ به فرموده‌ی قرآن کریم، این بوده است که:

بارهای سنگین و غل و زنجیرهایی را که آن مردم نادان به دست خودشان بر دست و پا و گردنشان نهاده بودند از آنها برداشت و آزادشان کرد^۱ و راستی چه غل و زنجیری از این کشنده‌تر که پدر نادان، این فکر در مغزش جا گرفته بود که دخترداری عار و ننگ است. از این رو هر چه دختر برایش متوّلد می‌شد، او را با دست خودش زنده به گور می‌کرد. این در قرآن آمده است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ...﴾^۲

وقتی به یکی از آنها [اعراب جاهلی] بشارت داده می‌شد که خدا به تو دختری

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

۲- سوره‌ی نحل، آیات ۵۸ و ۵۹.



داده است آن چنان از شدت ناراحتی دگرگون می‌شد که صورتش سیاه و مملو از خشم و غضب می‌گردید تا آنجا که از شرمندگی نمی‌توانست در میان قوم و قبیله‌اش بماند و این ننگ و عار را تحمل کند. از آنها خود را پنهان می‌کرد و می‌اندیشید آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگه دارد و یا او را در زیر خاک پنهان سازد.

واقعاً عجیب است! یک حیوان درنده این بی‌عاطفگی را از خود نشان نمی‌دهد اما این حیوان دو پای انسان‌نما چنین می‌کرده است! آنگاه ببینید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه نیرویی به کار برده که این پست‌تر از حیوان‌ها را در ظرف مدّت کوتاهی مبدّل به برترین انسان‌ها نموده است!

نماد بارزی از بی‌رحمی

در تاریخ آمده: مردی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! من نمی‌دانم با چه زبانی از تو تشکر و سپاسگزاری کنم و از عهده‌ی حقّی که بر گردن من و هزاران مثل من داری برآیم؟ تو ما را از سخت‌ترین شکنجه‌ها و از بزرگترین بدبختی‌ها که به دست خودمان از روی جهالت و نادانی به وجود آورده بودیم رهایی بخشیدی و آزادمان کردی. بیش از آن کسی که اسیری را از زندان نجات دهد؛ تو بر گردن ما حقّ داری. ما مردم بدبخت، زندگی را برای خودمان یک جهنّم سوزان پر از عذاب الیم درست کرده بودیم. تو ما را راحت کردی و آسایش دادی. آنگاه شروع کرد داستان دلخراش خود را بیان

کردن که من مردی بودم که از دختر داشتن متنفر بودم. هر چه زنم دختر می‌آورد، همه را زنده به گور می‌کردم و بر هیچ‌یک از آنها دلم نسوخت مگر بر یکی از آنها که هنوز هم وقتی خاطره‌اش به یادم می‌آید دلم می‌سوزد!

من در سفر بودم. او متولد شده و زنم او را به یکی از برادران خودش سپرده بود که دور از چشم من نگهداری شود. وقتی از سفر برگشتم، از نوزاد پرسیدم. گفت: دختر بود و مرده به دنیا آمد. او را از من پنهان داشت و چند سالی گذشت. آن دختر بزرگ شد و روزی به دیدن مادرش آمده بود. من به خانه آمدم دختری ده دوازده ساله‌ی زیبا دیدم. از زنم پرسیدم: این دختر از کیست؟ او گریه‌کنان گفت دختر خودت است و جریان پنهان نگه داشتن او را از من، نقل کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت دگرگون شدم. اما هیچ نگفتم و چند روزی گذشت. روزی که مادرش در خانه نبود او را به بهانه‌ای از خانه بیرون بردم. میان بیابان گودالی کندم. او نمی‌دانست چه می‌کنم. به من اظهار محبت می‌کرد و می‌گفت: پدر چه می‌کنی؟ برای چه این قدر خود را به زحمت می‌افکنی؟ گاهی با دست‌های کوچکش گرد و خاک از صورتم پاک می‌کرد. من با کمال بی‌رحمی وقتی گودال آماده شد او را بلند کردم و در میان گودال گذاشتم و بنا کردم خاک روی او ریختم. او دید که چنین است بنا کرد آه و ناله کردن که پدر با من چه می‌کنی؟! با دست‌های خود دامنم را می‌گرفت و می‌کشید و می‌گفت: ای پدر! می‌خواهی مرا زیر خاک بگذاری و بروی؟! اولی من بی‌اعتنا به آه و ناله‌ی او خاک ریختم تا زیر خاک پنهان شد و ناله‌اش قطع شد!!



ولی یا رسول الله هنوز گویی صدای ناله‌اش را می‌شنوم و از دل می‌سوزم. رسول

اکرم صلی الله علیه و آله از شنیدن این جریان دلخراش چشم‌هایش پر از اشک شد و فرمود:

(مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ)؛

«هر که رحم نکند، مورد رحم قرار نمی‌گیرد».

عصر جاهلیت نوین!

حال، ما وقتی این حدّ از قساوت و بی‌رحمی را از اعراب جاهلی می‌شنویم، از دل می‌سوزیم و از عمق جان می‌گوییم ای هزاران درود و رحمت حق بر روان پاک تو یا رسول الله که چگونه این غل و زنجیرها را از گردن آن حیوان‌صفتان برداشتی و طوق عزّت و کرامت بر گردنشان نهادی و انسانشان ساختی! ولی یاللاسف که ما باز می‌خواهیم آن غل‌ها و زنجیرها را بر گردن خود بگذاریم و جاهلیت ثانیه را که از لحاظ فسادهای اخلاقی و زشتی‌های عملی، دست کمی از جاهلیت اولی ندارد تجدید کنیم.

آری ما امروز دخترکشی نمی‌کنیم ولی با اجرای برنامه‌های ضدّ دینی که داریم و سال به سال هم گسترده‌تر می‌سازیم! در واقع اقدام به عقل‌کشی و ایمان‌کشی و تقواکشی می‌کنیم که از نظر اولوالالباب و اندیشمندان الهی به مراتب بی‌رحمانه‌تر از دخترکشی است که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...﴾؛^۱

«ایجاد فتنه [و محیط فاسد که مردم را به گناه و بی بندوباری تشویق و ترغیب بنماید و از ایمان و تقوا باز دارد] از قتل و کشتن هم بالاتر است...».

بدتر از بمب خوشه‌ای!

این حقیقت باورمان بشود که فساد اخلاقی، یک ملت را از داخل، آن چنان می‌پوساند و اساس آن را در هم می‌ریزد که نیازی پیدانمی‌شود که دشمن بمب بر سرشان بریزد. به هر حال ما نمی‌دانیم چه کسی و چه مقامی باید دست به کار اصلاح این مفساد اخلاقی و حشمتبار که به سرعت در حال گسترش است بزند. آیا می‌شود روزی بشنویم که زنگ غرور دینی هم در مدارس به صدا درآمد که البشاره ما جلوی بی‌پروایی‌های زنان را گرفتیم. البشاره ما برنامه‌های بدآموز تلویزیون را منع کردیم. این پیشگویی اعجاز‌آمیز رسول الله اعظم ﷺ را بشنوید که چهارده قرن قبل گفته و امروز آن را بالعیان می‌بینیم. فرمود:

«چه وضع و حالی خواهید داشت زمانی که زنان فاسد و جوانان فاسق شوند و شما [امت مسلمان] امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟ گفتند: یا رسول الله! آیا ممکن است چنین وضعی پیش بیاید؟ فرمود: آری، بدتر از این خواهد شد! چه وضعی خواهید داشت که شما امر به منکر و نهی از معروف کنید. گفتند: یا رسول الله



آیا ممکن است چنین وضعی پیش بیاید؟ فرمود: آری، بدتر از این هم می شود! چه وضعی خواهید داشت که شما امت مسلمان، منکر را معروف و معروف را منکر ببینید؟!^۱

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا
اللهم عجل لوليّك الفرج و اجعلنا من المنتظرين لظهوره و اجعل خاتمة
امرنا خيراً
والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته



فهرست

صفحه

عنوان

-
- ۱..... تقریظ حضرت آیت الله ضیاء آبادی دامت برکاته
- ۳..... مقدمه‌ی گردآورنده
- ۷..... وجه تسمیه‌ی کتاب عطر گل محمدی
- ۱..... ساکنان کرات دیگر
- ۳..... اثبات وجود خدا
- ۴..... زمان وصال
- ۴..... سبب فراموشی آخرت



- ۵.....امان از هوای دل!
- ۷.....مدهوش عظمتِ خدا
- ۹.....اعجاز قرآن در هر زمان
- ۱۱.....خداشناسی، اصل مطلب
- ۱۲.....وامانده از پرواز
- ۱۴.....شگفتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۵.....جنبه‌ی عقلی اعتقاد به معاد
- ۱۶.....حیات مجدد
- ۱۷.....مراحل آفرینش انسان
- ۱۹.....انسان آزاد
- ۲۰.....اشتباه انسان
- ۲۲.....توجیه بی‌پروایی
- ۲۵.....شرط مباحثه
- ۲۶.....سزای مرد معترض
- ۲۷.....عقل و حیا و دین
- ۲۹.....وصیت نامه‌ی حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۰.....پناه بی‌پناهان
- ۳۲.....اعتقاد به وجود ملائکه

- ۳۳..... سپر محکم خدا
- ۳۴..... فرشتگان نگهبان
- ۳۵..... فساد مردم، خشم خداوند
- ۳۷..... سبب نزول بلاهای بی سابقه
- ۴۰..... آثار معرفت
- ۴۰..... دیندار واقعی
- ۴۱..... خواب غفلت
- ۴۳..... تسبیح پرندگان
- ۴۴..... این مهر، خدایی است
- ۴۸..... پاسخ دندان شکن بهلول
- ۴۹..... شیرینی درک حقایق
- ۵۰..... سبب سقوط انسان
- ۵۲..... مسئولیت بزرگان قوم
- ۵۴..... روز جدایی حق از باطل
- ۵۵..... حق ماندنی، باطل رفتنی
- ۵۸..... فهم اشتباه به سبب آلوده بودن دل ها
- ۶۰..... دل های آسمانی
- ۶۲..... وای به حال نمازخوان های غافل!

- ۶۳ دل‌های قفل‌زده
- ۶۵ محروم از جمال قرآن
- ۶۸ شکایت قرآن
- ۶۹ سلطنت به جای مسکنت
- ۷۰ توصیف بهشت
- ۷۱ عذاب ماندگار
- ۷۲ بی‌قرار دنیا، بی‌خیال آخرت!
- ۷۶ سودمندترین ثروت
- ۷۷ آموختن علم در آخرین لحظات حیات
- ۷۸ علم عقیم
- ۷۹ چشم باطن بین
- ۸۰ اندیشه در آثار صُنع الهی
- ۸۱ اهانت‌آمیزترین مَثَل
- ۸۲ جهل خوارج نهروان
- ۸۴ زندگی جهنمی
- ۸۵ محروم از برکت وحی
- ۸۶ سه عامل بزرگ فساد
- ۸۶ لزوم عقلی پیروی از قرآن

- ۸۹..... وظیفه‌ی شیعیان پیروی است
- ۹۰..... اهمّیت ارتباط با خویشاوندان
- ۹۲..... رعایت حال والدین
- ۹۳..... تقدّم مستحبّ بر واجب!
- ۹۳..... ثواب احسان به خویشاوندان
- ۹۵..... پیوند با امام معصوم علیه السلام
- ۹۶..... راویان خوش گفتار
- ۹۷..... مفهوم صبر
- ۹۸..... دل حریم کبریاست
- ۹۹..... راضی به تقدیر الهی
- ۱۰۱..... محبوب‌ترین نزد خداوند
- ۱۰۲..... صبر شگفت‌انگیز حضرت ایوب علیه السلام
- ۱۰۵..... اطاعت از امر امام علیه السلام
- ۱۰۷..... تصمیم قاطع علی بن حمزه
- ۱۰۹..... رضا به قضای الهی
- ۱۱۱..... ثواب ویژه‌ی صبر از معصیت
- ۱۱۳..... مقام والای همسر وفادار
- ۱۱۵..... درد بزرگ بی‌صبری

- آداب وضو گرفتن ۱۱۶
- نماز، مایه‌ی رستگاری ۱۱۹
- لزوم آماده بودن ۱۲۲
- پاسخ معنادار امام صادق علیه السلام ۱۲۲
- محروم از شفاعت ۱۲۵
- وسوسه‌های شیطانی ۱۲۶
- زیان‌رسانی حبّ مال و مقام ۱۲۸
- یکی از اسرار انفاق مال ۱۲۹
- استغفار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و غفلت ما ۱۳۱
- مناجات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۳
- بت پرستی که حق پرست شد ۱۳۵
- شیعه و دشنام‌گویی! ۱۳۸
- مفهوم توکل ۱۳۹
- حلال‌طلبی از جمله‌ی واجبات ۱۴۱
- عمر معین، رزق مقدّر ۱۴۳
- بدگمانی به روزی رسان! ۱۴۴
- تأثیر قرآن بر دل باصفا ۱۴۶
- قرآن کریم، سندرسانت انبیاء علیهم السلام ۱۴۹

- حجّ مقبول ۱۵۴
- نیاز شدید ما به موعظه ۱۵۶
- شروط کافران برای مسلمان شدن ۱۵۹
- پاسخ به شبهه‌ی مخالفان شیعه ۱۶۰
- درس‌هایی از حجّ ابراهیمی ۱۶۲
- یک درس جالب خداشناسی ۱۶۴
- کائنات تسلیم اراده‌ی خلاق حکیم ۱۶۶
- نگاهی به داستان اصحاب کهف ۱۶۸
- حقیقت بهشت و آخرت ۱۷۲
- راه‌های ورود به بهشت ۱۷۴
- تفکّر سعادت‌آفرین ۱۷۵
- آیا این عزاداری است؟ ۱۷۸
- ادراک قویّ حیوانات ۱۷۹
- معجزه با اذن خدا ۱۸۱
- دین اسلام، خاتم ادیان ۱۸۱
- اعتقاد به "بداء" ۱۸۳
- آثار پربرکت کار خیر ۱۸۵
- قساوت قلب ۱۸۷



- نگرانی رسول اکرم ﷺ ۱۸۸
- موعظه‌ی حاتمِ اصمّ ۱۸۹
- تأثر مردشامی ۱۸۹
- ارزش والای تفکّر ۱۹۰
- دلی سرشار از ایمان و یقین ۱۹۲
- چشم باطن بین حضرت یوسف علیهِ السلام ۱۹۶
- گنج کمال با تحمّل رنج فراوان ۱۹۸
- راز خوشبختی ۲۰۰
- نگاه دوراندیش ۲۰۲
- تذکّر لطیف حاتمِ اصمّ ۲۰۳
- شرایط تأثیر قرآن ۲۰۵
- کی گشته‌ای نهفته که پیداکنم تو را ۲۰۷
- قرآن خوردنی است ۲۰۸
- انسان‌های قرآنی اندکند ۲۰۹
- عامل اضطراب بشر ۲۰۹
- دو آیه‌ی آدم ساز ۲۱۱
- وجود پریرکت علمای دین ۲۱۲
- تفاوت عالم و عابد ۲۱۴



- ۲۱۵ نشانه‌های شناخت امام زمان علیه السلام
- ۲۱۸ شهادت ابوذر به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۲۲۱ شهادت خدا بر رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۲۱ چشم من خفته دلم بیدار است
- ۲۲۳ تمام علم کتاب نزد ماست
- ۲۲۵ چه کسانی رستگارند؟
- ۲۲۷ ضرورت امر به معروف و نهی از منکر
- ۲۲۹ مبارزه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله با ننگ دانستن دختر داری
- ۲۳۰ نماد بارزی از بی رحمی
- ۲۳۲ عصر جاهلیت جدید
- ۲۳۲ بدتر از بمب خوشه‌ای!

بسمه تعالی

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه موارد ذیل برای
دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی پلامانع است:

۱. در هر نوبت چاپ تعداد ۲۰ نسخه به آدرس معاونت فرهنگی ارسال شود.
۲. هر گونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه مؤلف می‌باشد.
۳. ذکر ناشر و تعداد نسخه‌های منتشره در شناسنامه کتاب ضروری است.

